تاریخچه

بست و بست‌نشینی

تألیف:

دکتر عباس خالصی

زمستان ۱۳۶۶

تاریخچه بست
و
بست‌نشینی

همراه با:

شواهد تاریخی

تألیف:

دکتر عباس خالصی
(شیرازی)

تاریخچه بست و بست‌نشینی
دکتر عباس خالصی (شیرازی)
چاپ اول
●
انتشارات علمی
●
چاپ و صحافی شرکت افست «سهامی عام» (چاپخانه ۱۷ شهریور)
تیراژ ۳۳۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ و مخصوص مؤلف است

مرکز پخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، خیابان انقلاب مقابل درب بزرگ دانشگاه شماره ۱۳۵۸ تلفن ۶۶۰۶۶۷

فهرست

عنوان	صفحه
مقدمهٔ مؤلف	۷
فصل اول:	
۱ـ ریشه‌یابی تاریخی آئین بست و بست‌نشینی	۱۱
۲ـ تحول و تطور تاریخی بست و بست‌نشینی	۱۷
۳ـ واژه‌شناسی و تعاریف	۲۲
۴ـ اماکن عمدهٔ بست‌نشینی	۲۵
۵ـ عوامل تشکیل‌دهنده بست‌نشینی	۳۱
۶ـ انواع بست و بست‌نشینی	۳۲
۷ـ مبانی شکل‌گیری بست‌نشینی و سایر مفاهیم مشابه آن در سیر تاریخ	۳۹
۸ـ پیدایش مفاهیم جدید بست و بست‌نشینی در شرع و عرف	۵۷
۸ـ ۱ـ مفاهیم شرعی و اشکال مذهبی	۵۸
۸ـ ۲ـ مفاهیم عرفی و قانونی	۶۴
فصل دوم:	
فرازهائی از تاریخ: (شواهد و نمونه‌هائی تاریخی از بست و بست‌نشینی)	
مقدمه:	۷۹
۱ـ داستانی از حق مهمان و قصه‌ای از نقض امان	۸۰

عنوان	صفحه
۲ـ نتایج جوانمردی	۸۱
۳ـ حق نان و نمك و مهمان	۸۲
۴ـ خانقاه شیخ‌صفی‌الدین‌اردبیلی ـ بست بی‌پناهان	۸۴
۵ـ ماجرای سرنوشت‌ساز آغامحمدخان قاجار در عهد کریم‌خان زند در رابطه با بست و بست‌نشینی	۸۵
۶ـ واقعهٔ فتح گرجستان (تحت‌الحمایه روسیه تزاری) بدست آغامحمدخان قاجار	۹۲
۷ـ نمونه‌ای از بست‌نشینی در زمان محمدشاه قاجار	۹۳
۸ـ قتل گریبایدوف سفیر روس و علت آن	۹۴
۹ـ دوره قاجاریه اوج رونق بازار بست‌نشینی	۹۵
۱۰ـ در حاشیه نقش انگلیس در ایران	۱۰۰
۱۱ـ فرار حاجی از دارالخلافه	۱۲۷
۱۲ـ آئین بست‌نشینی به‌نقل از کتاب: سه‌سال در ایران	۱۲۸
۱۳ـ تحلیلی از آئین بست‌نشینی و پناهندگی به‌قلم خانم شیل	۱۳۱
۱۴ـ امیرکبیر و موضوع بست‌نشینی و پناهندگی ـ امیرکبیر شکننده آئین بست‌نشینی و بست	۱۳۶
۱۵ـ قتل ناصرالدین شاه قاجار و نقش بست و بست‌نشینی در آن	۱۵۲
۱۶ـ رویدادهای زمان مظفرالدین‌شاه به‌بعد در زمینه بست و بست‌نشینی و نقش عمده این آئین در پیشرفت نهضت مشروطیت	۱۵۶
۱۷ـ پایان سخن	۱۸۵
فهرست منابع مورد استفاده	۱۸۷

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه مؤلف:

در ضمن مطالعات خویش بخصوص متون تاریخی بدفعات به اصطلاح بست و بست‌نشینی برخورد کردم. تأمل و توقف بیشتر روی این کلمه و رویدادهای عملی در این زمینه در طول تاریخ مرا کنجکاوتر کرد و برآن داشت تا ببینم اصولا این پدیده یا سنت اجتماعی و متداول در زمان خودش که وجههٔ بسیار جدی و مؤثری داشته، و تا حد یك قانون و گاهی برتر از آن چه بسا کارساز و کارگشا بوده است، و در مواردی مکرر جان افـرادی را بحـق یا بناحق از کیفر اعـدام یا مجـازات نجات بخشیده و قانون و سایر احکام جاری را تحت‌الشعاع و بی‌اثر گذاشته است چیست؟ و از کجا ریشه و مبنا گرفته است؟

آیا مبدع و مبتکری خاص داشته؟ از سوی قومی یا سرزمینی مشخص نشأت گرفته و سپس‌بسایر نقاط راه‌یافته است؟ و خلاصه ریشه و اساس آن چیست و کدام است؟

این جستجو و کنکاش چه در کتب و نوشته‌ها و چه بصورت پرسش و سئوال از اهل فن و تاریخ راهی بجائی نبرد و مرا در شناخت مبدأ و منشاء خاصی یـا تاریخچه معینی در ایـن زمینه رهنمون نساخت و هرچه بود رخدادهائی بـود مکرر در متن و حاشیه تاریخ کشورمان که به‌آن برخورد می‌نمودم.

از طرفی مطالعه و تعمق بیشتر در این امر مرا به ابعاد و اشکال و حالات گوناگون و متنوع دیگری از ایـن پدیـده واقف ساخت که نه‌تنها در محدوده ایران بلکه حتی در نزد ملل و نحل

گذشته و حال بانحاء مختلف رسوخ داشته و داردکه حاکی ازوسعت و دامنه و تطور پدیده بست و بست‌نشینی است، که در بادی امر کمتر بذهن انسان خطور می‌کند ــ از این رو حجم وگستردگی کار آنچنان در پیش رویم جلوه‌گر شد که میرفت مرا از دست‌یازیدن به چنین تحقیقی یا کاری شگرف‌منصرف سازد؛ خاصه آنکه همانگونه که بیان شد هیچگونه تحقیقی حتی کوتاه و مقدماتی تحت این عنوان نیافتم و از هرکس جویا شدم کاری در این مورد را نشان ندادند.

بهمین جهت دریافتم که کاری را که درپی آن هستم بکر و دست‌نخورده است و می‌دیدم که آغازگر بحثی هستم که با همه وسعت و اهمیت تاکنون برشته تحریر و تدوین و بررسی درنیامده است. از طرفی با فقدان منابع و مآخذ مدون و بضاعت تخصصی ناچیز نگارنده کار پیشم مشکل می‌نمود و مرا از شروع کاری که ابعادمختلف‌تاریخی ــ اجتماعی ــ مذهبی ــ فرهنگی ــ سیاسی ــ حقوقی و غیره داشت بازمی‌داشت و اداء حق مطلب را درخور صلاحیت خویش نمی‌دیدم، لیکن عاقبت دل بدریا زدم و گفتم چه‌باك؟! من که ادعائی ندارم، بگذار کسی که قدم اول را در این راه هرچند کوتاه و نارسا برمیدارد من باشم و پس از من اساتید فن و علاقمندان آگاه دیگر از سرتصحیح و تکمیل وپرداختن هرچه بیشتر آن برآیند و این مبحث بزرگ و جالب تاریخی اجتماعی را چنانچه شایسته‌آن‌است بپرورانند وکامل‌ترسازند ــ علی‌الخصوص که بهریك از اساتید بنام علوم تاریخ و ادبیات چه در دانشگاه تهران و چه غیر از آن موضوع را مطرح ساختم آن را تأیید و در نهایت لطف اینجانب را بتدوین چنین بحثی تشویق نمودند.

بنابراین تصمیم به تألیف این مبحث‌گرفته‌شد ــ اما همانگونه که اشاره نمودم بدلیل گستردگی دامنه موضوع و بکر بودن آن ممکن است نارسائی‌هائی یا اشتباهاتی دربر داشته باشد که مسلماً ازنظر تیزبین اساتید و اهل فن مستور نخواهد ماند. از این‌رو با پوزش ومعذرت استدعا دارد نگارنده را ارشاد و از انتقادات مفید و اصلاحات سازنده خویش آگاه سازند. و اگر کتب و نگارشاتی غیر از آنچه در این کتاب از آنها استفاده شده است در رابطه با

موضوع سراغ دارند به‌اینجانب اطلاع دهند تا در چاپ‌های بعدی مورد استناد و استفاده قرار گیرد.

در ضمن در پاسخ به کسانی که بحق جستجوگر نتیجه و دست‌آورد مطلوب و مفیدی از طریق مطالعه هرکتابی هستند یادآور میشود که این کتاب می‌تواند همهٔ نتایج و امتیازات و برداشت‌هائی را که خواننده از مرور و مطالعه تواریخ انتظار دارد کسب نماید و به‌رویدادها و سرگذشت‌های تلخ و شیرین تاریخی آشنائی پیدا کند؛ بعلاوه آنکه بیك آئین و پدیده ریشه‌دار و عمیق تاریخی که شاید به‌قدمت خود تاریخ و به‌گستردگی آن سابقه و گسترش دارد، در اشکال گوناگون و متنوع آن وقوف یابد. پدیده‌ای که بکرات تاریخ‌ساز بوده و در سیر حوادث تاریخی و وقوع بسیاری از آنها نقطه عطفی بشمار میآمده است، درحالی که آن‌را بطور مستقل و درمفاهیم ومصادیق واشکال گونه‌گونه‌اش کمتر می‌توان درجائی برای مطالعه سراغ داشت و بآن رجوع‌کرد.

اهمیت این پدیده یعنی بست و بست‌نشینی تا آنجاست که بعنوان‌عاملی‌سازنده یا بازدارندهٔ بسیاری ازکنش‌ها و واکنش‌های اجتماعی ــ سیاسی ــ عقیدتی ــ سنتی ــ مذهبی ــ تاریخی وغیره در جامعهٔ ما و سایر جوامع مطرح بوده و ارزش آن را دارد که بطور جداگانه مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد و ریشه‌یابی شود و با دیدی وسیع‌تر نه‌تنها در محدوده کشورمان بلکه در بین سایر جوامع رواج این پدیده و موارد مشابه و اشکال گوناگون آن در گذشته و حال ارزیابی گردد و برشته تحریر درآید که کاری گسترده و ارزنده خواهد بود.

در خاتمه از همهٔ اساتیدی که مشوق اینجانب در تدوین این کتاب بودند بخصوص جنابان آقایان دکتر باستانی پاریزی و دکتر عبدالرفیع حقیقت صمیمانه سپاسگذارم. همچنین از دوست عزیزم جناب آقای مجلسی که در امر چاپ و انتشار این کتاب از کمك و مساعدتهای بی‌دریغ ایشان برخوردار بوده‌ام متشکرم.

دکتر عباس خالصی

تهران

تیرماه: ۱۳۶۶ شمسی

فصل اول

۱ـ ریشه‌یابی تاریخی آئین بست و بست‌نشینی

همانطور که در مقدمه اشاره شد برای بررسی و ریشه‌یابی تاریخی ظهور بست و بست‌نشینی بطور مجرد چه در ایران و چه درجهان شاید نتوان آغاز مشخص و معینی را پیدا کرد و مبنا و تاریخ یا سرزمین خاصی را برای آن شناخت.

شواهد تاریخی از دیرباز حضور چنین پدیده‌ای را در اشکال گوناگون در پاره‌ای از جوامع نشان میدهد ـ اما در کشور خودمان و در قالب و شیوه بست و بست‌نشینی و تحت این عنوان بیشتر در دوران قاجاریه می‌توان آن را بوضوح یافت و در اوج و رواج ملاحظه کرد. ولی چنانچه این پدیده را در شکلی و حالتی از مفاهیم کلی‌تر آن نظیر پناهندگی ـ تحت‌الحمایگی ـ مصونیت ـ شفاعت ـ ضمان ـ امان و امثال آن جستجو کنیم پدیده مورد بحث را بخشی از این مفاهیم گسترده در حوزه وسیع و دور تاریخ سیاسی ـ اجتماعی ـ مذهبی بسیاری از جوامع ازجمله کشور خودمان خواهیم یافت و شواهد زیادی را دال بر رسوخ آن عرضه نمود که در این کتاب سعی میشود بمناسبت از هرکدام باقتضای سخن نمونه‌هائی ارائه و بآنها اشاراتی نمود.

شاید بتوان ریشه و انگیزه اولیه سنت بست‌نشینی را در دورانهای بسیار دور تاریخ یعنی قبل از پیدایش ادیان الهی در پیش مردم در اثر گرایش انسان‌ها به پرستش و توسل به مقدسات ذهنی ساخته و پرداخته اذهان خویش یا سمبل‌های عینی

محصول و دست‌آورد خودشان پیدا کرد.

از توتمیسم[1] گرفته تا تابوئیسم[2] و آنی‌میسم[3] و فتی‌شیسم[4] تا برسد به بودائیسم[5] و بالاخره ادیان توحیدی و اعتقاد به یك تجرد مطلق ماورائی انسان‌ها همواره خدایانی را می‌جسته‌اند که آنهـا را پرستش کنند و حـامی و ناجـی خویش بدانند ـ در مقابل مشکلات و بلیات بی‌شمار آنها را چـاره‌ساز و گره‌گشای مسائـل و درمـان دردهایشان بشناسند ـ لـذا یـا دست‌بدامان بعضی از پدیده‌های طبیعی می‌زدند و آنها را خدای‌گونه می‌ـ پرستیدند و یا آنکه اشیاء و ابـزاری را دست ساخته خویش بت می‌کردند و ستایش می‌نمودند و آنها را بناچار و از سر نیـاز وسیله‌ای و شفیعی جهت تقرب و نزدیکی به‌معبود و خدای خیالی می‌شناختند و یا عیناً می‌پرستیدند. طبیعتاً این‌ساخته‌و پرداخته‌های ذهنی یا عینی را در مراتب شدت و رخاءـ گرفتاری ـ بیمـاری ـ قحط‌سالی ـ حوادث و مشکلات طبیعی و اجتماعی وقومی وغیره مراد و پناه‌گاه و حامی و حلال مشکلات خویش می‌شمردند و بهر تقدیر آرامش و تأمین خاطری که شدیداً بآن نیاز داشتند در التجا و پناه به‌این‌گونه معبودهای مقدس بازمی‌یافتند. ولو آنکه در این میان طرفی هم نمی‌بستند و نتیجه‌ای هم نمی‌گرفتند ولی چاره‌ای جز طریق تقرب و توسل بخدایان خویش و یك قدرت مافوق و برتر را که بتواند بدون علل و اسباب گره از کارشان بگشاید و یا از بند جور و خشم طبیعت یا ستم هم‌نوعان برهاند نداشتند.

بدین ترتیب می‌بینیم که اشیاء و موجوداتی ملموس یا ارواح و نهادهائی ذهنی و غیر قابل لمس سخت در بین انسان‌ها حالت تقدس و حرمت پیدا می‌کرد ـ و بدنبال آن، همهٔ افراد و اشیاء منسوب و مـربوط و وابسته بـدانها مثـل متولیان و کاهنان و نگهبانان و جادوگران و امکنه و اسباب وخلاصه هرکس و هرچیز که بنحوی از انحاء باین‌گونه مقدسات و خدایان و بت‌ها ارتباط و بستگی پیدا می‌نمود در نزد آنها مقدس و محتـرم و درنتیجه می‌توانست شفیع و میانجی و کلیدی برای رفـع حاجات و حـل

1- Totemisme 2- Taboisme 3- Animisme 4- Fetishisme
5- Boudahsme.

مشکلات آنها بشمار آید.

پس از پیدایش ادیان آسمانی پیامبران ـ ائمه ـ روحانیون ـ مؤبدان ـ کشیش‌ها ـ پاپ‌ها ـ اسقف‌ها و سران دین و آئین و وابستگان بآنها آن قداست و حرمت را یافتند و متعاقباً بهمان گونه، افراد و اشیاء منتسب و مربوط به بانیان و متولیان دین و آئین‌ها در نزد جوامع محترم و مقدس‌شناخته شد وعواملی کارساز برای تقرب و نزدیکی به‌خدای یگانه و شفاء عنداله قرار گرفتند.

خلاصه اینکه با بعثت پیامبران الهی از یکطرف و پیشرفت علوم و فنون و دانش بشری از طرف دیگر ـ بازار خرافه و بت‌پرستی و مقدسات موهوم ذهنی بدان‌قسم که گذشت روبه تحلیل و تعطیل رفت ـ. بسیاری از دردها ـ گرفتاریها و مشکلات‌جسمی و اجتماعی و اقتصادی وغیره رفته رفته در پرتو علم و دانش حل شد. در مقوله پدیده‌ها و جریانات دهشت‌آفرین طبیعی و جوی نیز در سایه دانش و تشخیص علل و عوامل مربوطه ترس‌ها ونگرانی‌های فراوان و انتساب این پدیده‌های طبیعی به اوهام و ارواح و خشم خدایان و امثال اینها همه از بین رفت. بهره‌گیری از علم و دانش بسیاری از این معضلات را حل کرد و در کنار آن ادیان حقیقی نیز مؤید آن گردید.

از طرفی دیگر عوالم روحی و معنوی و اخلاقی در پرتو گرایش‌های انسان به‌یگانه‌پرستی و تصفیه اذهان از غیر آن در مسیر واحد و صحیحی افتاد و رفته رفته خرافه‌پرستی به مجرای سازنده خداپرستی تغییر مشی داد و مآلا بدنبال آن آنچه که در مذاهب مقدس و محترم بود و آن کسانی که اولیاء خدا و مقرب درگاه او بودند و بالاخره رهبران و رهروان دینی چه در طول حیاتشان و چه پس از وفاتشان همچنان نزد مؤمنین و علاقمندان مقدس و محترم شناخته شدند و مقامی برای توسل و تمسك مردم و ملجاء و مرادی برای آنان گشتند.

پس‌ازخودشان‌قبورشان ـ بارگاهشان آثار و بازمانده‌هایشان مراکزی مقدس و قطب‌هائی برای توسل و پناه‌جوئی گنه‌کاران ـ گرفتاران ـ بزه‌کاران گشت بامید عنایات خداوندی، بخشش گناهان یا رفع گرفتاری‌ها و درد و الم‌ها. و مأمنی شد برای تظلم

و دادخواهی و شفاعت و استشفاء و نظایر آن.

بدین ترتیب است که می‌بینیم بخصوص در کشور ما اماکن مقدسه مثل بقعه و بارگاه ائمه و امامزادگان و اماکن منسوب به آنها و مردان مقدس و بالاخره مساجد و تکایا در نزد مردم تقدس یافته تا آنجا که مراکزی برای توسل و حل مشکلات دنیوی و اخروی و دادخواهی و تظلم بحساب آمده است.

این‌گونه توسلات گاهی بمنظور شفاعت این مقدسات و مردان خدا برای آمرزش گناهان و گریز از آتش قهر الهی و عذاب اخروی است ـ زمانی برای طلب شفاء بیماری‌ها و رفع هم و غم و گرفتاری‌های دیگر دنیوی است و بالاخره پاره‌ای بجهت پناهندگی بآنها و شفیع و پناه قراردادن آنهاست در نزد حکام جور وسلاطین زمان و یا هرمقام دیگر تعقیب کننده که درصدد جلب و اعمال تنبیه و مجازات آنها بوده است و همچنین مواقعی بخاطر احقاق حقی یا بیان مطلبی و تقاضا و خواسته‌ای بوده است که در شرائط عادی امکان و جرأت اظهار آن را نداشته‌اند ولی در پناه امن و حریم این اماکن مقدس چنین امکانی براحتی برای اینگونه افراد خائف یا خاطی یا دادخواه فراهم و میسر می‌بوده است.

بعلاوه چون همهٔ افراد جامعه و حتی سلاطین و حکام نیز خود بخاطر باور و عقیده‌ای که قلباً به‌حرمت این اماکن امن که بست خوانده میشده است داشته‌اند و یا از سر اجبار و تأسی به‌باور عمومی جامعه قدرت بی‌اعتنائی بآن را نداشته و امکان سنت‌شکنی یا شکستن بست که درواقع بی‌احترامی به‌حریم‌های امن و مقدس آنچنانی بوده است نداشته، درهرحال باین سنت جامعه پای‌بند بوده‌اند و خواه ناخواه چه‌بسیارکه ازسر تقصیر وگناه بست‌نشین می‌گذشتند و بخواست و گفته او به‌میل یا اکراه تن درمیدادند.

این پدیده در طول زمان بصورت سنتی اجتماعی تکرار شد و مورد قبول خاص و عام قرار گرفت، ریشه محکم و مقدسی در جامعه پیدا کرد بطوریکه خودآئینی شد ـ قانونی شد نافذ و پویا که بسیاری از اوقات به‌آئین‌های اجتماعی و قوانین مسلم پشت‌پا میزد و رسوخ و برتری بی‌چون و چرای خود را در جامعه بارها و بارها نشان میداد.

باری، در جوامعی مثل کشور ما کـه هم عقائد مذهبی نفوذ و رسوخ فراوان داشته و بواسطه وجود بقاع و اماکن مقدسه توجه عام بدانها از رونق بسزائی برخوردار بوده است و هم اینکـه خصائل و خلقیات پسندیده‌ای ازجمله‌خصلت والای عفو و اغماض در بین مـردم ارزش و اهمیت شایانـی داشته بگـونه‌ای کـه بسیار دیده شده است که مردان این‌چنینی و صاحب‌کرم و بخشش نه به‌کوچکترین بهائی که به‌کمترین بهانه‌ای مثل عذر تقصیر خواستن یامیانجی و واسطه‌ای‌تراشیدن وبالاترازهمه بست‌نشستن در امکنه مقدس از سرگناه و تقصیر خطاکار گذشته و از حق‌مسلم و قانونی خویش درمیگذشتند و عفو واغماض‌را براحتی جایگزین قصاص و انتقام و حتی خون‌خواهی می‌نمودند؛ گرچه مدعی خون نزدیك‌ترین کسانشان از قاتل بست‌نشین بودند.

در تاریخ ما شواهد و مثال‌های گفته شده و گفته نشده از این مقوله کم نیست که صاحبان دم در مقام عفـو و بخشش بـا بزرگواری و برای‌رضای خدا یا برخورداری از حیثیت وشخصیت بیشتر اجتماعی بسهولت از حق خـود چشم‌پوشیده‌اند. اینگونه صفات بارز و ارزنده که از سرچشمهٔ معنویات و ایمان و نوع‌ـ دوستی نشأت گرفته است زمینه مساعد و مناسبی برای اشاعه و نشر انگیزه و عوامل مختلف بخشش و بخشیده‌شدن را در جامعه ما فراهم آورده و کار بست و بست‌نشینی ـ شفاعت و پناهندگی و از این‌قبیل را رونق بخشیده است بحدی که همانگونه که اشاره شد در بسیاری از موارد قوانین جاریه را نیز اعم از شرعی یا عرفی تحت‌الشعاع قرار داده و قانونی برتر را که همان سنت و روش مقبول و متعارف جامعه در کسوت بست و بست‌نشینی بوده است جاری و حاکم نموده است.

این نکته نیز درخور توجه است که بسیاری از بزرگان دین و دولت در این میان باز بخاطر اینکه می‌دیدند که دست متظلمین و دادخواهان با حضور حاجبان و دربانان چاپلوس یا مغرض به سهولت بدامان آنها نخواهد رسید و فریاد ستمدیدگان در اثر وجود قراولان و یساولان بگوش آنان نمی‌توانست رسید، لذا خود از سر خیرخواهی و رعیت‌نوازی یا هرانگیزه دیگری همچون اجبار

والزام اجتماعی یا تأسی بدیگران و تظاهر به‌خیرخواهی ومعدلت جوئی یا عوام‌فریبی و غیره اماکن و نقاطی را که دسترسی و توسل همگان بآنها سهل ومیسر بوده است بعنوان بست می‌پذیرفتند تا از این طریق وسیله‌ای برای شنیدن شکایات و خواسته‌های عموم و رسیدگی بآنها و دادرسی بحال ستمدیدگان را فراهم آورده باشند ــ زیرا غالباً بواسطه حکومت مطلقه فردی داد مظلومین و فریاد ستم‌رفتگان که از ستم عمله جور و مأمورین خودکامه‌حکومتی یا سایر زورمندان و قدرتمداران وقت به‌تنگ می‌آمدند هرگز به گوش زمامداران نمی‌رسید و فریادرسی نبود تا بدرد دلشان و بیان پریشانیهایشان توجهی کند و لذا جامعه و توده مردم الزاماً در این تنگنا بدنبال کسی یا جائی می‌گشت تا حسب حالی کند و شاید در پناه او و حریم امنیت یا شفاعت و وساطت او بتواند شکوه خویش را بازگوید و تظلم و دادخواهی خود را بگوش حاکم یا سلطان برساند.

سلطان یا حاکمی که همهٔ قدرتها اعم از سیاسی ــ قضائی ــ اجتماعی و نظامی وغیره در دست او بود. و هم او بود که سیاست میکرد ــ مجازات و تغریر می‌نمود و یا می‌بخشید، از سر خشم بی‌جهت حکم به‌کشتن می‌داد و از سرغرور و مستی جانها و مال‌ها و عرض و ناموس‌ها در ید قدرت و اختیار او بود. پس با شرائط و امکانات این‌چنینی و محدود آن زمان، تعبیه و رواج راه نفوذی و مفری یك نیاز حتمی جامعه بود که آنهم شیوه و آئین بست‌نشینی می‌توانست باشد.

از این گذشته عمال و کارگزاران حکومتی نیز هرکدام بسته به‌مقام و پست دیوانی خویش و میزان نفوذ و تقربشان بدربار که تا چه‌حد می‌توانستند کارگشا و کارساز و یا برعکس مانع و رادعی در راه وصول حاجتمندی و ستمدیده‌ای به مقصود باشد، خود نیز مروج آئین بست و بست‌نشینی بودند و چه‌بسا که محل‌هائی یا خانه‌هایشان را برای این کار بست قرار می‌دادند.

اما آنچه که بیشتر مورد پذیرش و قبول عامه در امر بست و بست‌نشینی بود همانگونه که گفته‌شد غالباً اماکن و بقاع متبرکه و مقدسه بود و پس از آن آستانه اولیاءالله و مشاهد آنها

و بالاخره خانه و حریم روحانیون و مراجع مهم دینی که نفوذ و تأثیرشان در کل جامعه و حتی در حریم حرم حکام وسلاطین بیشتر و مورد احترام افزون‌تر بود.

بازهم در پایان این مبحث اشاره باین نکته لازم است که در هرحال رونق و رواج الزامی اجتماعی آئین بست‌نشینی عمدتاً معلول فقدان قوانین و یا عدم توجه بآنها در نتیجهٔ رواج حکومت‌های فردی استبدادی و بی‌اعتنائی به اجراء عدالت اجتماعی و عوامل دادرسی در طول تاریخ کشورمان بوده است.

این بود مختصر تحلیلی برعلل و انگیزه‌های پیدایش و رواج سنت بست و بست‌نشینی در طول تاریخ که اساس آن برپایه دلبستگی‌ها واعتقادات‌مردم به‌معنویات ومقدسات استوارگشته وبه منظور تظلم و دادخواهی و دفع شر ستمکاران نضج‌گرفته وخلاصه از دیدگاه مثبت و مؤثر برای خیرخواهی و کمك به‌انسان‌ها مایه گرفته است؛ ولی بعدها چنانچه خواهیم دید دستخوش تغییرات و تحولات اصولی و ناخواسته واقع‌شده و وسیله‌ای برای سوءاستفاده و بیداد در طول تاریخ در اختیار تبهکاران قرار گرفته است که از این شیوه انحرافی نیز شواهد بسیار در تاریخ کشورمان سراغ داریم.

پیدایش این شیوه یعنی بست و بست‌نشینی در جوامع و در بین‌ملل‌دیگر می‌تواند بهمین‌سیاق و روش بوده‌باشدمنتهی‌بسته به شرائط و امکانات و میزان رشد و فرهنگ و قانون و موقعیت هرکدام کم و بیش و تحت عناصر و عناوین مختلف متفاوت بوده است که در این کتاب پرداختن بآنها مورد نظر نیست.

۲ـ تحول و تطور تاریخی بست و بست‌نشینی

با پایه و مایه‌ای که پیدایش و شیوع سنت بست‌نشینی را برآن استوار دیدیم و شرح آن گذشت و باتوجه به بعد معنوی این سنت که بیشتر در سایه اماکن مقدسه و افراد و شخصیت‌های

مذهبی و روحانی بوده است ــ رفته رفته حکام و سلاطین که غالباً خود را وزنه‌ای متقابل باطبقه روحانیون ومظاهرمعنوی میدانسته و حتی گاهی در قطب مخالف و معارض با آنها، زمانی این و زمانی آن در جامعه کوس لمن الملکی و سیطره و نفوذ بیشتر میزدند، گاهی قدرت روحانیت فائق بر مقام سلطنت و حکومت وزمانی دست‌نشانده ومقهور آن وعامل‌اجراء نیات‌آنها بوده‌است.

اما هرچه بود اکثراً رتق و فتق امور مردم با حکام و سلاطین بوده است و قصاص و مجازات و اخذ خراج و مالیات ــ اعمال سیاست و عفو و اغماض و خلاصه کار مملکت‌داری باهمهٔ ویژگیهایش با دربار و عمال دیوان بود و از این‌رو رعایا ناگزیر برای رفع ظلم و تعدی از خود یا فرار از چنگ مجازات و تنبیه و شکنجه و اعدام وغیره در جستجوی مفری و چاره‌ای می‌بودند که یا دست بدامان مقدسات می‌زدند و یا آنکه به اماکن و عناوینی که بهر تقدیر خود حکومت‌ها و پادشاهان در این راستا از روی عمد یا اجبار از روی باور یا ریا معرفی میکردند پناه می‌جستند. یعنی عملا یا همان بست‌های مقدسه مورد قبول عام را صحه میگذاشتند و می‌پذیرفتند و یا آنکه خود نیز مکان‌هائی را برای دادخواهی وتظلم رعایا پناه‌گاه امنی معرفی‌میکردند که‌می‌توانست حریم‌مطمئنی برای‌آنها باشد؛ نظیر دیوارهای‌مجاور قصور خود یا زنجیرهای دارالعماره ــ اصطبل‌های بزرگان و سرطویله‌ها و از این قبیل.

از این پس بتدریج اماکنی که بیشتر جنبه دولتی و سیاسی داشت براماکن مقدس قبلی بعنوان بست افزوده شد مثل تلگراف‌ــ خانه‌ها ــ مجالس قانون‌گذاری ــ سفارت‌خانه‌های‌کشورهای بیگانه و ذیل پرچم‌ها و اینگونه اماکن متناسب با جریانات روز و شیوه حکومت‌ها و افکار مردم مفر و ملجائی گشت برای بست‌نشینان ستمدیده یا فراریان از مجازات یا طالبان حق و حقوق. براین اماکن باید خانه و آستانه دولتمردان قدرتمند و صاحب‌نفوذ زمان را افزود. همانگونه که خانه وآستانه‌مردان دین ومجتهدین‌صاحب نفوذ بدلیل اعتقاد و احترام عامه مردم حریم امنی برای بست‌ــ نشینان بشمار میآمد.

نتیجه کلی که پس از ذکر این مقدمه می‌توان گرفت آنکه بهرحال پیدایش این سنت و امر بست‌نشینی از ابتدا و از هرزمان و هر مکانی که بوده منشائی انسانی ـ خیرخواهانه و مطلوب داشته و در جهت کمك و یاری به‌ستمدیدگان و بـا علت العللی مثبت و سازنده رقم زده شده است و بـا مایه‌گیری از اعتقادات پـاك و مقدس و بخصوص انگیزه‌های مذهبی نضج گرفته و انتشار یافته است. اما دراثر گذشت زمان و با تغییر و تحول اوضاع اجتماعی این پدیده مطلوب نیز متحول و حتی در بسیاری از موارد مسخ و از هدف اصلی منحرف گشته است وچنانچه با مرور تاریخ‌می‌بینیم چه‌بسا که وسیله‌ای برای سوءاستفاده نابکاران و ظالمان و تخطی خاطیان و خیانت‌کاران به‌ملك و ملت درآمده است و راه فراری برای فرار این‌گونـه خیانت‌پیشه‌گان از چنگ عـدالت و قصاص گشته است. بخصوص از وقتی که شق دوم این سنت که بآن اشاره شد، در عالم سیاست و حکومت و دربارها راه‌یافت و رونق گرفت، هم محل‌های امن و مقدس رفته رفته در حد اماکن‌سیاسی و نامقدس مثل سفارت‌خانه‌ها و اصطبل و طـویله‌ها و خانه‌هـای اشراف و دولتمندان تنزل یافت و هم هدف‌ها از مسیرهای مشروع خود که رفع ظلم و تعدی ستمگران و دادخواهی بود به‌طرف حفظ وحمایت خطاکاران و خیانت‌پیشه‌گان و نوکران رسمی و غیررسمی اجانب و جیره‌خواران آنها منحرف گشت و تداوم‌خیانت درسایه بیگانگان را سهولت بخشید.

بطور کلی حرمت اولیه این آئین مقبول و پسندیده اجتماعی لوث شد ـ هم هدف و هم محل بست و هم بست‌نشین چهره زشت و ناپسندی یافتند.

پناهندگی و دربست کوی و سایه اجانب نشستن برای بعضی نه‌تنها عار و ننگ نبود که موجب تفاخـر و جـرأت هم بشمار میرفت، با این تمهید از مکافات عمل خـویش و مجازات تبری می‌جستند و آسوده به‌خیانت خود ادامه میدادند و دست احدی هم حتی سلطان وقت نمی‌توانست متعرض آنها شود!!

شاید اوج و رونق بازار بست‌نشینی بخصوص در بعد منفی و ناخواسته آن را بتوان در طول تاریخ دوره قاجاریه دانست، تا

جائی که از فرط تعدی و دخالت مستقیم و غیر مستقیم بیگانگان در امور داخلی کشورمـــان و حمـــایت و پناه‌دادن به‌خیانت‌کاران مردان آزاده و وطن‌پرستی چون امیرکبیر را با همهٔ اقتدارش به تنگ آورد، از آن رو که میدید وطن‌فروشان و نوکران اجنبی با جرأت و افتخار زیر بیرق بیگانه پناه می‌گیرند و تحت‌الحمایگی آنها را یدك می‌کشند و بدین بهانه بخود اجازه هرگونه خیانت را می‌دهند و از کسی هم باکی ندارند و با این نیرنگ کـــه دست اجانب پشت آن و ترفند آنان مزید برونق روزافزون آن بـــود خیانت‌کاران بازارشان گرم و دست عدالت به‌گریبان آنها نمی‌ـ توانست رسید، چرا که در بست امنیت و حریم امن پناهندگی و تحت‌الحمایگی اربابان قدرتمند جای میگرفتند.

بدین ترتیب بود که چنین جریانی آنچنان رنگ زشت وشومی بخود گرفت که برای رادمردی چون امیرکبیر که دشمنی با اجانب دخالت پیشه درکشور ونفوذ آنها و ایادی‌خودفروخته آنان سرلوحه برنامه‌اش بود نمی‌توانست همچنان ادامه یابد و دیگر بجان آمد و شاید برای اولین‌بار در تاریخ بطور رسمی بنای‌ستیز ومخالفت با آئین بست‌نشینی را گذاشت و این سنت جاری تغییرشکل یافته را بزیر پا نهاد و با آن درافتاد و بست را شکست! و بست‌نشینی را تعطیل کرد.

شکستن بست که در طول تاریخ بسیاری از سلاطین قدرتمند جرأت آن را نداشتند و علی‌رغم تمایل سخت خـــویش از تـــرس باورهای مردم بآن تن درمیدادند. اما در زمان امیرکبیر بخاطر مسخ واقعی و انحراف آن از مسیر مشروع‌خود وسیله سوءاستفاده بسیار خطیر قرار میگرفت و ایـــن بود کـــه بحق بدست امیرکبیر بصورت رسمی و علنی شکسته شد.

از این پس رونق این آئین بخصوص در شکل و قواره سنتی اولیه آن کم‌کم رو به‌افول نهاد ـ اما اشکالی نو و تـــازه و تحت عناوینی دیگر جای آن را گرفت ـ موضوع ازحالات سنتی وعرفی بتدریج به‌قالب‌های قانونی و موجه‌تر و رسمی متحـــول گشت.

نه‌تنها در کشور ما بلکه در ضمن حقوق مدنی سایر کشورها و حتی منشور حقوق بین‌الملل سعی شد مفاهیمی از این آئین را

با عناوینی نو برگزینند بگونه‌ای که هم متضمن استیفای حقوق حقه افراد و جامعه باشد و هم راه گریز و فرار را حتی‌الامکان درپیش پای خاطیان و گنه‌کاران مسدود سازد.

از این‌روست که می‌بینیم حتی خود ناصرالدین‌شاه که سخت در بحبوحه و شدت جریان امر بست‌نشینی گرفتار آمده بود و می‌دید که هم دولت و هم محاکم و مجریان عدالت و حتی شخص خودش در بسیاری از موارد قادر باجراء احکام وقصاص و مجازات مجرمین درمقابل بست‌نشینی و پناهندگی نیستند و دریافته بود که استبداد و بی‌قانونی از یکطرف و ضعف و زبونی در مقابل اجانب از طرف دیگر کار را روزبروز مشکل‌تر میسازد لذا بفکر چاره افتاد و پس از بازگشت از سفر اول خود از فرنگ (۱۸۷۵ میلادی) تشکیل شورای اداری را بدین‌منظور اعلام نمود ولی توفیقی در پیشبرد آن نیافت ـ بار دیگر پس از بازگشت از سفر دوم خود از اروپا این فکر را دنبال کرد اما بازهم در عمل با شکست مواجه شد. این‌بار نظر دولت معطوف به برچیدن بساط بست و پناه‌گاه بود.

در تهران بنا به فرمانی اعلام شد که بست‌نشینی از این پس ملغی و دادگاههائی برای رسیدگی دعاوی افراد تأسیس خواهد شد، اما این‌بارهم چون اجرای آن بدست مأموران کهنه‌کاری افتاد که از بساط دیرین بهره‌مند بودند بنیان این طرح اصلاحی نیز بی‌سروصدا برباد رفت.

«بدنبال آن شاه اقدام به صدور اعلان سلطنتی (دستخط) در رمضان ۱۳۰۳ قمری نمود و در آن راجع به‌آزادی جان و مال افراد و برحذرداشتن دیگران از تعدی و تعرض بآن‌ها شدیداً اخطار تنبیهی کرد. بالاخره یکسال بعد پیشنهاد تدوین قانون را کرد.»[۶]

با تغییر سیستم حکومتی از استبدادی به مشروطیت پس از ناصرالدین‌شاه ظاهراً نظام قانونی بیشتر رونق میگرفت و اقبال عمومی نسبت به تفکیك قوای حکومتی از قضائی و آئین دادرسی

۶ـ ایران و قضیه ایران: تألیف جرج‌ـن‌ـکرزون. ترجمه وحید مازندرانی.

بیشتر میشد و همانگونه که اشاره گردید موضوع بست‌نشینی هم در مفهوم کلی و عام آن چه در بعد ملی و چه در ابعاد بین‌المللی در این برهه از زمان عناوینی‌تازه‌یافت نظیر: مصونیت (در انواع و اشکال مختلف) پناهندگی ـ تحت‌الحمایگی ـ تابعیت ـ تحصن ـ کاپیتولاسیون... و غیره که وجههٔ قانونی یافتند و هرکدام کم و بیش در اشکال گوناگون و باویژگی‌های خاص بخود مفهوم اصلی و ریشه‌ای بست‌نشینی را توجیه نمودند که در بخش‌های آینده به تشریح آنها خواهیم پرداخت و ارتباط و بستگی این عناوین را با موضوع بست‌نشینی بررسی و روشن خواهیم ساخت، که در حقیقت می‌توان آنها را اشکال متحول و مختلف دیگری از سنت دیرینه بست‌نشینی بحساب آورد.

۳ـ واژه‌شناسی و تعاریف

۱ـ بست و بست‌نشستن ـ بست در عرف زبان فارسی عبارتست از حریم امنی (حریم به‌معنی اعم کلمه: فیزیکی یا مکانی ـ زمانی ـ اجتماعی ـ عقیدتی ـ انسانی) که انسان یا جانداری در پناه و سایهٔ آن از تعرض وتعدی‌غیر مصون و محفوظ می‌ماند، یا انسان را در بیان عقیده یا درخواستی در مقابل شخص یا اشخاص دیگر قادر میسازد که در حال عادی و معمولی قادر باظهار آن نیست.

۲ـ تعاریف ذیل را با اقتباس از لغت‌نامه علامه دهخدا برای روشن شدن بیشتر موضوع می‌آوریم:

ـ «در این زمان اصطلاح شده است مردی از بیم به‌اصطبل پادشاه گریزد یا در مرقد امامزاده پناه برده بنشیند تا بحقیقت مراد برسد گویند بست‌نشسته (انجمن آرا).

ـ در بهار عجم نوشته که بر دور مزار حضرات بفاصله یك کروه کمابیش از جهت منع از آمدن دواب چوب‌بست کنند و بر گنه‌کاری یا دادخواهی که در آن بست درآید کسی مزاحم حال او نتواند شد و خدمه مزارات مقدسه بحمایت دادخواه فراهم‌آمده داد او از بی‌دادگر ستانند و بجای چوب‌بست زنجیربست هم کنند

(آنندراج).
ـ پناه‌گاه یا جائی که مردم بآن پناه آورده متحصن شوند (ناظم الاطباء).
ـ محوطه‌ای که اگر مقصر در آن وارد شود حکومت باو دست نمی‌یابد، مثل مساجد بزرگ و مزارهای مقدس ـ سرطویله شاه و اعیان بزرگ ـ فلان قاتل در مسجد بست نشسته. عموماً در جلو محوطه بست زنجیر کشیده شده است‌که‌زنجیر بست نامیده می‌شود.
ـ «بقاع متبرکه ـ امامزادگان ـ مکه ـ روضه رسول ـ خانه شاهان و مردان بزرگ و در زمان قاجاریه تلگراف‌خانه ـ اصطبل همایونی و خانه مجتهدین که بدانجا پناه برند تا از تعقیب مصون مانند و پلیس و ضابطین و عمال قضایا حکام عادتاً بآن تعرض نتوانند کرد و از آن‌جا بیرون نتوانند آورد. مأمن ـ ملجاء بست اطراف صحن حضرت رضا (ع) (مجمل‌التواریخ گلستانه ص ۳۲۲).

خرد ازهر خللی بست و ز هر غم فرج‌است
خرد از بیم امانست زهر ورد و دعاست
(ناصر خسرو)

***

زبست عشق اگر عاقلی بیا بیرون
حصار عافیتی نیست بهتر از زنجیر
(محسن تأثیر) (نقل از آنندراج).»

ـ «بست بالا خیابان ـ قسمتی از خیابان معروف به‌بالا خیابان مشهد بعرض ۲۲ ذرع و امتداد ۹۰ ذرع که نهر بزرگ چشمه گیلاس از وسط آن میگذرد و رفتن حیوانات بدانجا ممنوع است و در قدیم مقصران‌در آن‌جا بست می‌نشسته‌اند (مطلع‌الشمس ج ۲ ص ۳۳۸).
ـ بست پائین خیابان ـ قسمتی از خیابان معروف به‌پائین خیابان مشهد بعرض ۲۲ ذرع و امتداد ۹۰ ذرع و مانند بست بالا خیابان از وسط آن نهر چشمه گیلاس میگذرد و هردو بست جزء

خیابان علیا و سفلی مشهد است و صحن کهنه فاصله‌میان دو بست است (همان منبع)»

ـ بست شکستن ـ از حد تجاوز کـردن ـ شکستن و ازبین بردن مانع.

شعر:

برده از دل که خیال بت بدمست مرا؟
که‌شکسته‌است‌ندانم دگر این‌بست مرا؟

(آنندراج)

شعر:

نـاف بپائین نبـری دست را نشکنی از بی‌خبری بست را
ترکه گل می‌زنمت پشت دست. گـر ببری دست تخطی به‌بست

(ایرج میرزا)

ـ «شخص بست‌نشسته را بزور از بست بیرون آوردن ـ فلان حاکم بست مسجد شاه را شکست». (فرهنگ نظام)

ـ بست‌نشستن ـ در جای بست رفتن و ماندن ـ فلان شخص را حاکم میخواست بگیرد رفت و بست نشست.

شعر:

گریزگاه دل خسته زلف چون شست است
ستم رسیده علاجش نشستن بست است

(میرنجات)

شعر:

بسته است به‌مردم سر ره چشم سیاهش
خون‌کرده و دربست نشسته است نگاهش

(محسن تاثیر)»

ـ خون بست ـ خون بها ـ پولی که قاتلین به صاحبان خون مقتول و ورثه او می‌پرداخته‌اند و از قصاص نجات می‌یـافتند. «...قاتل آبدار عالیجاه محمد ابراهیم‌خان گماشتهٔ نواب احتشام الدوله را تا دویست تومان خون‌بست دادند. اقوام مقتول راضی

نشده قاتل را سر بریدند...»[۷]

در بست ــ اصطلاحی بسیار متداول است در جامعه ــ مثل خانه دربست یا اتومبیل دربست و امثال آن که از همان ریشه و مفهوم بست گرفته شده است و مقصود آنستکه‌خانه‌ای یا اتومبیلی یا اطاقی صد در صد در اختیار شخصی باشد بگونه‌ای که از ورود و تصرف و دخالت و تعرض و تعدی غیر کاملا محفوظ و مصون بوده و انسان در محدوده آن ازحضور دیگران ایمن‌باشد و مزاحمی نداشته باشد.

۴ــ اماکن عمده بست‌نشینی

بدنیست در مقدمه این مبحث اظهار نظرجرج ــ ن ــ کرزون[۸] درباره بست‌نشستن و اماکن بست‌نشینی در ایران را بیان سازیم و سپس سایر مکانهای مربوطه را عنوان سازیم. او در ذیل عنوان بناهای مقدس در شهر مشهد چنین می‌نویسد: «بست ــ وصل به‌طاق‌نما که ساعتی هم اروپائی در بالای آن نصب شده است، تا صد متر یا بیشتر راه‌رو از میان بازار پر از ازدحامی تا دروازه مسجد امتداد دارد. در این فاصله‌محدودحداکثر جمعیت گردآمده‌اند و چنین می‌نماید که حد اعلای خرید و فروش هم در اینجا در جریان است... اما عمده‌ترین اختصاصی که راجع به‌این محوطه متوازی‌الاضلاع هست آن است که جزء آستانه است و خاکش مقدس محسوب میشود. از این رو پناه‌گاهی غیرقابل تجاوز یا بست برای هرفرد خلافکاری است که بتواند بآن حریم داخل شود. بعضی از نویسندگان نقل کرده‌اند که حتی عیسویان و یهودیان و گبرها نیز می‌توانند با همین‌قصد از آن‌استفاده نمایند اما دیگران این مطلب را انکار دارند؛ ولی برای هرمسلمانی که در تعقیب باشد نقطه مصونی است و از آن پناهگاه می‌تواند با تعقیب‌کنندگان مذاکره نماید و راجع به‌میزان تنخواه درصورتیکه

۷ــ وقایع اتفاقیه. گزارش‌خفیه‌نویسان انگلیس: به‌کوشش سعیدی‌سیرجانی.

۸ــ جرج‌ــن‌ــکرزون مؤلف کتاب ایران و قضیه ایران ترجمه وحید مازندرانی.

از آن قصد خروج داشته باشد توافق حاصل کند.»

« فکر بست‌نشستن البته با ساختمان دماغی شرقی بی‌تناسب نیست و این امر نباید مایه تعجب حقارت‌آمیز خواننده انگلیسی شود ــ زیرا در کشور و پایتخت خود ما هم پناهگاه مشابهی برای وام داران در محله الساشیا (Alstia) بین پل بـرادران سیاه‌پوست (Black — Friars) و ساختمان عدلیه هست که مبنای مذهبی داشته و روزگاری‌حریم افراد دومنیکن یا برادران‌سیاه‌پوست بوده‌است.»[۹]

محوطه بست بی‌شك و شبهه جزء آستانه امام است و هرگاه حیوانی در آن پابگذارد بی‌درنگ بدست متولیان مصادره میشود.»

«در ایران بست‌نشینی با آنکه دلیلش معلوم نیست ظاهراً در سه محل مقدور است. اول در بناهای مقـدس یـا مساجد (نظیر هلال محراب سایبان‌یهود). دوم اصطبل‌ها و بر دم اسب‌های ارباب یا سلطان یا افـراد خانواده سلطنتی ــ سوم در جـوار توپخانه: مانند میدان توپخانه تهران بخصوص دربرگرفتن توپ بزرگی که در بیرون قصر است.»

«شاردن (چاپ لانگله جلد هفتم) می‌نویسد که:

«در قرن پیش بست در مزار مقدسان بزرگ و دروازه قصر همایون در اصفهان و در آشپزخانه و اصطبل پادشاه هم مرسوم بوده است. در انتخاب اصطبل شاه برای پناهگاه خـاص شایـد بمناسبت توجه سرشاری بوده که در آن سرزمین انواع اسب‌های اصیل و سوارکاران ماهر به‌این قسمت از دستگاه سلطنت مبذول می‌داشتند.»

«در ایران مثلی هست که میگویند که‌هرکس به‌حرمت پناه‌گاه

۹ــ درحال حاضر نیز در شهر لندن در پارك معروف و مرکزی شهر بنـام هاید پارك (Hide park) در جوار ماربل آرك (Marble_Arcke). محوطه‌ای است که هر فرد یا جماعتی می‌تواند درآنجا آزادانه و بدون آنکه مورد تعرض وتعدی حکومت قرار گیرد هرچه را که میخواهد در انتقاد و اعتراض و مخالفت به دولت یا مقامات و شخصیت‌های مملکتی بگوید و شعار بدهد و عقده‌های دل را بگشاید. در حقیقت اینجا بستی است که جان متعرضین از گزند خفقان و مجازات و تنبیه دولت مصون و محفوظ است و این نشانگر حضور و وجود سنت بست و بست‌نشینی در غرب نیز میباشد. (مؤلف)

اسبی تخطی کند هیچوقت این اسب سوار خود را در جنگ به پیروزی نمی‌رساند ـ ملکم در تاریخ خود جلد دوم به‌یك نسخه خطی فارسی استناد کرده است که تمام بدبختی‌های نادرمیرزا نواده نادرشاه افشار از آن ناشی شده بوده است که یکی از افراد فراری را که باصطبل شاهی پناه آورده بود به‌قتل رسانید.»

«در آن نسخه خطی این مطلب جالب توجه هم مندرج بوده است: پادشاه یا اربابی که مجرمی به اصطبل او پناهنده میشود باید تا وقتی که متهم آنجاست شام و نهارش را بدهد. می‌توان او را قبل از ورود یا بعد از خروج از آنجا نابود کرد ـ ولی غلامی که ارباب خود را کشته است تا موقعی‌که درپناهگاه است نمی‌توان باو دست زد. محل مصون جوار کله اسب است و اگر سر اسب در فضای آزاد به افسار بند شده باشد مرد پناهنده باید کلگی اسب را در دست بگیرد ـ بعدها دم اسب باوجود خطر بیشتری که داشت به‌همان اندازه سر اسب وسیله پناهندگی قرار گرفت.»

«چنار عباسعلی ـ در ارگ سلطنتی پادشاه قاجار در تهران علاوه بردهها درخت چنار قطور و عظیمی که گفته میشود یادگار دوران حکومت صفویه میباشد و خوشبختانه با اینکه بیشتر آنها را قطع نموده‌اند هنوز تعدادی از آنها سبز و پابرجاست.

یك چنار بسیار قدیمی بود که بنام «عباسعلی» معروف و دربارهٔ مقدس بودن آن داستانها و افسانه‌هائی در زبانها جاری بود که چگونگی آن بقراری که معیرالممالك نوشته اینطور بوده است: یکی از خدمه اندرون مرتکب خلافی شده و از آنجا که دانست مورد خشم و بازخواست خانم خود قرار خواهد گرفت شبانگاه فرار نموده در حضرت عبدالعظیم متحصن شد. چون این خبر بگوش ناصرالدین‌شاه رسید سخت برقت آمد و به‌خانم کلفت فراری گفت تا از تقصیر وی درگذرد ـ آنگاه برای آنکه اهل اندرون ملجاء و مأمن نزدیك‌تری داشته و بهنگام ضرورت بدان پناه برند در نهان بیکی از گیس‌سفیدهای حرم دستور داد تا شهرت دهد که خواب‌نما شده و بوی گفته‌اند درپای چنار کهن‌سال گلشن که کنار مظهر قنات «مهرگرد» واقع در اندرون است امامزاده‌ای بنام‌عباسعلی مدفون‌است. همینکه این‌آواز در اندرون

پیچید اهل حرم شادیها کردند و از شاه خواستند تا نرده‌ای بدور آن درخت کشیده شود. شاه نصب نرده را امر نمود و آن را برنگ سبز اندود کردند. از آن‌پس‌درخت مزبور به‌چنار عباسعلی معروف شد.»

«طبق اسناد موجود درخت بدست شاه‌طهماسب صفوی غرس گردیده بود. این چنار در صبح‌های جمعه مرجع عده زیادی از زن ومرد، از مردم صاحب‌حاجت تهران بود و جمع‌کثیری از کسانیکه پیرامون آن گردمی‌آمدند در داخل آن شمع روشن و نذرهائی بخاطر برآورده شدن حاجاتشان میکردند.»[۱۰]

این واقعه و صدها داستان مشابه دیگر گویای نیازها و باورهای اجتماعی مردم آن روزگار سرزمین ماست برای یافتن ملجاء و پناه‌گاهی جهت تظلم و فرار از مجازات. که حتی شاهان نیز خود درپی تسهیل و تسجیل این‌باور عمومی بوده‌اند.

توپ مروارید ــ یکی دیگر از مظاهر و محل‌های بست‌نشستن در همین روزگار توپ مروارید بوده است. در میدان مقابل ارگ تهران که بوسیله کریم‌خان زند ساخته شده بود و دارای حصارها و برج و باروئی بود، توپی قرار داشت که آن را برروی سکوئی نصب کرده بودند. این توپ که در آن روزگاران توپی عظیم می‌نمود یکی از مظاهر قدیم دارالخلافه تهران محسوب می‌شد. عده‌ای معتقدند که این‌توپ در اوایل سلطنت‌فتحعلیشاه و بدستور عباس‌میرزا نایب‌السلطنه ساخته و پرداخته شده و عده‌ای میگفتند که آن را نادرشاه جزء غنائم جنگی از هندوستان آورده و گروهی را اعتقاد براین بود که این توپ ازیادگارهای‌جنگ‌های یازده‌ساله ایران و روسیه تزاری است.

موضوع قابل ذکر آنکه بعضی مردم عوام بخصوص زنان خرافاتی بحکم شایعات و قدرت افسانه‌ای توپ، شبهای جمعه و گاهی چهارشنبه‌سوری از زیر توپ می‌گذشتند و بامید گشایش کارهایشان پارچه‌ای قطعه قطعه شده باصطلاح دخیل بآن می‌بستند و انتظار کشف و کراماتی از آن داشتند.»[۱۱]

۱۰ــ نقل از: کتاب دارالخلافه تهران نوشته ناصر نجمی.

۱۱ــ نقل از: کتاب دارالخلافه تهران نوشته ناصر نجمی.

«موضوع دیگر بست‌نشستن گناهکاران و مقصرین برای فرار از کیفر و مجازات و تعقیب در زیر چرخهای این توپ بود. اما بست‌نشستن در زیر چرخهای توپ مروارید بوسیله امیرکبیر شکسته و موقوف شد.»

«علاوه برتوپ مروارید در گذرگاهها ـ میدان‌ها و تکیه‌های تهران قدیم رسم‌های خاصی معمول بود که قسمتی از آن از احکام شرعی سرچشمه میگرفت و قسمتی هم‌که هیچ‌مبنا و اساس منطقی نداشت ولی واجب الرعایه و قابل احترام بود مسئله بست‌نشستن گناهکاران و مجرمین و جنایت‌کاران بود. بست‌نشستن مقصرین و حتی‌جنایتکاران‌یکی از رسم‌های‌عجیب وشگفت‌آور آن روزگارها بود و معمولا اماکن مقدسه و حتی اماکن و محل‌هائی که به‌دین و مذهب بستگی نداشتند و حتی خانه و محل سکونت روحانیون و پیشوایان مذهبی محل بست‌نشینان بود ـ ازجمله خانه و حریم منزل حاج‌آقا جمال اصفهانی حاکم شرع تهران در زمان ناصرالدین‌شاه که خود هر روز دست‌اندرکار حد زدن مجرمین و خلافکاران بود یکی از مراکز بست‌نشستن بشمار میرفت.

حضرت‌عبدالعظیم و چندامامزاده دیگر تهران‌ازمحل‌هائی‌بود که اگر کسی گناهی مرتکب میشد و یا حتی قتلی میکرد بآنجاها رفته و برای فرار از چنگ قانون بست می‌نشست.

در اینصورت هیچ مأمور دولتی و اجرائی و حتی نمایندگان قانون حق نداشتند وی را از محل بیرون بکشند و توپ مروارید هم همانگونه که اشاره شد یکی از مکان‌های بست‌نشینی بود که اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه در موضوع شکستن بست‌ها و به مجازات‌رسانیدن مجرمین و مقصرین از اعتبار آن کاسته شد»[۱۲]

خلاصه آنکه همانگونه که دیدیم و در مباحث بعد ملاحظه خواهیم نمود عمدتاً اماکنی که برای بست‌نشستن بکار میرفته قبور ائمه و امامزادگان نظیر بقعه حضرت رضا (ع) در مشهد و اطراف آن ، بقعه حضرت عبدالعظیم در ری ـ بقعه حضرت معصومه در قم ـ بقعه حضرت احمد بن موسی (شاه چراغ) در

۱۲ـ از کتاب دارالخلافه تهران نوشته ناصر نجمی.

شیراز و مقبره سایر امامزادگان در سایر شهرها بوده است ـ همچنین مساجد عمده نظیر مسجد شاه در تهران ـ مسجد نو و مسجد وکیل در شیراز ـ تکایا ـ خانه روحانیون بنام و یا مردان صاحب جاه و مقام ـ دیوار قصور و حریم کاخ‌های سلاطین و حکام ـ دیوان‌خانه‌ها ـ زنجیر عدل (انوشیروان) اصطبل و سرطویله شاهان و بزرگان و منسوبین بآنها و بالاخره بعدها سفارت‌خانه‌ها و قنسول‌های دول بیگانه ـ پارلمانها ـ تلگراف‌خانه‌ها زیر پرچم‌ها و امثال اینها محل‌هائی برای بست‌نشستن بوده است.

دربین اعراب مهمترین محل مسجدالحرام و ازخیمه و خرگاه و منزل سران و بزرگان و رؤسای قبائل برای این منظور استفاده میشده است که بعدها درباره آن سخن خواهیم گفت.

در پاره‌ای موارد دیده شده است که فاتح جنگی در یك شهر ـ خود محلی را بعنوان بست معرفی می‌کند واعلام میداردکه هرکس به‌این محل‌ها پناهنده شود از گزند در امان خواهد بود ـ نظیر آنچه که در فتح مکه بوسیله سپاهیان اسلام ملاحظه می‌کنیم که پیامبر اکرم (ص) پس از گشودن مکه مسجدالحرام وخانه ابوسفیان را بست قرار دادند تا هرکس بآنجاها پناهنده شود در امان باشد.

یا در قتل‌عام کربلا بوسیله داود پاشا عثمانی حاکم بغداد که مسبب اصلی آن (شیخ احمداحسائی) پایه‌گذار فرقه‌های بابی‌گری و شیخی‌گری بود ـ منزل سیدکاظم رشتی شاگرد خلف این مرد را بست قرار دادند تا هرکس بدانجا پناه می‌برده مصون می‌مانده است.

در پایان این بحث بدنیست نقلی هم از زبان، اس. جی ـ دبلیو. بنجامین. اولین سفیر ایالات متحده آمریکا در ایران در زمان ناصرالدین شاه قاجار و پرزیدنت آرتور رئیس جمهور آمریکا (۸۳ ـ ۱۸۸۲ میلادی) در این زمینه بیان سازیم:

«در ایران رسم است کسانی که از مجازات می‌خواهند فرار کنند بر سرطویله اعیان و اشراف پناهنده میشوند و اصطبل‌ها در ایران یك نوع «بست» و «تحصن‌گاه» بشمار میروند. سرطویله شاه و شاه‌زادگان بست مطمئن‌تری است ولی بطور کلی همهٔ اصطبل‌ها اعم از آنکه متعلق بهرکسی باشد پناه‌گاه فراریان از

مجازات محسوب میشود و تا موقعی که در آنجا هستند کسی نمیتواند مزاحم آنها بشود. این پناهندگان معمولا نزدیك اسب‌سواری صاحب اصطبل می‌خوابند و صاحب طویله‌موظف است که وسائل خوراك و راحتی پناهنده را فراهم نماید. بدرستی معلوم نیست که این رسم از کی و به چه مناسبت در ایران معمول شده است ولی ظاهراً باید مربوط به‌آداب و رسوم عشایر و چادر نشینان باشد و از میان عشایر به‌شهرنشینان سرایت کرده است.»[۱۳]

۵ـ عوامل تشکیل‌دهنده بست‌نشینی

از مفهوم و تعاریف بست‌نشینی و آنچه که‌عملا در این مورد از مطالعه شواهد و رویدادهائی از این قبیل می‌بینیم دو نتیجه مشخص و روشن می‌توان گرفت:

اول ـ آنکه امر بست‌نشینی (و سایر موارد و عناوین مشابه که بعداً بآنها خواهیم پرداخت) بطور کلی دارای سه اصل یا سه پایه اساسی است:

۵ـ۱ـ بست (یا پناهگاه یا ملجاء و حامی):

جائی یاکسی است‌مقدس‌یامحترم بترتیبی‌که بست‌نشین‌درآنجا یادرسایه و پناه‌آن (محل‌یاشخص‌یاشییء) قرارمیگیرد وامان‌می‌یابد و از تعرض متعرضین مصون و محفوظ می‌ماند.

۵ـ۲ـ بست‌نشین:

(یا پناهنده یا تحت‌الحمایه یا دادخواه...) کسی است که بانگیزه‌ای (دادخواهی ـ فرار از مجازات یا ادای مطلبی...) باینکار دست می‌زند و به‌جائی یا کسی پناهنده می‌شود و بست می‌نشیند.

۱۳ـ نقل از سفرنامه بنجامین ـ ترجمه: مهندس محمدحسین کردبچه.

۵ـ۳ـ عامل و انگیزه:

عبارت است از عامل یا عواملی که بست‌نشین بواسطه آن به‌بست پناه می‌برد ـ نظیر فرار از مجازات و سیاست یا بخاطر بازگوئی مطلبی و تقاضا و درخواستی که در وضع عادی قادر باظهار آن نیست.

دوم ـ اینکه کار بست‌نشینی معمولا دارای دو بعد است یکی بعد انفعالی و دیگری بعد تعرضی. در اولی شخص از کار و عملی که مرتکب شده است منفعل و بیمناك است و لذا بدنبال مأمن و جای امنی میگردد تا در پناه آن از گزند و آسیب و عقوبت عمل خویش مصون بماند ـ و در دومی برعکس برای گرفتن حقی و بیان مطلبی و بانگیزه تحقق درخواستی که در شرائط عادی مقدورش نیست باین‌کار دست می‌زند.

و این نیز گفتنی است که کار بست‌نشینی یا پناهندگی ممکن است‌فردی‌یااجتماعی باشد بدین‌معنی که ممکن‌است تنها یك‌نفر بانگیزه شخصی به‌کاربست‌نشینی یا تحصن‌بپردازد یا آنکه عده‌ای و جمعی با هدف و انگیزه‌ای مشترك باین‌کار دست بزنند و دراین شکل معمولا بصورت اعتصاب است که بشرح آن بعداً خواهیم پرداخت.

۶ـ انواع بست و بست‌نشینی

چنانچه شواهد و رویدادهای تاریخی نشان میدهد و در حال حاضر نیز این پدیده در اشکال نوین خود حاکی است، عمدتاً بست ممکن است بسه صورت یا شکل بشرح زیر ملاحظه گردد:

۶ـ۱ـ بست در بعد مکان:

منظور محل‌ها و اماکنی است که از قدیم بخاطر حرمت و قداست محل‌هائی برای بست‌نشستن شناخته شده‌اند و یا بعدها بدلائل گوناگون ازجمله عوامل اجتماعی یا

سیاسی و غیره بصورت حریم بست درآمده‌اند. که طی بند ۴ مفصلا بشرح و معرفی عمده آنها پرداختیم.

۶ـ۲ـ بست در بعد زمان:

بدین معنی که همانگونه که مکانی می‌توانسته بدلائلی خاص حریم و بست قرار گیرد بهمان قسم نیز از قدیم الایام در بین اقوام و ملل چنین مرسوم و معمول بوده است که ایامی یا ماه‌هائی را در عرض سال محرم و محترم شمرده در آن مدت تعرض و جنگ و جدال را حرام و ممنوع می‌شمردند و درواقع در بست زمان قرار میگرفتند و جان و مالشان از گزند متعرضین مصون و محفوظ بوده و خود نیز از تعرض و هجوم بدیگران ممنوع بوده‌اند. ازجمله دربین اعراب چه‌قبل از اسلام و چه پس از آن ماه‌هائی را بهمین منظور حرام می‌شمردند و باصطلاح امروز بینشان در این مدت آتش‌بس کامل برقرار بود؛ چرا که در تمام ایام سال کارشان جنگ و جدال و راه‌زنی و خشونت و زدوخوردهای قومی و قبیله‌ای و متعصبانه بود و لزوماً بمنظور فراغت خاطر و تأمین امنیت و آرامش در مدتی محدود و معین طبق قرار و رسوم توافق شده فی‌مابین ماه‌های حرام را بدین انگیزه تعیین نموده بودند که عبارتند از: ماه ذی‌القعده و ماه ذی‌الحجه (که ایام زیارت و تجمع در خانه کعبه بوده است) و ماه رجب (که آنهم مخصوص عمره و حج کوچك بوده است) که در این سه‌ماه مردم با فراغت بال و خیال آسوده به مکه عزیمت می‌نمودند و مراسم مربوطه دینی و زیارتی خویش را انجام می‌دادند و در ضمن به‌کار خرید و فروش و تجارت نیز می‌پرداختند علاوه‌براین سه ماه ماه محرم‌الحرام نیز چنانچه از نامش پیداست ماه امنیت و عدم تعرض و جدال انتخاب شده بوده است. ماه دوم سال یعنی ماه صفر را ابتدا محرم‌الحلال نامگذاری کرده بودند بدین سبب که برعکس ماه محرم‌الحرام در این ماه تصفیه حساب‌ها و جنگ و جدال و خون‌ریزی را جایز می‌شناختند ـ بعدها این نام به‌ماه صفر تغییر نام داد.

اسلام نیز کماکان این چهار ماه را بعنوان ماه‌های حرام برسمیت شناخت و اعلام داشت که در عرض این چهار ماه همهٔ مردم اعم از مسلمان یا غیرمسلمان جان و مالشان از تعرض و دست‌اندازی دیگران مصون و نباید متعرض یکدیگر شوند. در این چهار ماه جنگ تحریم‌شده و دشمنان خونین اسلحه را به‌زمین می‌گذارند. و این قانونی بود مورد قبول و حمایت همگان که مداومت یافت.

بنابراین همانگونه که از فلسفه و انگیزه انتخاب این ایام و ترویج این سنت برمیآید در حقیقت این مدت بست و پناه در بعد زمان است که هرکسی را از تعرض بدیگری ولو دشمن یا بدهکار و غیره منع و اینگونه افراد یا اقوام را در بست و قید تأمینی زمانه حمایت و حراست می‌نماید.

۶ـ۳ـ بست در بعد زمان و مکان:

گاهی تطبیق زمانی در محلی و مکانی، یك موقعیت زمانی ـ مکانی را بصورت حریم امن و بستی مطمئن برای همه‌کسانی که در آن موقعیت و شرائط قرار گرفته‌اند درمیآورد. این شرائط ممکن است در بسیاری از موارد تحقق یافته باشد یا درآینده نیز برای کسانی محقق شود.

اما یکی از بارزترین و مشخص‌ترین نمونه‌های این‌گونه بست زمانی ـ مکانی را باید ایام حج در حریم مکه معظمه دانست.

در آن زمان و مکان محرم در حال احرام (محرم و احرام از ریشه‌های لغوی حرمت) کاملا در حریم و بست ایمنی بوده هم خود و هم دیگران و حتی جانوران و گیاهان حرم کلا در بست و از تخطی ـ تعرض ـ تعدی مصون و محفوظند.

هرگونه تخلفی از آن گناه و موجب کفاره و اشکال در فریضه حج بشمار میرود.

این حرمت و امنیت نه‌یك امر قراردادی و سنتی است بلکه حکم الهی و منبعث از مشیت پروردگار است که خانه کعبه را محلی امن و ایمن برای همگان قرار داده است. چنانچه می‌فرماید:

اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد آمنا (ابراهیم، آیه ۳۸)[۱۴] و یا... و من دخله کان آمنا (آل عمران ـ آیه ۹۱)[۱۵] و آیاتی دیگر که همین معنی را ایفاد می‌نماید در قرآن کریم وجود دارد.

باری، در این رابطه و در ایام حج و در حریم مکه برای حفظ و تأمین امنیت همگان می‌دانیم شکارکردن و حتی‌اعانت به‌شکارچی و صیاد برای محرم حرام است.

کشتن جانورانی‌که به‌بدن انسان‌راه یابند مثل‌پشه ـ مگس ـ شپش ـ کنه وغیره مجاز نیست و حتی انداختن آنها از روی بدن و از جائی که محفوظ است بجائی که ساقط شود حرام است. مجروح‌ساختن خود ولو بقدر کندن موئی ازبدن بیرون‌آوردن خون از بدن ـ گرفتن ناخن ـ کشیدن دندان و بالاخره برداشتن سلاح در این محل و در این زمان برای حاجی حرام شناخته شده است. چرا که امنیت جانی همه جانداران اعم از انسان‌ها ـ حیوانات و گیاهان در این حریم محترم و ایمن شناخته شده و از کمترین تعدی و تعرض شرعاً مصون و محفوظ‌اند.

سایر محرمات ۲۴گانه محرم نیزکم و بیش بهمین اصل‌حصول امنیت و حراست کامل جمله جانداران برمیگردد و حتی‌آزار روحی و شخصیتی افراد نیز غیر مجاز است. هرگونه فسقی (مثل دروغ فحش ـ فخرفروشی و خودنمائی ـ امر و نهی بدیگران کردن ـ دستوردادن ـ) ممنوع است ـ بکاربردن زیور و زینت‌آلات یا استعمال عطریات از آن جهت که ممکن است‌باعث‌تحسر و آزردگی روحی و شخصیتی دیگران یا احساس حقارت و تکدر خاطر برای آنها بشود حرام وممنوع شناخته‌شده است (بدون‌آنکه بسایر پیام‌ها و فلسفه‌هائی که در این امور شرعی نهفته است وارد شویم). و اینها همه دال بر وجوب امنیت و رعایت آن در این برهه از زمان و مکان است؛ و چه‌بسا که تمرین عملی برای فراگیری ومشاهده اثرات و نتایج بعدی از ابعاد الهی ـ انسانی مدینه فاضله است‌که بگفته فلاسفه و دانشمندان زمانی که در شهری و دیاری اینگونه

۱۴ـ یعنی: و زمانی که گفت ابراهیم: پروردگارا این شهر را (مکه) شهری امن قرار بده.

۱۵ـ یعنی: و کسیکه بدان داخل شد ایمن است.

مردم پاك و بی‌آلایش و بدور از مظاهر تعدی و تجاوز و آزار نسبت بهم و در کنار هم زیست کنند و بدور از بدی و بدخواهی و بداندیشی در نهایت سلامت نفس و مسالمت زندگی نمایند و آزارشان بهم نرسد. این‌طرز زندگی ومدنیت ایده‌آل و بهشت‌گونه است که گفته‌اند:

بهشت آنجاست کازاری نباشد کسی را باکسی کاری نباشد.

۶ـ۴ـ بست در پناه یك شخصیت و مقام:

گاهی شخصی یا مقامی بهر دلیل یا از جنبه تقدس و معنویت یا از جهت شئون اجتماعی یا سیاسی و منصب ممکن است ملجاء و پناه دیگری قرار گیرد و جان و مال و حیثیت و شئون و هستی پناهنده را بتواند در کنف حمایت و در بست امنیت خویش‌مصون از تعرض و تجاوز دیگران قرار دهد. یا آنکه بعنوان حامی بتواند حقی را از پناهنده خویش از بی‌دادگر مطالبه و وصول نماید. و یا آنکه در مقام وساطت و شفاعت از او برآید.

در همهٔ این شقوق و مقوله‌ها شواهد و رویدادهای بسیاری در تاریخ سراغ داریم. ازجمله حمایت ابوطالب عموی پیامبر (ص) از ایشان در اوائل بعثت در مقابل‌تعرض و ایذاء قریش‌را می‌توان نام برد که در نتیجه شخصیت و مقام اجتماعی شخص ابوطالب و نفوذ او پیامر اکرم توانست از بسیاری از مکائد و تعدیات قریش مصون و محفوظ بماند و همچنین حمایت و پشتیبانی نامبرده از پیامبر در مدتی که ایشان را در شعب ابوطالب محاصره اجتماعی اقتصادی نمودند و باصطلاح آن روز طرد کردند.

در هردو حالت این حمایت و پشتیبانی در حکم بستی بود که پیامبر و یارانش را در خود مصون و محفوظ داشت و در پیشرفت و توسعه اولیه اسلام تأثیر بسزا داشت. نمونه‌ای دیگر آنچنانکه در تواریخ مسطور است: گویند روزی هارون‌الرشید بقصد شکار بیرون شد و به‌تعقیب آهوئی می‌تاخت. ناگهان مشاهده کرد که آهو به تپه‌ای پناه برد و در آنجا آسوده نشست. هارون که بدنبال

او میرفت دید اسبش در حریم آن تپه از رفتن باز ایستاد و قدم به پیش ننهاد. اندیشید که در این کار رازی هست. از پیران و سالخوردگان آن حوالی پرس و جو نمود که موضوع از چه‌قرار است!؟ گفتند: ما بسیار دیده‌ایم که وحوش از ترس صیادان و تعقیب‌کنندگان باین تپه پناه می‌آورند. پس از کنکاش و پی‌جوئی بیشتر دانسته شد که آنجا مقبره مولی‌متقیان علی‌ابن ابیطالب(ع) است که تا آن روز از همگان بجز خاصان شیعیان مخفی و پنهان داشته شده بود. هارون با مشاهده این امر دستور داد تا مسافتی اطراف تپه و مقبره حضرت را محصور کرده دیوار کشیدند و بتدریج دارای بقعه و بارگاه شد و کم‌کم اطراف آن شهری شد (نجف اشرف) و معمور و آباد گردید.

این داستان هرچه هست و تا چه‌حد مقرون به‌صحت و حقیقت بجای خود اما بهرحال حاوی یك پیام و اندیشه‌ای است متکی و استوار برباورها و عقاید اجتماعی ما نسبت به‌حمایت و شفاعت مردان حق از پناهندگان و روی‌آورندگان به‌ذیل عنایت و شخصیت و حتی تربت و خاك آنها که در این زمینه نمونه و شواهد بسیار است. همچنین داستان ضمانت حضرت امام‌رضا (ع) از آهوئی که از صید صیاد و تعقیب او به‌حریم امن حمایت و ضمانت ایشان پناه برد.

واقعه تاریخی یهودیان در بند شهر بابل که پس از فتح شهر بدست کوروش بزیر چتر حمایت او پناه بردند و ایمنی یافتند؛

و یا ارامنه مهاجر که در جلفای اصفهان مأمن گزیدند و در پناه امنیت شاه‌عباس صفوی حرمت و عزت یافتند؛

یا اهالی مکه پس از فتح این شهر توسط مسلمانان که در زیر حمایت و پناه پیامبر اکرم از تجاوز و غارت و کشتارمصون و ایمن ماندند؛ جملگی از این مقوله است.

در مورد حیوانات علاوه بر داستان آهو ـ داستان گربه‌تحت‌الحمایه ناصرالدین‌شاه را نیز شنیده‌ایم که بدین سبب راحت و آسوده و ایمن از تعرض بهر جا که می‌خواست آزادانه رفت‌وآمد می‌کرد و کسی را یارای ایذاء او نبود.

و یا موضوع گاوهای مقدس در سرزمین هند که در پناه باورهای سنتی و عقیدتی جامعه از هرگونه تعرض و تعدی مصون و محفوظند.

علاوه برشواهد تاریخی حتی‌درزندگی‌روزمره چه‌بسا ملاحظه می‌کنیم که کسی باتکاء و پشتیبانی فردی یا شخصیتی با نفوذ در تحت حمایت او قرار میگیرد و نه‌تنها مورد تعدی قرار نمی‌گیرد بلکه حتی جرأت و جسارت تجاوز و تعدی بدیگران را نیز پیدا می‌نماید و کمتر کسی هم می‌تواند متعرض او شود. از این نمونه بسیار است که احتیاجی به بازگوئی ندارد.

۶ـ۵ـ بست در پناه پست و مقام:

بست و پناه‌گاه ممکن است دائر مدار پست و مقامی باشد. بدین معنی که حرمت و شأن یك پست و مقام اعم از معنوی ـ اجتماعی یا دولتی و سیاسی عرفاً یا قانوناً به صاحب آن یك نوع امنیت و مصونیت می‌بخشد. آن پست و مقام برای دارنده آن همچون محافظی و پناهگاهی عمل می‌کند و او را بموجب قانون و مقررات یا سنت‌های اجتماعی از گزند و تعرض مصون‌میدارد. نظیرآنچه را که درعرف‌دیپلماتیك و بین‌المللی در مورد نمایندگان‌دول و یا سفراءکشورهای بیگانه در کشور مورد مأموریت ملاحظه می‌کنیم. یا مصونیت پارلمانی نمایندگان مجالس مقننه یا مقامات دیگر کشوری یا قضات که طبق ضوابط خاص تا زمانی که در آن مقام و منصب قرار دارند از مصونیت‌های خاص برخوردارند.

بدیهی است این‌گونه مصونیت‌ها لزوماً برای این‌گونه‌افراد از آن رو پیش‌بینی و معین شده است تا گفتار و اظهار نظرهای سیاسی و قانونی یا قضائی برای آنها در هر شرایطی ممکن و میسر بوده و قادر باشند در راه انجام‌وظیفه و تأمین‌حقوق‌موکلین خود یا کشورهای متبوع خویش بدون ترس و محافظه‌کاری گام بردارند و عمل کنند و مورد تعرض و توهین و هتك حرمت واقع نشوند.

این مصونیت و امنیت در حقیقت امنیت شغلی‌است که دارنده آن تا زمانی که در آن مقام ایفاء وظیفه می‌کند در بست امنیت و ایمنی لازم قرار دارد و به محض برکناری، خودبخود زایل‌میشود گوئی که از بست امنیت بیرون میآید.

۷ـ مبانی شکل‌گیری بست‌نشینی و سایر مفاهیم مشابه آن در سیر تاریخ

گفتیم که کار بست و بست‌نشینی تحت عناوین مختلف‌سابقه بس دیرینه دارد بقدمت تاریخ وبسابقه ظهور وتشکل‌اجتماعات و مدنیت هرچند کوچك و محدود. چرا کـه حب ذات و صیانت نفس جزء لاینفك وجود انسان است و لزوماً به‌حفظ و حراست جان و مال و کلیه تعلقات خویش پای‌بند و به‌عقاید و باورهـای خود دلبستگی داشته و بدین‌سبب طبیعی است که تصور نمائیم که برای حفظ‌این ارزش‌ها و نیل به‌امیال ومقاصد خویش وفرار از رویاروئی با ضرر و زیان و تبری از تحمل هرگونه تعدی و تعرض و خلاصه جلب منفعت و دفع‌ضرر از خویش، یکی از شیوه و شگردها را توسل و التجا به‌کسی یا جائی یا چیزی می‌دانسته و آن را کارساز می‌دیده است.

با شکل‌گرفتن جوامع و رشد مدنیت براین اساس و برپایه احتیاجات روزافزون اجتماعی از دیرباز این پدیده یعنی بست‌ـ نشینی بصورت یك امر سنتی و آئین قابل قبول عام متظاهـر و شایع گشته تا جائی که در بسیاری از موارد از یك حکم قانونی نافذتر و مؤثرتر حکمفرما بوده است.

در بررسی تاریخ و جستجوی اشکال مختلف این پدیده بسیار ملاحظه می‌کنیم که نه‌تنها مردم و اقشار مختلف جامعه، حتی حکام و سلاطین مقتدر و مستبد که پای‌بند هیچگونه اصول و قانونی حتی موازین شرعی نبوده‌اند، عملا در مقابل این سنت پویـا و ریشه‌دار اجتماعی تسلیم گشته‌اند و چه بسا نسبت به‌دشمن خونی خویش یا خیانت‌کاران به‌آنان یا به‌کشور تنها بواسطه آنکه فرد

خاطی در پناه و بست قرارگرفته است بناچار راه مدارا و مماشات را برگزیده‌اند و بالاتر آنکه در ترغیب و اشاعه هرچه بیشتر این سنت نیز کوشیده‌اند بگونه‌ای که بتدریج این پدیده بشکل یك قانون حاکم در جامعه ساری و جاری گشته است.

در مطالعه تاریخی برای ردیابی و پیدانمودن سرمنشأئی در امر بست‌نشینی، نه در منشور حمورابی و نه کوروش اشاره‌ای که رسماً مؤید وجود این سنت و پناهندگی و تمسك بجائی آنگونه که ما در این کتاب مطرح ساخته‌ایم دیده نمی‌شود. تنها در قانون حمورابی در طی مواد ۱۵ تا ۲۰ که مربوط به‌مجازات تحریك بردگان به‌فرار و پناه‌دادن برده فراری است اشاره‌ای بدین مضمون می‌توان یافت:

ماده ۱۹ــ «اگر کسی برده فراری را در خانه خود پنهان کند (پناه دهد) و بعد برده را نزد آن شخص و در تصرف وی بیابند آن شخص را باید کشت.»

شاید بتوان این ماده را قرینه‌ای بر وجود رسم پناهندگی و پناه‌دادن در آن زمان دانست البته تلاش برای پیدا کردن ریشه اولیه و بنیاد یك چنین رسوم اجتماعی اصولا ممکن است غلط باشد، زیرا همانگونه که تحقیق درباره اینکه چه‌کسی اولین شعر را گفته است یا چه‌شخصی ابتدائاً بنیان فلان رسم اجتماعی را گذاشته است غلط است این نیز کاری عبث و بیهوده خواهد بود و این پدیده مشابه یك اختراع و کشف علمی نیست که اولین‌ها در آن مطرح و شناختی باشند چون این امور منبعث از جامعه است. جامعه خود مانند یك شخص مظاهر گوناگون اجتماعی را میسازد و بنا می‌نهد.

قدیمی‌ترین متن مدونی را در این خصوص بشکل قانونی مدون تا آنجا که نگارنده جویا شده است، می‌توان منشوری‌دانست مربوط به‌قوم یهود قبل از اسلام آنجا که میگوید:

«کدام شهر را اولاد اسرائیل برای بست‌نشستن تعیین کرده بودند؟»

«شش شهر از شهرهای لاویان را خداوند ازبرای بست معین فرمود که شخص قاتل از دست ولی مقتول بدانها فرار کند تا حکم

صحیح و رسیدگی شرعی درباره او بعمل آید. چون حکم جاری میشد قاتل را به‌ولی مقتول می‌سپردند ورنه در همان شهر ساکن میشد. قاتل تا دوهزارذرعی اطراف شهر نیز آزاد است. اینك نام شهرها:

قادش درجلیل ــ شکیم درکوهستان افرائیم ــ جرون در یهودا و گذرگاه اردن ــ ناصر در دشت ــ راموت در جلعاد ــ جولان در باشان.»

«معروف است که اسرائیلیان‌لفظ بست را برتخته‌های‌بزرگ می‌نوشتند و بر سرراههای آن شهرها می‌آویختند تا قاتلان به سهولت راه ملجاء را بیابند. ظاهراً این طریقه برای‌جلب‌توریست نیز مفید بوده است.»[۱۶]

«اما در این ایام‌یعنی در دنیای‌قبل‌ازاسلام و در سرزمین‌های» «معمور آن زمان دنیائی بود ظلمانی و حکام و سلاطین برجان و» «مال و ناموس مردم قدرت و نفوذ فائقه داشتند.»

«مالداران به‌تنعم برخویش می‌بالیدند و مترفان غرقه در» «ناز و نعمت برتهیدستان فخر می‌فروختند. درعصری‌که‌دروادی» «بت‌پرستان و فرزندکشان و نژادپرستان مردمی بودند بادانش» «بیگانه و باولاد و اموال و عشیره بالنده ــ با خلق‌وخوی فرعونی» «که در یکی از امپراطوریهای همسایه‌اشان سران کنیسه وکلیسا» «برای پیوند با قدرت دنیائی آیات تورات و انجیل را رفته رفته» «تغییر می‌دادند ــ پطروس قدیس حواری بزرگوار مسیحا در» «رساله‌ای به‌رومانیان نوشته بود: «چون منشاء هرقدرت از» «پروردگار است پس در پیشگاه هر قدرت فروتن باشید.» و از» «قول عیسای مجرد به مسیحیان گفتند: «مال قیصر را به‌قیصر» «باز دهید و آن کلیسا را به کلیسا.» و رفته رفته در جهان» «مسیحیت پیشوای آن تاج مرصع برسرگذاشت و جبه گوهرنشان» «پوشید و با تحریف آیات تورات و انجیل گام بگام خود را به» «قدرت‌های دنیائی نزدیك کرد»[۱۷] در این شرائط قدرت‌ها متمرکز گشت و بنام دین و خدا کلیساها خود را ملجاء و پناه مردم قرار

۱۶ــ دائرةالمعارف زرین ــ آذینفر.

۱۷ــ حقوق‌بشر ــ نوشته دکتر اسداله مبشری.

دادند ــ گناهان را می‌بخشودند و بهشت و جهنم را با نقدینگی‌ـ های مردم ناآگاه و متوسل معامله‌می‌کردند. اقرار به‌گناهان‌هرچند و هرچه بود در پیش هم‌نوعان متظاهر و طماع، ظاهراً مـردم بی‌چاره را از عذاب دوزخ می‌رهانید و حور و قصور را به‌بهائی بآنها پیشکش می‌کردند و می‌فروختند.

«در همسایگی دیگر آن قوم اگر پیشه‌وری مثلا میخواست‌همهٔ اندوخته‌های خود را بدهد تا فرزندش دبیری آموزد او را می‌ـ کشتند تا این خیالات خام در اندیشه او خانه نکند.»[۱۸] در حالی که در همان زمان زنجیر عـدل نوشیروان بست و پناه‌گاه مردم ستمدیده بشمار میآمد و امیدی برای رسانیدن فریاد دادخواهی و تظلم رنجدیده‌ای بگوش سلطان عدالت شعار بود. بهرحال اینها فرازهائی از تاریخ و گذرگاههائی از آئین مورد بحث میباشد و گویای این واقعیت است که در سراسر جهان آن روز نه‌قانون و قرار و ضابطه‌ای در جوامع حاکم و فریادرس ستمدیدگان‌بود و نه دیگر دین و آئین ملجاء و پناهی برای آنان بحساب می‌آمد چرا که در نتیجه تغییر و تحریف، وسیله‌ای برای جلب منافع و مصالح زورمندان زمانه و ابزاری برای سوءاستفاده روحانیون که خود دائرمدار و یا در حیطه و سلطه قدرت قرار گرفته‌بودند گشته بود.

در یونان آن روز هم که بیش از هرجای دیگر بازار قانون و مقررات و مدنیت رواج داشت و فیلسوفان در اندیشه ساختن و پرداختن مدینه فاضله بودند کاری از پیش نمی‌بردند چرا که آنان نیز بیشتر نظر به‌خودبینی و مسائل سیاسی روز داشتند.

«اما در سرزمین تازیان پیش از اسلام با همه فساد و تباهی و بی‌دانشی که در بین آنها نضج داشت جوانمردان بحکم خوی مـروت و فتوت و حمیت عـربی حقوق ناتوانان را بیشتر پاس می‌داشتند تا جائی که بخاطر پشتیبانی از آنها گروهها تشکیل دادند و جانها برسر این کار گذاشتند.»[۱۹]

آنگونه که از فحوای تاریخ در زمـان جـاهلیت در سرزمین عربستان برمی‌آید در رابطه با عنوان مورد بحث شقوق و مقررات

۱۸ــ حقوق‌بشر ــ نوشته دکتر اسداله مبشری.

۱۹ــ حقوق بشر ــ نوشته دکتر اسداله مبشری.

خاصی داشتند که همانند یك قانون نافذ و معتبر مورد قبول و اجراء خاص و عام بوده. و با استفاده و ترویج آن‌ها می‌کوشیدند تا حتی‌الامکان خلائی را که از حیث قانون‌مندی در جامعه آن روز وجود داشت پر کنند و علی‌الخصوص در جهت استیفای حقوق مظلومین و حمایت از آنها راه و روش‌هائی را برای پناه‌دادن و پناه‌جستن درپیش پای بی‌پناهان‌و نیازمندان بازکنند و باب‌وسیعی را در این زمینه بصور گوناگون و درقالب سنت‌های پایدار بگشایند که تعمق و مطالعه در هریك از آنها ما را دقیقاً به‌بعدی از ابعاد و مفهومی واقعی از آئین بست و بست‌نشینی و پناه و پناهندگی رهنمون میسازد که ذیلا به‌پاره‌ای از آنها اشاره میشود[۲۰]

الف ــ حلیف:

قسم خورده. از رسوم دوران جاهلیت اعراب قبل از اسلام بوده است که جلب حمایت و وابستگی حتی تا رسیدن به‌مرحله قرابت و خویشاوندی بوسیله قسم‌خوردن یك‌فرد با غیر پیدا می‌کرد. اگر اسیری نمیتوانست خود یا بستگانش بوسیله دادن جزیه آزاد شود اسیر با اربابان تازه خود با قسم‌خوردن هم‌پیمان می‌شد و جزء قبیله آنان و تحت حمایت و پناه آن قبیله درمیآمد. با این وصف اگر چنین کسی در جنگ کشته میشد دیه او نصف دیه سایر افراد قبیله بود.

این رسم از اهمیت و رواج خاصی برخوردار بود و بی‌مناسبت نیست در این زمینه داستان جالب و مشهور حلف‌الفضول را که در مکه قبل از بعثت پیامبر اسلام (ص) اتفاق افتاده است بعنوان شاهد بیان سازیم:

«داستان حلف‌الفضول[۲۱] ــ یا نخستین پیمان جوانمردان برای یاری ستمدیده‌گان = پیش از اسلام عرب نه حکومتی داشت و نه

۲۰ــ استفاده از کتاب ــ تاریخ تمدن اسلام ــ تألیف جرجی زیدان ــ ترجمه: علی جواهرکلام.

۲۱ــ حقوق‌بشر ــ نوشته دکتر اسداله مبشری.

قانون مدونی ــ آنها به سنت زندگی میکردند. حکومت مرکزی وجود نداشت تا پناهگاهی برای محرومین و بی‌پناهان باشد. لاجرم عده‌ای باین فکر افتادند تا از مردم بی‌پشتیبان که هر روز از دست خویش و بیگانه می‌نالیدند حمایت کنند.

گویند «عاص بن وائل» پدر عمروعاص معروف از مردی کالائی خرید اما بهای آن را با همه پافشاری و بردباری صاحب کالا نمی‌پرداخت. فروشنده ناچار بامدادی برکوه «ابوقبیس» بالا رفت و برسم اعراب شعری چند در عرض حال خویش انشاء کرد و دست بدامان جوانمردان دیار خود گردید.

نام آوران قریش در انجمن کنکاش قوم یعنی «دارالندوه» به‌چاره‌جوئی فراهم آمدند تا بحکم شرف و انسانیت، به کمك ستمدیدگان برخیزند. چندتن در خانه «عبدالله بن جدعان» گرد آمدند و پیمان بستند و بخدای منتقم سوگند یاد کردند که تا جان در بدن دارند از ستم‌کش و مظلوم حمایت کنند و تا حق وی را باز نستانند ازپای ننشینند. این پیمان «حلف الفضول» نامیده شد و ثبت تاریخ گردید. یعنی سوگند فضل‌ها: که سه نفر بودند هرسه فضل نام و آنها حق آن بازرگان را که بآنها پناهنده شده بود از عاص، و حق پدری را که زورمندی دخترش را از کفش ربوده بود گرفتند و به صاحب حق سپردند و پاس جوانمردی و پناه دادن را بجای آورند.»

«پیش از این پیمان به‌روزگار اسمعیل پیامبر (ع) نیز چنین پیمانی در قبیله «جرحم» بسته شده بود. باری پیمان حلف‌الفضول برمبنای سوگند پایدار ماند و پناه بسیاری از ستم‌دیده‌گان قرار گرفت ــ فضل‌ها با تکیه بر جوانمردی و شرف از هیچ جانفشانی در این راه کوتاهی نمی‌کردند. بحدی که این پیمان که در ایام جوانی پیامبر در عربستان صورت پذیرفت در همان ایام و حتی پس از بعثت ایشان همچنان مورد تأیید و احترام پیامبر قرار گرفت و در این‌باره فرمود: «درسرای عبدالله بن جدعان با حضور من پیمانی بسته شد که اگر امروز در اسلام مرا بآن پیمان فرا خوانند بآن پاسخ می‌گویم ــ آنها سوگند یاد کردند که مردم تحمیلی و متجاوز را به‌جای خود بنشانند و نگذارند ستمگری

مظلومی را ناراحت گرداند. این پیمان نزد من از شتران سرخ‌موی ارزنده‌تر است ـ»

«حلف الفضول از نمودارهای زیبا و ارزنده انسانیت در تاریخ است که بی شك اولین و آخرین در بین اقوام و ملل و در طی قرون و اعصار نبوده و نیست ـ چه نهاد بشر مفطور به نیکی و فداکاری است. اما این واقعه از میان صدها در تاریخ ثبت شده است.»

ب ـ استلحاق:

دیگر از رسوم و توابع عصبیت خویشاوندی استلحاق بود ـ بدین ترتیب که طایفه‌ای یا بزرگ طایفه‌ای اجازه می‌داد شخصی بنام آنان خوانده شود و بزیر چتر حمایتی آن طایفه زیست کند. چنین کسی را مولی میگفتند (بعد از اسلام نیز این جریان برقرار ماند).

از نمونه‌های آن زیاد ابن ابیه پسر سمیه بود که معاویه برای استفاده از وجود او ـ او را بنام خانواده خود و پسر پدر خود و برادر خود یعنی زیاد ابن ابوسفیان نامید و بدین‌گونه به خانواده او ملحق و وابسته گردید و در نتیجه مورد حمایت آن خاندان قرار گرفت و از همه تبعات خویشاوندی برخوردار وازگزندناراحتی‌های ناشی از بی‌پناهی در آن زمانه مصون ماند. چنین کسانی را «دعی» نیز می‌گفتند که از کسان تازه خود ارث هم می‌بردند.

پ ـ مواخاة:

یعنی عقد برادری و برادرخواندگی ـ که دو نفر باهم مثل دو برادر یار و یاور گشته پشتیبان هم می‌شدند و در مواقع لازم از یکدیگر حمایت می‌نمودند.

ت ـ خلع:

برضد استلحاق است ـ یعنی آنکه فردی را از

قبیله‌ای رانده و شرافت نسبی او را خلع میکردند و این زمانی بود که کار بدی از او سرزده بود و بدین ترتیب او را از مزایای قبیله‌ای و حمایت و پشتیبانی طایفه‌ای و خانوادگی که مهمترین عامل حیات یکفرد در آن زمان بود محروم و معزول می‌نمودند. و گاهی این امر همراه با انجام مراسم و تشریفاتی خاص نیز بوده است.

ث ـ استرقاق (بردگی):

به‌قید رقیت و بندگی کشاندن دیگران یکی از رسوم دوران قبل از اسلام در بین اعراب بوده است. رسم برده‌گی و برده‌داری نه‌تنها در عربستان بلکه در تمام جهان آن روز مثل مصر ـ بابل ـ آشور ـ ایران ـ روم ـ بعنوان یك سنت اجتماعی مسلم شدیداً رایج بوده است.

در جنگ‌ها اسیران را به برده‌گی میگرفتند و از مردان آنها کار و از زنان بهره می‌جستند ـ یا آنکه آنها را بفروش میرسانیدند. بدین‌ترتیب درواقع کلیه حقوق انسانی برده تا برسد به حق حیات او در دست قدرت و تصرف مالك بوده است. برده هیچ‌راه گریز و خلاصی و ملاذ و ملجائی نداشت و حتی پس از مرگ صاحب خود چون سایر ماترك متوفی به ارث به وارث میرسید. از این‌رو بود که اسلام بعنوان حامی و پناه این‌گونه ستمدیدگان تمهیداتی را برای سست‌نمودن هرچه بیشتر پایه‌های این رسم و استخلاص بردگان و برده‌داری بکار بست.

ج ـ موالی:

موالی در زمان جاهلیت وضعی بود از برده بالاتر و از آزاد پائین‌تر بین این دو حالت. و برسه قسم بود:

ـ مولی عتاقه ـ درصورتی بود که اسیری با ارباب خویش برای انجام‌کاری قرار میگذاشت و با آن‌عمل‌میکرد و در اینصورت آزاد میشد.

ـ مولی مکاتبه ـ براساس قراری بود که اسیر پرداخت پولی را تعهد می‌کرد و چون آن‌را به‌ارباب‌خویش‌می‌پرداخت آزادمیشد.

ـ مولی عقد یا حلف ـ و آن بدینقرار بود که فردی یا قومی با افراد یا اقوام دیگر هم‌پیمان یا هم‌قسم‌می‌شدندکه مولی یا موالی آنها باشند یعنی تحت‌الحمایه آنان قرار گیرند.

مثل زمانی که اسلام پدید آمد یهودیان مدینه هم‌پیمان و تحت‌الحمایه طایفه اوس و خزرج شدند. هرفردی از آنها به همسایه خود از طایفه اوس و خزرج پناهنده گردید و مولی آنها شد.

در اسلام این رسم ادامه یافت و اهالی شهرها و دهات باعراب فاتح پناه می‌بردند و مولای آنان می‌شدند. بدین قسم که پناهنده یا مولی میگفت: من تا زنده‌ام هم‌پیمان تو هستم و پس از مرگ ارث من از آن تو باشد، پناه‌دهنده آن را می‌پذیرفت و با اجرای این مراسم آن‌یکی تحت‌الحمایه دیگری میشد که پناه‌دهنده نیز در مقابل موظف به‌همه‌گونه حمایت و پشتیبانی از پناهنده می‌شد و از جان و مال و عرض او دفاع و حمایت میکرد.

در تاریخ شواهد بسیاری در این مورد وجود دارد ـ از نمونه‌های بارز آن برمکیان بودند که با همین شیوه موالی هارون شدند و باهمین رسم بسیاری از ایرانیان موالی امیران عرب بودند.

در زمان جاهلیت مردم مسیحی یا یهودی یا زردشتی موالی اعراب میشدند. اما بعداً قرآن کریم مولی گرفتن یهود و نصاری را بر مسلمین منع فرمود و از آن‌پس یهود و نصاری بجای مولی بودن ذمی شدند[۲۲]

مولی علاوه برشکل فوق انواع دیگری نیز داشت ازجمله: مولی رحم و آن وقتی بود که مولای یك قبیله با مولای قبیله دیگر ازدواج میکرد که مراسم و شرائط و مقررات خاصی هم داشت.

در اینجا این نکته تاریخی نیز قابل تذکر است که قبل از اسلام اعراب در خدمت ایرانیان بودند ولی پس از اسلام تا زمان

۲۲ـ یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الیهود والنصاری اولیاء. (مائده ـ ۵۷).

عباسیان موالی ایرانی در دربار خلفا قرب و منزلت بسیار یافتند و از اعراب به‌خلیفه نزدیك‌تر شده و صاحب جاه و مقام و منصب گردیدند.

والیان همه از موالی ایرانی بودند و مانند خلافت مقام آنها نیز ارثی شده بود و خانواده‌هائی مانند برمکیان ــ قحطبه ــ سهل ــ طاهر و غیره سالها درمقام‌های وزارت و امارت باقی ماندند.

پس از مرگ مأمون ترکان جای ایرانیان را گرفتند و بطور کلی موالی (چه ایرانی چه ترك) در کارهای عمومی و خصوصی خلیفه وارد شدند و همه را موالی غیر عرب میگفتند.

بعدها ذمیان در دربار عباسیان وفاطمیان به‌مقامات ومناصبی مثل مؤلف ــ مترجم ــ طبیب ــ دبیر ــ رئیس دیوان‌وغیره رسیدند و بآنها آزادی عمل دادند ــ ولی در هرحال برحسب حال و هوای خلیفه گاهی مورد مهر و شفقت بودند زمانی آماج شدت و سخت‌گیری و تعدی و تجاوز قرار میگرفتند. هرچقدر دولت‌های اسلامی روبفساد و انحطاط میرفت تعدی و تجاوز به ذمیان بیشتر میشد و این وضع بعد از جنگ‌های صلیبی بیشتر شد، بطوریکه فرمانروایان اسلامی ذمیان را دشمن خود می‌دانستند و متقابلا مسیحیان نیز کینه و تنفر مسلمانان را در دل می‌پرورانیدند و سعی میکردند هرطور شده از دست حکمرانان مسلمان رهائی یابند.

چ ــ جوار:

یا حق همسایگی و پناه‌دادن ــ این مورد نیز از خصوصیات و صفات برجسته عربهای بدوی بوده که همسایه را بسیار گرامی می‌داشتند و دفاع و حمایت از همسایه را واجب می‌شمردند و بطور کلی «جار» را به‌معنای مهر و داد و پناه‌گرفتن و پناه دادن (اجاره ــ استجاره ــ جوار) بکار می‌بردند و جوار و همسایگی را تا سرحد پناه‌دادن و پناه‌بردن توسعه دادند.

«حق جوار زنها بیش از مردان بود یعنی آنقدر برای زنان قائل باحترام بودند که اگر یك خارجی می‌توانست خود را به‌خیمه

یك زن عرب برساند همینکه دستش به‌طناب خیمه میخورد و پناه می‌خواست مشمول حق جوار میگردید. اگر یك‌خارجی ولو گنه‌کار خود را به یك زن عرب می‌رسانید و زن مقنعه خـود را روی آن فراری می‌انداخت وی از حق جوار برخوردار میشد و از آن‌لحظه جار آن زن می‌شد و کسی نمیتوانست آن فراری را دستگیر کند. مثل زینب دختر پیامبر (ص) که شوهر کافر خود (ابوالعاص) را حق جوار داد تا از گزند مصونیت یافت و بعدها مسلمان شد و دوباره شوهر زینب گردید.»[۲۳]

اگر کسی از چیزی یا کسی میترسید همینقدر که بدیگری پناه می‌برد و از او کمك میخواست شخص پناه‌دهنده‌خود را موظف می‌دانست تا حد فداکردن جان و مال خویش از او دفاع کند.

این رسم و شیوه پسندیده یعنی حرمت جوار و حق همسایگی همچنان در اسلام باقی ماند و محترم شناخته شد آنچنانکه مشهور است پیامبر گرامی آنقدر سفارش همسایه را نمود که گفته شد گمان کردیم همسایه از همسایه ارث می‌برد.

برای پی‌بردن به‌اهمیت پناه و حمایت و جوار در آن زمان بذکر یکی از شواهد تاریخی می‌پردازیم:

گویند وقتی «اعشی» شاعر «اسود عنبسی» را مدح گفت و اسود مقدار زیادی جامه و عنبر و غیره‌باوهدیه‌داد ــ راه بازگشت اعشی از میان قبیله بنی‌عامر بود و اعشی از بیم دستبرد آنان نزد «علقمة بن علاثه» آمده و گفت: «مرا پناه‌ده» گفت «دادم» گفت «از جـن و انس؟» گفت: «آری» اعشی گفت «از مـرگ‌هم؟» علقمه گفت: «نه آن را نمی‌توانم.» اعشی از او روی گردانید و بسوی «عامر بن طفیل» رفت وهمان مطالب‌را درخواست نمود و استدعای پناهندگی کرد، عامر باو پناه داد. اعشی گفت از مرگ‌هم؟ پاسخ شنید آری. اعشی پرسید چگونه از مرگ پناه میدهی؟ عامر گفت: آنطور که اگر نزدش بروی دیهٔ تو را بوارثانت بدهم. اعشی‌گفت: «حال دانستم که در پناه تو هستم.»

چه‌بسیار که کسی بمنظور پناهندگی بخانه‌ای‌میرفت و صاحب

۲۳ــ محمد پیغمبری که از نو باید شناخت. نوشته: ك‌ـو‌ـگیورگیو ــ ترجمه: ذبیح‌اله منصوری.

خانه را نمی‌دید. ولی همینقدر که گوشهٔ جامه‌اش را بدرخانه می‌بست و معلوم میشد که او پناهنده است تمام اهل‌خانه به‌حمایت و دادخواهی او ملزم می‌شدند ــ شاید بستن خویش به‌مرقد و ضریح اعتاب مقدسه یا بستن دخیل (ریسمان یا قفل) و امثال آن باین‌گونه مکان‌های مقدس که هنوزهم رایج است از همین مبدأ و مبنا نشأت گرفته باشد و تا بامروز ماندگار گردیده است.

باری از نمونه‌های مردانگی اعراب در پناه‌دادن یکی همین عامر بن طفیل است که پس از مرگش اهل قبیله او تا یك میل اطراف قبرش را علامت گذاردند تا سواره یا پیاده یا گله‌های شتر و گوسفند در آن حدود وارد نشوند و قبر او حریم باشد ــ چرا که عامر در زمان زندگی خویش بسیاری را پناه می‌داد.

ح ــ طرد:

این معنی و این اصطلاح نقطه مقابل و مخالف پناه و جوار در نزد اعراب بود. یعنی بیرون‌کردن فردی یا جمعی از قبیله خود و در نتیجه برداشتن کلیه حقوق و مزایای قبیله‌ای از او که سرآمد همهٔ آنها ترك پناه و حمایت از او بود.

در اینصورت چنین کسی بی‌پناه و خونش هدر بود ــ اگر او را می‌کشتند کسی از قاتل بازخواست نمی‌کرد. وهرکس می‌توانست او را به‌غلامی ببرد ــ مگر آنکه با یکی از روش‌های گفته شده فوق خود را به‌فردی یا طایفه‌ای و قبیله‌ای منسوب و متصل می‌ساخت و از حمایت و پناه آنان برخوردار می‌شد.

بهترین شاهد تاریخی در این باره و در همان زمان و مکان طرد پیامبر اسلام بوسیله قریش بود: هنگامی که اهالی مکه و شیوخ قریش نتوانستند پیامبر اسلام را با توسل به تطمیع و تهدید و آزار و سوء قصد از ادعایش منصرف سازند، و وقتی که دیدند طایفه هاشم حاضر نیستند دست از حمایت او بردارند تا دست قریش برای قتل پیامبر باز باشد، تصمیم به‌طرد او و همهٔ مسلمین گرد او را گرفتند ــ بدین ترتیب آنها از شهر خود یعنی مکه طرد شدند و از لحاظ روابط اجتماعی نیز بهمین طریق

مطرود واقع گردیدند بطوریکه هیچکس حق نداشت بآنها صحبت کند یا آنها را لمس نماید و باصطلاح مصافحه کند، از آنها زن بگیرد یا زن بدهد، معامله و داد و ستد کند. و این مشکل‌ترین و دردناك‌ترین کاری بود که می‌توانستند نسبت به‌حضرت‌محمد(ص) و یاران او در آن شرائط انجام دهند.

در این بین غیرت و حمیت قومی ابوطالب عموی پیامبر (ص) سبب گردید که از برادرزاده خود حمایت کند و او را رسماً بزیر چتر حمایتی خویش آورد و در مأمن و پناه‌گاه مخصوص و منسوب بخودش (شعب ابوطالب) در خارج از شهر مکه اسکان دهد. (توضیح: شعب شکاف و دره کوه و تپه را می‌گفتند. و هریك از سران ده‌گانه قبیله قریش ساکن مکه یك شعب بنام خود برای پناه دادن سایرین که بآنها پناه می‌بردند داشتند مثل یك بیگانه یا خارجی و مطرود و از این قبیل که نمیتوانست در بین قبیله خود زندگی کند).

این یکی از برجسته‌ترین نمونه و شواهد بست و پناه‌گاه و پناهندگی است که در تاریخ ثبت‌شده است و نقطه عطف تاریخی و سرنوشت‌سازی بحساب میآید. این پناه‌بخشی که در حقیقت حیله قریش را نقش برآب کرد و جان پیغمبر و یارانش را از گزند و آسیب جدی قریش رهانید سه سال طول کشید، گواینکه سختی و مشقات زیادی را در عرض این مدت با آن شرائط سخت و انحصارات برای پیامبر گرامی و یارانش دربر داشت، امارسول خدا با ایمان و پای‌مردی و مقاومت از پای ننشست تا آنکه حامی و پناهش ابوطالب از دار دنیا رفت و پس از او ابولهب رئیس قبیله شد. در اینجا یك‌بار دیگر شاهد شدت و پای‌بندی و عصبیت قوم عرب در جاهلیت به سنت‌ها هستیم ــ بدین قرار که ابولهب باوجود بی‌ایمانی و دشمنی و کینه‌توزی زیادی که با پیامبر داشت فقط بحکم تعصب و پای‌بندی به‌سنت و روش‌های معمول زمانه مجبور شد بعنوان رئیس قبیله از دشمن خود کماکان حمایت کند و حتی موجبات پایان طرد او را از شعب ابوطالب فراهم آورد. در حقیقت مسئله حمایت و پناهندگی برعقیده‌خصومت‌بار ابولهب

سبقت گرفت و این نشانگر اهمیت این سنت بود.»[۲۴]

بدنبال همین امر در قضیه فتح مکه بدست پیامبر ایشان بازهم از همین شیوه و سنت دیرینه استفاده نموده حریم مسجد‌الحرام و خانه ابوسفیان را (که تازه باسلام گرویده بود) بعنوان بست و پناه‌گاه اعلام فرمودند تا هرکس باین مکان‌ها پناه می‌برد و بست می‌نشست از هرگونه تعدی و تعرض فاتحین شهر در امان بوده باشد. اما رفته رفته همینکه مسلمانان دولت و تشکیلات پیدا کردند قضیه پناه (بست نشستن) رو به‌سستی نهاد ـ چرا که مردان بزرگ (پناه‌دهندگان) از ارکان دولت شدند و بواسطه حفظ مقام و موقعیت خود کسی را پناه نمی‌دادند و به پناه‌جویان می‌گفتند کسی از دست فرمانروا بست نمی‌نشیند. بست‌نشستن برای دادخواهی از افراد عادی است!

«گویند موقعی که «مفرغ» خاندان عبیدالله بن زیاد را هجو گفت، از ترس او که در آن موقع امیر بصره بود به «احنف بن قیس» پناه برد. احنف برای حفظ مقام خود او را رانده و گفت اگر میخواهی تو را از آزار قبیله بنی‌سعد پناه می‌دهم اما از دستبرد ابن‌زیاد پناه نمیتوانم داد. بهتر است که بسایر بزرگان عرب مراجعه کنی ولی احنف پیش هرکسی رفت همان جواب را شنید.»[۲۵]

«در سال اول هجرت، پیامبر (ص) یك قانون اساسی تدوین و منتشر نمود که جزو آیات قرآن نبود اما از احکام قرآن الهام میگرفت. ۲۵ ماده از این قانون اساسی مربوط به مسلمین و ۲۷ ماده مربوط به پیروان ادیان‌دیگر بود. در ماده ۱۶ میگفت: «قاتل باید مجازات شود. کسی که بعمد مرتکب قتل میشود باید به‌قتل برسد و هیچ‌کس حق ندارد قاتل را مورد حمایت قرار دهد». دیگر آنکه سرزمین مدینه را حرم شناختند یعنی سرزمین مقدس که نباید در آن جدال کرد. و بالاخره بموجب این قانون تمام سکنه مدینه اعم از مسلمانان و یهودیان از حیث حقوق متساوی شناخته

۲۴ـ نقل و با استفاده از کتاب «محمد پیغمبری که از نو باید شناخت» نوشته: ك‌ـو‌ـگیورگیو ترجمه: ذبیح‌اله منصوری.

۲۵ـ محمد پیغمبری که از نو باید شناخت.

شدند و کسی را برکسی مزیتی نبود.»[۲۶]

این امر نشانگر آنستکه مسئله پناهندگی و جوار و باصطلاح بست نشستن بناحق و فرار از مجازات و تأدیب و قصاص میرفت تا مهار گردد و به‌مجرای صحیح افتد و قانوناً کسی نتواند به بهانه بست‌نشستن یا درجوار و حمایت زید و عمر قرار گرفتن بناحق مصون بماند و تأمین یابد که این ستمی بود برمظلوم و جور کشیده.

بدیهی‌است پیامبراسلام با الهام‌ازدستورات‌واحکام‌قرآن‌کریم برروش‌ها و سنت‌های غلط و ناروای دوران جاهلیت خط بطلان کشید و امور را به مجرای حق و عدالت و قانون‌مندی ساری و جاری ساخت.

خ ـ ذمه ـ ذمی ـ ذمیان:

به‌غیر مسلمانانی که در قلمرو حکومت اسلامی زیست میکردند ذمی یا ذمیان یا اهل ذمه می‌گفتند. آنها در مقابل آزادی در حفظ مذهب و عقیده خویش و زندگی آسوده در زیر لوا و حمایت مسلمانان و مصونیت جان و مال و حقوقشان از تعدی و تعرض موظف بودند سالیانه مبلغی بعنوان مالیات و بنام جزیه یا خراج به‌حکومت اسلامی بپردازند. بعبارتی دیگر در مقابل پرداخت این‌مبلغ حمایت‌حکومت را نسبت به‌خویش جلب و آسایش و امنیت‌خود را درجامعه مسلمین تأمین‌می‌نمودند. حفظ جان و مالشان برذمه مسلمانان و بعهده آنها بود.

در اسلام حقوق‌ذمیان سخت محترم‌شمرده میشدوآنگونه بودکه حکومت‌های اسلامی بعنوان حامی و پناه‌دهنده ذمیان تأمین امنیت و مصونیت آنها را از هرگونه تعرض برخود فرض می‌شمردند.

داستان بیرون آوردن خلخال از پای دخترکی غیرمسلمان و ذمی در زمان حکومت علی ابن ابیطالب (ع) را شنیده‌ایم که چون این خبر به‌حضرتش رسید شدیداً برآشفت وبزودی درصدد جبران

۲۶ـ محمد پیغمبری که از نو باید شناخت.

و دلجوئی از وی برآمد.

و نیز داستانی دیگر در این زمینه را بی‌مناسبت نیست در همین‌جا بیان سازیم:

گویند مردی بنام «سبیع» باتفاق «عمروعاص» برای جنگ با رومیان به‌شام رفته بود در آن‌جا با راهنمائی مردی مسیحی شراب خورد و مست شد. خبر به‌سرفرمانده: «ابوعبیده جراح» رسید، لاجرم دستور داد سبیع را حد شرعی زدند. و او که از این مجازات سخت ناراحت شده بود تصمیم گرفت به‌تلافی، آن مرد مسیحی را مجازات کند یا بکشد. در این میان «عبادة بن الصامت» که یکی از مسلمانان همراه بود باو هشدار داد و گفت: «زینهار که باو آسیبی برسانی! چرا که او ذمی و تحت‌الحمایه ماست و مصون از تعرض و تعدی است!»

د ـ جزیه:

جزیه از قدیم میان ملل متمدن معمول بوده است و چیزی نیست که اعراب یا اسلام آن را پدید آورده باشند.

همینکه مردم یونان بکرانه آسیای صغیر رسیدند و آن نواحی را گشودند، مالیاتی بر اهالی آن نواحی مقرر داشتند تا درمقابل، آنها را از هجوم فنیقی‌ها (که آن روز جزء ایران بود) محفوظ بدارند. البته پرداخت آن مالیات در مقابل حفظ جان چندان گران نمی‌آمد.

رومی‌ها نیز هرجا را فتح میکردند برمردم آن‌جا مالیاتی وضع میکردند مثل فتح کشور گل (فرانسه) که برای هرنفر از اهالی سالی نه تا پانزده لیره معین کردند که هفت برابر جزیه مسلمانان بود.

گویند کسری انوشیروان برمردم ایران پرداخت جزیه را مقرر داشت. این جزیه ۱۲ ـ ۸ ـ ۶ ـ ۴ بود وباستثنای کارمندان دولت ـ مرزبانان ـ نویسندگان ـ اشراف و سپاهیان، سایر مردم آن را می‌پرداختند. از این‌رو شاید اعراب لفظ و معنای جزیه را از ایرانیان گرفته باشند و همانگونه که در ایران طبقات

فوق‌الذکر از پرداخت جزیه معاف بودند عربها نیز جزیه را از خودی‌ها یعنی مسلمانان (که تقریباً جزء طبقات فوق بحساب میآمدند) مطالبه نمی‌کردند.

جزیه و خراج هردو باهم شبیه و از نامسلمانان سالی یك بار دریافت میشد اما جزیه با ایمان‌آوردن و مسلمان شدن از گردن شخص پرداخت‌کننده ساقط میشد.

ولی خراج که در حقیقت مالیات ارضی بود با قبول اسلام نیز همچنان باقی می‌ماند. در زمان پیامبر (ص) میزان‌جزیه با رعایت زمان و مکان با نظر خود پیغمبر (ص) تعین میشد و بتدریج شکل و نحوه و میزان وصول آن تغییراتی بهمرسانید. پرداخت جزیه نوعاً مربوط به اهل ذمه بود که در تحت لوای اسلام بودند و برای کسب حمایت و پشتیبانی بهائی می‌پرداختند. بعبارت دیگر و باصطلاح امروز بنحوی جان و مال و عقیده و آزادی خویش را با پرداخت مبلغی سالیانه بیمه میکردند و از گزند تعدی و تجاوز مصون و محفوظ می‌داشتند.

این موارد و موازینی که در جهان آن روز بخصوص در جزیرةالعرب حکمفرما بود و به اهم آنها اشاره گردید مبانی و پایه‌های اصلی سنت بست‌نشینی را در مشرق زمین و از جمله کشور ما تشکیل داد. زیرا این مبانی نوعاً در اسلام باقی ماند و پاره‌ای از آنها محترم و کماکان نافذ شناخته شد و در نتیجه‌اثرات آن در جوامعی که اسلام در آنها راه‌یافت هویدا گشت و بازمینه‌ها و سنت‌هائی که از قبل در خود این‌گونه جوامع وجود داشت درهم آمیخت و اشکال تازه‌ای را بوجود آورد که از آن‌جمله بست و بست‌نشینی در جامعهٔ ما بود.

بست و بست‌نشینی همانگونه که در بخش‌های پیشین بیان شد هم پایه و مایه معنوی و مذهبی داشت و هم ابعاد مادی‌ودنیوی.

در اسلام خداوندملجاء و پناه اصلی بی‌پناهان‌است ومنسوبین به‌شرع شفعاع عندالله وحریم‌وجودشان یا مرقد ومزارشان‌مقدس و مأمن طالبین و حاجتمندان. از طرفی بتدریج این‌عقیده واحترام و دلبستگی به‌سایر افراد و اماکن دیگر و بمنظور و اهداف گوناگون رسوخ یافت و عمومیت بیشتری پیدا کرد که چگونگی آن

بیان شد و در بخش‌های بعد بذکر شواهدی از این مقوله خواهیم پرداخت.

در پایان این فصل بدنیست باین واقعیت نیز اشاره کنیم که در عین اینکه در بین اعراب در زمان جاهلیت آنگونه موارد و موازین شایسته و مطلوب که بیان شد وجود داشت معذالك در آن زمان و مکان خوی جاهلیت و خرافه و بت‌پرستی نیز جای خود را داشت بطوریکه: «در شهر طائف قبل از اسلام تپه‌ای بود سنگی و مجسمه «لات» (یکی از سه بت بزرگ اعراب) را در آنجا نصب کرده بودند و آن تپه و منطقه اطراف آن «بست» بشمار میآمد و هرکسی وارد آن منطقه می‌شد ولو آدمکش بود از تعقیب مصون می‌ماند.»[۲۷]

ذ ـ حق مهمان و نان و نمك:

مهمان‌نوازی یکی از خصوصیات برجسته مردم مشرق‌زمین از قدیم الایام شناخته شده است و هنوز هم کم و بیش و جای بجای رواج دارد. این عادت پسندیده بیشتر در بین قبائل و ایلات و عشائر که زندگی بدوی و صحرائی دارند و همچنین روستائیان با همان امکانات ساده زندگی ولی با خلوص و صداقتی زایدالوصف رونق داشته و دارد. پذیرائی از میهمان را چه خویش باشد چه بیگانه چه دوست یا دشمن برخود فرض می‌شمارند.

البته این ویژه‌گی در گذشته از رونق و رواج بیشتری بحکم شرائط زمان و مکان برخوردار بوده است تا جائی که نه‌تنها میزبان نزد میهمان احترام و عزت خاصی داشت بلکه افزون‌تر میهمان در نزد میزبان صاحب ارج و احترام بود.

اگر کسی نان‌و نمك‌دیگری را میخورد هرگز بخود اجازه‌نمی‌داد چه در پنهان و چه آشکارا باو خیانت کند و برعکس میزبان نیز راضی نمیشد که از جانب خود یا دیگری به‌مهمان او و کسی که

۲۷ـ محمد پیغمبری که از نو باید شناخت.

نان و نمکش را چشیده است گزند و آسیبی برسد.

از این رو نان و نمك اصطلاحاً حرمت ویژه‌ای یافت و یك حالت مصونیت و امنیت پایدار و استواری را فی‌مابین میهمان و میزبان بوجود آورد که این‌دو را در پناه هم و حامی هم قرار داد تا حدی که براین اساس از حق مسلم قصاص در مقابل هم می‌گذشتند که بشواهدی تاریخی در این مورد که فراوان‌هم بوده است در فصل آینده اشاره خواهیم کرد.

ناگفته نماند که این شیوه مرضیه کماکان دربین ما مردم شهرنشین هم تا حدودی وجود دارد و حق نان و نمك‌محترم شمرده میشود و احترام آن در بین عامه مردم بحدی است که بآن سوگند یاد می‌کنند.

۸ـ پیدایش مفاهیم جدید بست و بست‌نشینی در شرع و عرف

گفته شد که کار بست قراردادن جائی و یا امر بست‌نشینی در ابتدا کلا مبتنی بر نیازهای اجتماعی از دیرباز در جوامع و برپایه یك امر سنتی و عرفی بنا گردید و در این مرحله برپایه قانونی مدون و مشخص مگر سنت استوار نبود که این سنت در پاره‌ای جماعات برتر و نافذتر از قانون‌حکمفرما بود و موردقبول عالی و دانی ـ حاکم و محکوم ـ ظالم و مظلوم قرار داشت.

رفته رفته اشکالی منبعث از مفاهیم و ریشه‌های اصلی این سنت یعنی بست‌نشینی در زمره احکام و دستورات مذهبی متظاهر و متجلی شد و مشروعیت یافت و قواره‌هائی بانحاء و عناوین مختلف بصورت قوانین و مقررات مدنی و بین‌المللی رسمیت و قانونیت یافت و هرکدام محدوده و کاربرد خاصی را احراز نمود که ما در این بخش بذکر و تشریح این دو شکل شرعی و قانونی تا آن‌جا که میسر است می‌پردازیم و ارتباط و نزدیکی هریك را با موضوع مورد بحث یعنی بست و بست‌نشینی و هم‌بستگی آنها را باهم در اصل و مبنا روشن خواهیم ساخت:

۸ـ۱ـ مفاهیم شرعی و اشکال مذهبی:

در رابطه با این عنوان موارد و عناوین متعددی را می‌توان برشمرد که ما فقط بذکر اهم آنها می‌پردازیم؛ آنهم بنحو مختصر و میسور که صرفاً وافی به مقصود از جهت مبحث مورد نظر در این کتاب است والا هرکدام از این مقوله‌ها آنقدر گسترده و جای بحث دارند که از حوصله این کتاب خارج است.

۸ـ۱ـ۱ـ شفاعت:

شفاعت یکی از مباحث بسیار مهم و مسلم اسلامی است که هم در قرآن کریم و هم شریعت اسلام بآن اشارات زیادی شده‌است.

شفاعت را در دو بعد یا در دو جهت اساسی می‌توان مورد مطالعه قرار داد. یکی در بعد دنیائی و مربوط به مسائل زندگی در این‌جهان و دیگری دربعد اخروی و در ارتباط باخداوند، روز قیامت و روز جزا که اهمیت و اعتبار باب شفاعت در اسلام بیشتر منوط به شق دوم آن است.

آنچه که در بعد دنیوی شفاعت می‌توان گفت آنستکه مراد از شفاعت حضور و وجود شخص و مقامی است بنام شفیع که وظیفه او وساطت و میانجی‌گری است از برای شخص خاطی (یا متهم به خطا) نزد شخص تعقیب‌کننده، بمنظور حمایت از متهم و جلب ترحم و عفو و اغماض او ازبرای متهم

بدیهی‌است دراین‌مورد شخص شفیع لزوماً باید نزد مشفوع‌ـ عنده صاحب نفوذ و قدر و منزلت و احترام متناسب باشد تا برحسب کیفیت و اهمیت موضوع و خواسته بتواند توان وساطت را داشته باشد و با استفاده از موقعیت و مقام یا شخصیت خود شفاعت نماید. در طول تاریخ چه بسیار دیده شده است مخصوصاً در دربار سلاطین و حکمرانان که مردانی از سر مهر و عاطفت و تمیز بی‌گناهی متهمی بحق جان بی‌گناهی را از مرگ نجات بخشیده‌اند و چه‌بسا برعکس مردمانی فرومایه از سر خوف و ترس یا محافظه‌کاری و مصلحت‌جوئی بناحق دم فرو بسته‌اند و

علی‌رغم امکان و قدرتی که برای شفاعت و نجات جان بی‌گناهی داشته‌اند جانی را بورطه هلاکت انداخته‌اند.

بهرحال هدف از بیان این مطلب آنستکه شفاعت در این بعد و شکل همچون بست است که متهم یا خطاکاری در سایه قدر و منزلت صاحب قدر و مقامی بست می‌نشیند و در حریم امن و حمایت شفیع جای میگیرد و به منظور خویش که همانا رهائی از سیاست و تنبیه و تقاص و امثال آن است دست می‌یابد و یا امکان تظلم و دادخواهی یا عذر تقصیرخواستن و مورد اغماض قرار گرفتن را بوسیله شفیع و میانجی پیدا می‌کند و خلاصی می‌یابد که تمام کیفیات آن با بست‌نشینی مشابهت کامل دارد بدین‌تفاوت که در این‌جا «بست» شخصی است صاحب‌مقام بنام‌شفیع یا میانجی یا باصطلاح متداول در زمان قاجاریه «توسط کننده».

اما در شکل دوم که شخص گرفتار و حاجت‌مند برای رفع حاجات و یا دفع بلیات دنیوی یا استشفا و درمان دردهای جسمی و روحی و خلاصه انواع نیازهای‌مختلف دست بدامان شفعاء عندالله می‌زند و با تضرع و زاری و با نذر و نیاز و عجز و لابه ـ با دخیل بستن‌ها یا زیارت قبور ائمه و یا بستن حاجتمند با طناب یا زنجیر به‌ضریح و مرقد آنها سعی می‌کند برای ادای حاجاتش شفیعی نزد پروردگار برانگیزاند تا در سایه آنها و در ذیل عنایت و آبروی آنان نزد خداوند به‌مراد و مقصدش نائل آید.

باین‌گونه مقامات صاحب آبرو متوسل می‌شود و با خضوع و خشوع و ابرام از آنها درخواست می‌کند که نزد خداوند شفیع شوند از او حمایت کنند و مشکل از کار او بگشایند. در حقیقت خود را در بست امن و حریم امنیت معنوی شفیع قرار می‌دهند تا حاجت روا گردند و دل باین امید می‌بندند که از این بست و حریم مقدس معنوی بیرون نخواهند رفت و دامن نخواهند کشید جز آنکه به‌مراد و مقصود برسند.

این شیوه توسل و پناهندگی به‌مظاهر منسوب به‌قدیسین و ماوراءالطبیعه و درواقع‌آفریدگار داناوتوانا را نه‌تنها درکشورهای اسلامی بلکه در کشورهای پیشرفته و باصطلاح متمدن امروزی هم می‌توان دید. برأی‌العین در کشورهای خاور دور از

جمله ژاپن عیناً همین‌شیوه‌تمسك و بستن‌دخیل و نخ‌و پارچه بدر و پنجرهٔ مکان‌های مقدس و زیارتگاه‌ها و حتی شاخه درخت‌های واقع در حریم چنین عبادتگاه‌هائی را که معمولا منتسب بـه بـودا و بودائیان است شاهد بوده‌ام.

در کشورهای اروپائی نیزهمین رسم توسل وتوجه درکلیساها کم و بیش وجود داشته و دارد که برپایه باورهای دینی مردم به مقدسات مذهبی‌اشان استوار بوده است. و براساس همین رسم بود که دیرزمانی متولیان کلیساها ازساده‌لوحی‌پاره‌ای از معتقدان سوء استفاده نموده کشیش‌ها خود را نماینده خداوند روی زمین و شفیع و آمرزنده گناهان از طرف او قلمداد میکردند و از مردم می‌خواستند تا رازهای درونی خود را نزد آنان افشا کنند و بـه خطاها و گناهان خویش نزد آنها اقرار و اعتراف نمایند تا آن جنابان این گنه‌کاران سیه‌روز و شوربخت را به‌یمن انفاس قدسیه خویش و در مقام نماینده خداوندگار ولی‌درواقع به‌میزان درهم و دینار پیشکشیشان به‌بخشند و از عذاب دوزخ مصون و محفوظ بدارند و در مقابل بهشت موعود و جنت عدن ارزانی نمایند!

و اما در بعد اخروی و دینی باستناد آیات قـرآن کـریم و بموجب تفاسیر و اخبار و احادیث موجود مـوضوع شفاعت در اسلام مفهومی والا و بس گسترده دارد. و مشی آن بگونه‌ای است که هرکس را نمی‌رسد که نزد خدا برای بندگان خدا شفاعت کند مگر باذن و اجازه خود او.

شفاعت با انگیزه تمسك و توسل بذات باریتعالی بدستیاری شفاعت شفیعی که بدرگاهش قرب و منزلتی دارد بامید بخشش گناهان ــ قبول توبه یا تحقق و برآورده شدن حاجتی و آرمانی صورت می‌پذیرد و همانگونه که گفته شد منظور نخست بیشتر مورد نظر است.

این‌گونه شفاعت یعنی شفاعت نوع الهی با شفاعت از نوع اول (مربوط بامور دنیوی) دارای چند فرق عمده است:

اول آنکه این شفاعت دارای هدفی عالی وبزرگ است و چون مشفوع‌عنده ذات باریتعالی است لذا شفیع هم باید دارای مقامی ارجمند و شایسته باشد که شفاعت او مأذون باذن الهی و مقبول

درگاه او بتواند باشد.

دوم آنکه در این مورد شفیع بدون اذن و اجازه خداوند دست به‌چنین حمایت و وساطت و شفاعتی نمی‌زند زیرا فرمود: «من ذالذی یشفع عنده الا باذنه . س ۲ آیه ۲۵۵ قرآن کریم» و بقول مفسرین در این آیه که هم جنبه نفیی و اثباتی دارد مقصود را چنین می‌توان تفسیر نمود که از یکطرف شفاعت شفعاء ساختگی را که مولود جهل بشر است نفی می‌کند: «و یعبدون من‌دون‌اله مالا یضرهم ولا ینفعهم و یقولون هؤلاء شفعاءنا عنداله س ۱۰ ـ آیه ۱۸» و از طرفی دیگر شفاعتی را که باراده و اذن پروردگار باشد اثبات می‌نماید و آن را در مکتب توحیدی اسلام صحیح می‌شناسد.

و در این رابطه درجای دیگرمیفرماید: «یومئذلاتنفع‌الشفاعة الا من اذن له‌الرحمن ورضی‌له قولا. س ۲۰. آیه ۱۰۹». یعنی روز قیامت شفاعت احدی سودی ندارد مگر آنکس که خداوند رحمن بوی شایستگی و اجازه شفاعت داده وبگفتهٔ او راضی باشد. پیداست که چنین شرائطی جز در وجود مردان حق و پیامبران راستین الهی که به ظل عنایات خاصه او نزدیك‌ترند در دیگر کسان نخواهد بود.

سوم آنکه در شق نخست یعنی در شفاعت دنیوی گنه‌کار یا مجرم و خاطی بهروضعی که باشد ممکن است بتواند از شفاعت شفیع و میانجی بهره‌مند گردد و از کیفر و مجازات درامان‌بماند و رهائی یابد، اما در این شق هرگناه‌کاری نمی‌تواند از شفاعت شفعاء در قیامت سود ببرد مگر آنکه زمینه‌های لازم یعنی ایمان بخدا را داشته باشد و بعلاوه خداوند از شفاعت شفعاء در مورد او راضی باشد «ولا یشفعون الا لمن ارتضی. س ۲۱ ـ آیه ۲۸.» و بخوبی روشن است که در اینصورت امری برخلاف عقل و حق و عدالت رخ نخواهد داد و حقوق دیگران بواسطه آن تضییع نخواهد شد، درحالی که در طبیعت زندگی دنیوی و در مسئله میانجی‌گری و شفاعت درباره مجرمین و بزه‌کاران همه‌گونه امکان‌خطا وضایع شدن حق دیگران و عدول از مسیر عدالت و فرار گنه‌کار از مجازات‌وجود دارد وهمچنین برعکس‌گرفتارشدن بی‌گناهی بناحق و

پایمال شدن حقوقی از او یا سایرین بسیار امکان‌پذیر است. مگر آنکه مشفوع‌عنده آنچنان عادل و عالم به‌حقیقت و کیفیت امر باشد که بواسطه وساطت و شفاعت شفیع هرکس که میخواهد باشد، جانب حق و عدالت را رها نکند و برأی خود استوار بماند. (مگر در مواردی که عفو و اغماض جنبه شخصی دارد و شمول عام یا اجتماعی و تضییع حقوق دیگران دربین نباشد.)[۲۸]

و آنچه که در تفسیر المیزان در این مقوله آمده است آنکه: شفاعت در این بعد در آخرین موقف از مواقف قیامت بکار میرود که یا گنه‌کار در اثر شفاعت مشمول بخشش و آمرزش میگردد و اصلا داخل در آتش نمی‌شود، یا آنکه پس از داخل شدن در آتش بوسیله شفاعت نجات می‌یابد. یعنی شفاعت باعث میشود که خداوند باحترام شفیع رحمت خود را گسترش دهد.

۸ـ۱ـ۲ـ استعاذه:

پناهندگی بخدا. یا بخدا پناه‌بردن مراد است. در این زمینه بیشتر منظور پناهندگی بخدا از شر شیطان و هوای نفس است و حفظ و صیانت خویش از وسوسه‌های او و افتادن در دام اوست در پناه رحمت و امنیت حضرت باریتعالی.

در این‌جا می‌توان گفت بست و پناه‌گاه برترین و بالاترین و مطمئن‌ترین پناه‌گاهها یعنی‌خداوند است و دشمن وتعقیب‌کننده انسان هم به‌تناسب بدترین ـ قوی‌ترین و بانفوذترین دشمنان متصور است که انسان در هرجا و درهرحال از شر دسائس او مصون و محفوظ نیست و او شیطان است که مگر انسان بتواند در پناه ایمان بخدا در حریم امنیت ومصونیت قادرمتعال قرار بگیرد. انگیزه و هدف هم بنوبه خود در این میان بالاترین و والاترین انگیزه‌های انسانی است چرا که شخص میخواهد در پناه خدا دنیا و عقبی خود را از گزند شیطان پلید محفوظ و مصون بدارد.

۲۸ـ در این بخش از کتاب آیةالکرسی ـ گفتار فلسفی: هیئت نشر معارف اسلامی استفاده گردیده است و همچنین از تفسیر المیزان تألیف علامه مرحوم سید محمدحسین طباطبائی.

«قل اعوذ بك من همزات الشیاطین واعوذ بك رب ان یحضرون» (س ۲۳ ـ آیه ۹۷ و ۹۸). یعنی بگو بار خدایا بتو پناهنده می‌شوم از وسائس شیطان‌ها و بتو پناه می‌برم ای پروردگار که آنها برمن حاضر شوند.

در شرع مقدس اسلام در همهٔ حالات از کوچکترین امور مباح تا بالاترین مقامات و اعمال استعاذه وارد شده است.

«رکن اول استعاذه تقوی ـ رکن دوم تذکر ـ رکن سوم توکل ـ رکن چهارم اخلاص ـ رکن پنجم تضرع است. بنابراین استعاذه یا پناهندگی بخدای تعالی با حصول این ۵ اصل تحقق می‌یابد»[۲۹]

۸ـ۱ـ۳ـ توبه:

نیایش و دعا مقدمه توبه و توبه پشیمانی و ندامت حقیقی از گناه یا گناهانی است که فردی مرتکب شده است، و این مصداق بیشترین مفهوم و معنا را در مقابل آفریدگار داراست زیرا انسان بسوی او میرود و از او در قبال خطاها و معاصی خویش طلب بخشش و مغفرت میکند بامید آنکه در پرتو آمرزش و غفران او و با وسیله و عاملی بنام توبه که خود بآن امر فرموده «یا ایهاالذین آمنو توبوا الی‌الله.» از مجازات و خشم الهی رهائی یابد و در پرتو حمایت و رحمت او مصون از عذاب گردد.

البته مصداق دیگر توبه و پشیمانی و طلب بخشش نیز در زندگی روزمره انسانها نسبت بهم رواج کامل دارد. شخصی از دیگری در مقابل خطا و گناه و ظلم و تعدی یا بی‌ادبی که کرده است پوزش می‌طلبد و طلب عفو و اغماض می‌نماید و چه‌بسا که عذر تقصیر نه‌تنها موجب گذشت و بخشش طرف مقابل قرار میگیرد بلکه تائب و معذرت‌خواه را بیشتر بخود نزدیك و مأنوس می‌سازد

۲۹ـ استعاذه ـ اثر شهید آیت‌الله دستغیب.

بهرحال مقام توبه درنوع اول و در مقابل‌مقام الوهیت‌آنچنان عالی و بلند مرتبه است که اگر به‌حقیقت و از سر صدق صورت پذیرد تائب را در حصاری استوار و حصنی حصین از غفران و مرحمت الهی محفوظ و مصون از عذاب و کیفر قرار میدهد ـ گوئی در بستی نفوذناپذیر از تأثیر عذاب آسوده می‌نشیند. و در نوع دوم نیز در حدود اسلامی موارد بسیاری وجود دارد که مجرم تائب از اجرای حد و مجازات معاف و مصون می‌ماند. در این مقولات سخن بسیار است که بهمین حد اکتفا می‌نماید.

۸ـ۲ـ مفاهیم عرفی و قانونی:

۸ـ۲ـ۱ـ پناهندگی: واژه‌شناسی[۳۰]

پناه‌آوردن = پناهیدن = التجا = ملتجی شدن.

شعر:

بیش از این از من نمی‌آید که آوردم پناه
از تف دوزخ بخاك آستان آنجناب

(مفید بلخی)

پناه‌بردن= پناهیدن = اندخسیدن = ملتجی شدن =درحمایت کسی درآمدن = زنهارخواستن = التجا ـ عوذ ـ عیاذ ـ اعاذه ـ استعاذه ـ تعوذ ـ معاذ.

شعر:

چو بردم بدادار کیهان پناه
بدل شادمان گشتم از تاج و گاه

(فردوسی)

پناه می‌برم از جهل آدمی بخدای
که‌عالم است و بمقدار خویشتن‌جاهل

(سعدی)

۳۰ـ با استفاده از فرهنگ لغت علامه دهخدا.

بحسن و عارض وقد تو برده‌اند پناه
بهشت و طوبی ـ طوبی لهم و حسن مآب
(حافظ)

پناه جان = تقیه:

شعر:
گفت ترسایان پناه جان کنند دین خود را ازملك پنهان کنند
(مثنوی)

پناه جای = پناه‌گاه ـ جای استوار ـ ملجاء ـ مأمن ـ ملاذ.
پناه‌جستن = پناهیدن
پناه دادن = زنهاردادن ـ پشتی‌کردن ـ در حمایت خویش قراردادن.
پناه‌داشتن ـ ملجاء و حامی داشتن.

شعر:
کسی کو زجانت ندارد پناه کسی کو زعدلت ندارد سپر
چوجسمی بود کش نباشد روان چوچشمی بود کش نباشد بصر
(امیر معزی)

پناه کردن = پناه بردن ـ زینهار خواستن

شعر:
آسمان سرگشته کی‌ماندی اگر با ثبات دولتت کردی پناه
(انوری)

عاجزی بود کرد با تو پناه از بد روزگار بد گوهر
(انوری)

دین و دنیا را تو کردستی پناه از اضطراب
ملك و دولت‌را تو دادستی امان از اضطراب.
(امیر معزی)

پناه‌گاه = ملجاء ـ ملاذ ـ جای استوار ـ حصن ـ مأوی ـ معقل.

شعر:

رضا شهنشه خوبان علی بن موسی
ابوالحسن که حریمش پناه‌گاه بود
امام ثامن و ضامن که آستانهٔ او
پناه مردم بی‌پشت و بی‌پناه بود
(علی‌اکبر پیروی)

پناه = حمایت ـ پشتی ـ زنهار ـ امان ـ حفظ ـ کنف ـ ظل ـ جناح.

پناهندگی = حالت و عمل پناهنده.

پناهنده = آنکه به‌کسی یا به‌چیزی پناه برد ـ پناه‌گیرنده ـ پناه‌آورده ـ ملتجی ـ مولی

شعر:

در گذر از جرم که خواهنده‌ایم چاره ماکن که پناهنده‌ایم.
(نظامی)

پناهیدن = پناه‌بردن ـ پناه‌کردن ـ پناه جستن ـ حمایت خواستن ـ ملتجی‌شدن.

شعر:

به‌یزدان پناهد بروز نبرد نخواهد بجنگ اندرون آب‌سرد
(فردوسی)

از این اصطلاحات و لغات و معانی که از کلمه پناه و مشتقات آن ذکر شد دقیقاً همان بست و بست‌نشین و بست نشینی مستفاد می‌شود که امروزه چه در قاموس اجتماعی و چه در عرف حقوقی و سیاسی بیشتر رایج و متداول است چنانچه کسی را که در زیر حمایت و پشتیبانی دولتی دیگر یا شخصی دیگر قرار میگیرد تا از تعرض و یا تعقیب مصون بماند پناهنده می‌گویند.

۸ـ۲ـ۲ـ تحت‌الحمایه:

«سلطنتی که در حمایت و تابع سلطنت دیگر باشد ـ کشوری

که زیر نفوذ دولت دیگر باشد ــ مخصوصاً هرگونه روابط خارجی این کشور زیر نظر آن دولت قرار میگیرد.» (دهخدا)

و این معنی در مورد بسیاری‌ازکشورهای آسیائی و آفریقائی که رسماً مستعمره کشورهای قدرتمند زمانه بودند اطلاق می‌شد. زیرا کشور استعمارگر حداقل بخاطر حفظ و گسترش منافع و نفوذ خویش هم که بود مجبور بود در مقابل دیگران کشور تحت حمایت و مستعمره خویش را حفاظت کند و آن را از تجاوز و دست‌اندازی بیگانگان دیگر مصون بدارد. بعبارت دیگر ضعف و عقب‌ماندگی کشور تحت سلطه او را مجبور می‌نمود که برای حفظ حیات و رفع نیازمندیهای خود دست حمایت‌طلبی بسوی بیگانگان دراز کند و حتی به‌قیمت استقلال و آزادی و مایملك وطن خویش در پناه سلطه‌گر از گزند وتعدی دیگران‌مصون بماند.

این شیوه گواینکه در قرن حاضر ظاهراً روبافول و انحطاط است ولی عملا باشکال دیگر و روش‌های نوین شاید بتوان گفت از گذشته رایج‌تر و پررونق‌تر شده است.

نفوذ سیاسی ــ نظامی ــ فرهنگی ــ اقتصادی ابرقدرتها و بدنبال آنها قدرت‌های جهان کشورهای ضعیف‌تر را آنچنان تحت تأثیر و زیر نفوذ گذاشته است که اگر پشتیبانی و حمایت خویش را از کشورهای بلوك خود بردارند اینگونه کشورها بناچار برای ادامه حیات بدامان دیگری می‌افتند و حمایت او را جلب می‌کنند تا شاید در کنف پشتیبانی او از گزند دیگری مصونیت یابند.

تحت‌الحمایگی نوع فردی و شخصی هم داشته و دارد و عبارت از مواردی است که شخصی خود را عملاتحت‌الحمایه فردی‌قدرتمند و صاحب جاه قرار می‌دهد تا از گزند دیگران یا عقوبت و مجازات رهائی یابد و یا بهرحال آنچه را که بحق یا ناحق در شرائط عادی و بدون اتکاء دیگران نمی‌تواند انجام دهد بمرحله عمل و اجرا درآورد. نمونه‌هائی از این مقوله را به‌کرات در تاریخ کشور خود شاهد بوده‌ایم که درفصل آینده اشاراتی بآنها خواهیم کرد.

۸ــ۲ــ۳ــ مصونیت:

«مصون ماندن ــ محفوظ ماندن ــ مصون ماندن نمایندگان

مجلس از تعقیب و تعرض[۳۱]

«وضع مخصوصی است که دارنده آن از تعرض مخصوصی معاف و محفوظ است و در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

«مصونیت پارلمانی: قسمی از اقسام مصونیت سیاسی است که بموجب آن بدون اطلاع و تصویب مجلس کسی حق تعرض به اعضاء آنرا ندارد.»

«مصونیت دیپلماسی ــ تعطیل قانون جزا نسبت‌به بیگانه در دو مورد ذیل:»

«الف ــ رؤساء ممالك. ب ــ نمایندگان سیاسی یك کشور در کشور دیگر.

«مصونیت سیاسی: عبارت از یك رشته معافیت‌های راجع بنمایندگان سیاسی کشورهای خارجی و زن و فرزند آنها واعضاء رسمی سفارت که بموجب آن اشخاص مزبور تابع محاکم دولت متبوع خود می‌باشند و از محاکم کشوری که در آنجا انجام وظیفه می‌کنند تبعیت نمی‌کنند.»

«مصونیت قضائی: مصونیت و معافیت پاره‌ای از اشخاص یا اموال یا حالات از قواعد کلی و عمومی و جاری کشور در امور قضائی و انتظامی یا مالیاتی»[۳۲]

بهرحال مصونیت یکی از ابزارهای قانونی و مدون برای حفظ و صیانت صاحبان مقام علی‌الخصوص مقامات رسمی قضائی ــ سیاسی است آنچنانکه بیان شد.

مصونیت چه در سطح ملی و چه در قاموس بین‌المللی حقی است برسمیت‌شناخته شده و صاحبان این حق نظیر نمایندگان مجالس قانون‌گذاری ــ قضات وسفرای کشورهای‌خارجی وامثالهم برای امکان ایفاء وظائف قانونی خویش و آزادی در بیان نظرات لزوماً در پناه امن حقوق ناشی از مصونیت قرار میگیرند و ایفاء وظیفه می‌نمایند.

این امر ریشه و سابقه تاریخی نیز دارد چرا که از ازمنه

۳۱ــ فرهنگ استاد معین.

۳۲ــ ترمینولوژی حقوق ــ دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی.

بسیار قدیم هم قاصدان و ایلچیان و فرستادگان و پیام‌رسانان از جانب یك مقام به‌سوی مقام دیگر یا یك حکومت به حکومت دیگر مصونیت و امنیت داشتند یعنی پیام هرچه بوده جـان پیام‌رسان محترم و مصون از تعدی و تعرض دریافت‌کننده پیام بوده است و لذا امروز نیز در سطحی گسترده و بین‌المللی این رسم مقبول و رسمیت یافته و پناه و پناهگاهی رسمی بنام مصونیت برای‌این‌گونه افراد و مقامات تأمین شده است.

۸ـ۲ـ۴ـ تحصن:

«به‌معنای حصارگرفتن ـ در حصن شدن ـ بجائی که مورد احترام است پناه‌جستن مانندمزار ائمه یا درخانه شاهی یا وزیری یا عالمی بست‌نشستن»[۳۳]

«در پنـاه شدن یـا پناه‌جستن ـ دژنشینی ـ تحصن‌طلبیدن و تحصن‌کردن یعنی پناهنده شدن و در پناه شدن.»[۳۴]

و همانگونه که از معانی و مفاهیم آن پیداست همان بست‌ـ نشستن است و در پناه‌گاه و در پناه جائی یا کسی رفتن به‌همان مقاصد و منظورهائی که در مورد بست‌نشینی عنوان گردید.

چه در طول تاریخ و چه‌در دنیای امروز درهمه‌جا متحصن‌شدن فردی‌یاجمعی بمنظور دست‌یابی باهدافی یا اعتراض‌ونفی‌تصمیم یا روشی‌وعملی‌که بخصوص‌ازجانب‌حکومت‌هاودولت‌ها اتخاذ یااعمال می‌شود توسط مردم بسیار دیده و شنیده شده است و می‌شود. این کار در حقیقت شکلی از بست‌نشینی در اصطلاح‌جدیدتری‌است که کراراً مورد استفاده قرار میگیرد.

در جهان امروز بخصوص در عالـم سیاست بمنظـور تحقق آرمان‌های سیاسی و یا نفی و رد پاره‌ای تصمیمات دولت‌هـا از طرف مردم این حربه بسیار بکار برده می‌شود و چه بسیار کـه مؤثر و کارساز هم می‌افتد. همینطور در ابعاد دیگر نظیر مقاصد اقتصادی برای گرفتن امتیازاتی در محدوده‌های کارگری یا اداری

۳۳ـ لغت‌نامه علامه دهخدا.

۳۴ـ لغت‌نامه استاد معین.

و یا رفع تعدی و اجحاف و یا بانگیزه‌های قضائی و مسائل دیگر تحصن عیناً نظیر آنچه که در پدیده بست‌نشینی دیدیم بوقوع می‌پیوندد.

۸ـ۲ـ۵ـ اعتصاب:

اتخاذ روش مبارزه منفی و دست ازکارکشیدن بصورت فردی یا جمعی است به‌منظور استحصال نتیجه‌ای یا احقاق حقی.

اعتصاب معمولا از طرف مستخدمین برای گرفتن امتیازاتی مثل افزایش دستمزد یا بهتر شدن وضعیت کار و از این‌قبیل صورت میگیرد. اعتصاب بعد از انقلاب صنعتی پیدا شد و علی‌رغم مخالفت دولت‌ها و کارفرمایان و شکستن اعتصابات وخون‌ریزی‌ها در این مصاف از نیمه دوم قرن نوزدهم تدریجاً صورت قانونی بخود گرفت و از آن پس به‌سایر گروه‌های اجتماعی مثل کارمندان ـ دانشجویان ومشاغل آزاد راه‌یافت وبرای نیل به‌مقاصد سیاسی مورد استفاده قرار گرفت بگونه‌ای که گاه برای نیل باهداف سیاسی اعتصابات عمومی و تعطیل یك یا چندین رشته از فعالیت‌های اجتماعی توسط اعتصابیون حکومت‌ها و کارگذاران را به قبول نظرات خویش مجبور می‌سازند.

در قرن حاضر شیوه اعتصاب در اکثرکشورها عملا به‌رسمیت شناخته شده است مگر در رژیم‌های دیکتاتوری.

بهرحال در اعتصاب که بیشتر بصورت دسته‌جمعی اعمال میشود عده‌ای با یك هدف مشترك در یك مجموعه باهم همدست و هم‌پیمان می‌شوند و باتکاءء یکدیگر و پشتیبانی هم و احیاناً حمایت سایر اقشار و گروه‌های جامعه برعلیه طرف مقابل که کارفرما یا رئیس سازمان یا دولت و حکومت است برمی‌خیزند و کار را تماماً یا بعضاً به تعطیل می‌کشانند تا حرف خود یا حق خود را بکرسی بنشانند. درواقع اعتصابیون بست‌نشینانی هستند که در پناه و بست حرفه و کار یا تخصص و فن‌خویش قرار میگیرند و با پشتیبانی هم جرأت و جسارت ایفاء نقش و مبارزه‌جوئی را پیدا می‌کنند و چه بسا که موفقیت هم می‌یابند که نمونه‌های

بسیاری را چه در گذشته و چه حال درزمینه‌های‌سیاسی ـ اقتصادی و رفاهی شاهد بوده و هستیم.

اعتصاب فردی نیز در جائی که شخصیت و مقام اجتماعی فرد درحد بالائی باشد یا آنکه در یك‌کارخانه مثلا موقعیت و تخصص او ارزشمند باشد بحدی که بوجودش شدیداً نیاز باشد و یا در امور سیاسی مقامات خاص یا زندانیان با دست‌زدن باعتصاب غذا و امثال اینها از این طریق نارضایتی ـ خشم و انزجار خویش را نسبت بامر یا اموری یا بیان مطالبی اظهار می‌نمایند ـ اگر موفق نشدند در اثر پافشاری و استمرار چه‌بسا که جان خویش را در این مصاف می‌بازند.

در این بخش بدنیست باین نکته اشاره کنیم که:

«گویا طولانی‌ترین اعتصاب درجهان درمنطقه (دون‌لائوگها) کنت‌نشین دوبلین در ایرلند بوقوع پیوسته است. ماجرا از این قرار بوده است که در کافه‌ای یکی از مأمورین بار کافه را بیرون میکنند، سندیکای کارمندان بار به‌حمایت از او بیدرنگ رهبران خود را در جریان‌میگذارند و برای‌احقاق‌حق او و اعتراض بروش کارفرما از اول مارس سال ۱۹۳۹ دست باعتصاب می‌زنند و پس از ۱۴/۵ سال یعنی در دسامبر ۱۹۵۳ غائله خاتمه یافته و دست از اعتصاب می‌کشند!»

«دیگر از مهمترین اعتصابات طولانی‌جهان اعتصاب‌کارگران سرب‌ریزی کارخانه گهلرز در ویسکونزین آمریکاست که درآوریل ۱۹۵۴ شروع و شش سال بعد یعنی در آوریل ۱۹۵۹ خاتمه یافت.»[۳۵]

۸ـ۲ـ۶ـ امان:

«عبارتست از دادن تأمین جانی و مالی بدشمن بطور موقت یا مطلق یا دائم بموجب پیمانهای مخصوص که اشکال مختلفی دارد.»[۳۶]

۳۵ـ دائرةالمعارف زرین ۱۳۶۲.

۳۶ـ ترمینولوژی حقوق ـ دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی.

در عرف نیز امان‌دادن یا امان‌خواستن در بین دو نفر که از یکی بدیگری احتمال تعرض و تعدی متصور است معمول بوده و هست. بسیار اتفاق افتاده است بخصوص در دربار پادشاهان و حکمرانان که افراد مختلف مثل سفیران ــ شعراء ــ متهمین و حتی نزدیکان در مقابل سلطان برای ادای مطلبی یا پیغامی یا خبری و بالاخره واقعیتی که ممکن بوده است خشم شاه را برانگیزاند از وی برای جان خود امان می‌خواستند. اینها درواقع در حریم امنیت و پناه امان شاه قرار میگرفتند و قدرت و امکان بیان مطلب را می‌یافتند. چه بسا که این امان علی‌رغم خشم و غضب سلطان موجب تأمین و نجات مستأمن قرار میگرفت و از مجازات و خطر انهدام معاف می‌شد ــ یا آنکه برعکس خشم و غضب و کینه فی‌الحال یا بعدها برحریم امان فائق می‌آمد و حاکم امان خویش را زیرپا می‌نهاد و انتقام را جایگزین اغماض می‌نمود.

امان بصورت امان‌نامه نیز بسیار متداول بوده و برای کسی که در دسترس نبود فرستاده می‌شد و مهر و امضاء میگردید تا مخاطب جرأت یابد با آسودگی و امنیت‌خاطر خود را معرفی و در حضور امان‌دهنده حاضر گردد. وگاهی برای استحکام و تقویت و تأیید هرچه بیشتر آن امان را در پشت قرآن کریم نوشته و مهر میکردند که درواقع این امان‌نامه به‌حرمت و کرامت قرآن تحکیم یافته و عملا همراه با قسم به‌کلام‌الله مجید بوده است.

بنابراین در ارتباط امان با موضوع مورد بحث باید گفت که امان درواقع بست‌نشستن در حریم و پناه شخص است باین تفاوت که در اینجا عامل و بست هردو در قالب یك فرد مجتمع و منطبق گردیده و عمل می‌نماید.

شعر:

پیش که برآورم ز دستت فریاد
هم پیش‌تو گر زدست‌تو خواهم‌داد.

تأمین و تأمین دادن نیز از همین ماده و با همین مفاهیم چه در حقوق مدنی و چه در فقه اسلامی مطرح و مورد استفاده و استناد است که شرح آن از حوصله این کتاب خارج است و بهمین

مقدار در این مقوله بسنده می‌کنیم.

۸ـ۲ـ۷ـ امهال یا استمهال:

مهلت دادن یا مهلت خواستن. بقسمی است که کسی در مقابل دیگری برای ادای دین خود یا انجام عملی یا ایفاء وظیفه یا نقشی یا تسلیم خویش یا فرد ثالثی و مواردی از این قبیل به‌میل یا اکراه ـ آزادانه یا بالاجبار، از سر حق یا ناحق مهلتی می‌طلبد و فرصتی می‌خواهد و مهلت دهنده یا باصطلاح خواهان هم باو مهلتی را می‌دهد مشروط بدانکه در انقضاء مدت و مهلت مورد نظر او را تأمین کند و شرط مورد موافقت در قبول استمهال را بمرحله اجرا درآورد. در حقیقت شخص مهلت گرفته در عرض این مدت در حریم امنیت و بدور از مزاحمت طرف مقابل قرار میگیرد و محفوظ می‌ماند و این را یك نوع بست و پناه در بعد زمان می‌توان محسوب داشت.

استمهال در جریان روزمره زندگی بسیار شاهد و مصداق در بین‌مردم پیدامی‌کند. پرداخت‌بدهی‌های مهلت‌دار ـ درخواست مهلت برای تخلیه اماکن یا انجام تعهدات مالی یا غیرمالی مختلف اشخاص در مقابل هم از این مقوله است.

اشاره باین نکته در اینجا نیز خالی از لطف نیست که باید مهمترین و طولانی‌ترین استمهال را مهلتی دانست که شیطان رجیم پس از رانده‌شدن از بارگاه قدس الهی از پیشگاه حق‌تعالی درخواست کرد و خداوند هم به‌مصداق آیه شریفه: «فانك من‌المنظرین، الی یوم الوقت المعلوم. س ۱۵ آیه ۲۸ و ۲۹» باو تا روز قیامت مهلت داد.

۸ـ۲ـ۸ـ کاپیتولاسیون[۳۷]:

«از ریشه لاتینی Capitulare به معنی شرط گذاشتن و در لغت به معنای سازش و تسلیم است و بر قراردادهائی

۳۷ـ Canitulation.

اطلاق می‌شود که بموجب آن اتباع یك دولت در قلمرو دولت دیگر مشمول قوانین کشور خود می‌شوند که توسط کنسول آن دولت در محل اجرا می‌شود. بهمین جهت آن را در فارسی حق قضاوت کنسولی نیز گفته‌اند.»[۳۸]

بعبارت دیگر کاپیتولاسیون عبارت از مصونیت اتباع کشور بیگانه در کشور میزبان یا در حقیقت کشور زیر نفوذ و تحت سلطه است و این مصونیت غیر از مصونیت‌های سیاسی و مرسوم دیپلماتیك می‌باشد. در اینجا اتباع بیگانه محاکم قضائی وانتظامی کشور میزبان را صالح برای رسیدگی به‌جرائم خویش نمی‌دانند و خود را در مقابل ارتکاب اعمال غیرقانونی و جرم و جنایت مصون و محفوظ ازتعرض می‌شناسند و درصورت لزوم این حق رسیدگی و صدور حکم به‌دادگاههای کشور خودشان راجع‌می‌شود.

براستی اینهم‌نوعی ازبست‌نشینی‌است برای‌استفاده‌کنندگان از آن بمنظور گریز از چنگال عدالت و مجازات و قصاص که بیگانگان در لوای این عنوان و به‌فرم جدید برای آزادی عمل خود و اتباعشان در کشورهای زیر سلطه و ضعیف ساخته و پرداخته‌اند تا در پناه آن آسوده و فارغ‌البال از هرگونه مجازاتی محفوظ و درامان باشند.

چقدر جای تأسف است که یك چنین قانون زشت و ننگینی که علاوه بر زورگوئی و بی‌عدالتی شدیداً جنبه تحقیر و توهین افراد و ملت‌های زیر سلطه را دربر دارد براحتی توسط زعما و حکومت‌های سست‌عنصر یا خیانت‌پیشه‌ای که مردم خود را بهیچ می‌انگارند مورد قبول قرار گرفته و حتی بآن وجههٔ قانونی و مصوبه پارلمانی هم می‌دهند و این اهانت را برملت‌های خویش تحمیل می‌سازند.

«شاید اولین پایه و مایه حق قضاوت کنسولی و اساس کاپیتولاسیون در ایران را بتوان‌ناشی ازفصل‌دهم‌عهدنامه ترکمان چای و پروتکل ضمیمه آن دانست که در آن حقوق و امتیازات خاصی برای نمایندگان سیاسی و تجارتی روسیه در ایران قائل

۳۸ـ فرهنگ سیاسی تألیف داریوش آشوری.

شده و چگونگی رسیدگی به جرائم اتباع روسیه را مطرح کرده بودند.

کشورهای دیگر بعدها براساس اصل کاملةالوداد از این حق استفاده کردند.»[۳۹]

انگلستان و پس از آن سایر کشورها باتکاء بهمین‌اصل موفق شدند این حق را از دولت قاجار بگیرند و برمبنای همین بدعت بود که بسیاری از خائنین و مجرمین با تحت‌حمایت قرارادادن خویش نزد دولت بیگانه از مجازات و قصاص فرار می‌نمودند و با در دست داشتن ورقه تابعیت یا عنوان تحت‌الحمایگی در زیر لوای سفارت روس یا انگلیس عملا مصونیت می‌یافتند که این کار حتی با روح همان قانون بین‌المللی نیز مباینت داشت.

«کاپیتولاسیون در قرن بیستم رفته رفته برافتاد. نخستین کشوری که آن را لغو کرد ژاپن بود (۱۸۹۹) و سپس ترکیه (۱۹۲۳) تایلند (۱۹۲۷) ایران (۱۹۲۸) مصر (۱۹۳۷) و چین (۱۹۴۳) آن را لغو کردند و امروزه جز در چند مورد استثنائی کوچك درجائی وجود ندارد.»[۴۰]

۸ـ۲ـ۹ـ بیمه:

عملی است که شخصی بعنوان بیمه‌گر در مقابل دریافت عوضی بنام حق بیمه یا وجه اشتراك و بموجب قوانین و تعرفه‌های خاص جبران تعدادی از حوادث موجب خسارت (Risque) (از قبیل زلزله ـ حریق وغیره) رابعهده میگیردبطوریکه عوض مزبور درصورت وقوع حادثه و پرداخت آن به‌بیمه‌گزار معادل خسارت وارده باشد. و انواع مختلفی دارد.[۴۱]

بعبارت دیگر بموجب این قرارداد عرفی و اصطلاح متداول امروزی یك فرد جان یا مال و منافع خود را در ازاء پرداخت مبلغی بنام حق بیمه نزد نفر دوم از گزند خسران و نابودی مصون

۳۹ـ خواندنیهای تاریخی (جلد سوم).

۴۰ـ فرهنگ سیاسی ـ داریوش آشوری.

۴۱ـ ترمینولوژی حقوق (دکتر جعفری لنگرودی).

و محفوظ میدارد و آن را دربست امنیت و مصونیت نفر دوم میگذارد آنچنانکه اگر ضرر و زیانی یا نقص و عارضه‌ای برآنها وارد شد بیمه‌گر مسئول جبران و تلافی و عهده‌دار اداء خسارات وارده میباشد (طبق مفاد و شروط قرارداد فی‌مابین).

نقش و اثر تعهد و حمایت مسئولانه بیمه‌گر در اینجا در حکم پناه‌گاه و بستی است که بیمه‌گزار از سر ترس یا احتمال خطر و برای امنیت خاطر، خود یا اموال خویش را در پناه آن از گزند حوادث و آسیب‌های طبیعی یا تعدی و تجاوز دیگران مصون و محفوظ میدارد.

۸ـ۲ـ۱۰ـ تضمین:

تیول ـ حریم ـ ضمان ـ قیمومت و مواردی امثال اینها نیز هرکدام در عمل و محتوای خویش آثاری از همین معنی را متبادر بذهن می‌سازند و هریك بنوعی نشأت گرفته از تمایل و نیاز به‌پناه‌دادن و پناه‌گرفتن خود یا اموال خود ـ تمام یا بخشی از آن‌هاست برای تأمین و مصونیت بهتر و بیشتر که ذکر یکایك آنها موجب اطاله کلام است و به‌همین اشاره اکتفا میشود.

۸ـ۲ـ۱۱ـ جای بست و بست‌نشینی و پناهندگی درمنشور حقوق بین‌المللی:

بست‌نشینی در عرف جدید و قاموس پناهندگی در جوامع و کشورهای مختلف باشکال گوناگون و درچهارچوب‌قانونی برسمیت شناخته شده است و در زمینه حقوق بین‌الملل نیز بهمین منوال حقی مسلم و قانونی معرفی‌شده است، با ذکراین‌مقدمه اشاره‌گونه بهمین نکته بسنده می‌کنیم‌که در اعلامیه حقوق‌بشر علاوه براینکه پناهندگی بعنوان حقی قانونی و روشن برای هرفرد در سراسر گیتی شناخته شده بلکه علاوه براین عرف وعادات سنتی در جوامع را که بعنوان مثال بست‌نشینی در کشور ما یکی از مصادیق آن

است در رابطه با حفظ حقوق انسان‌ها معتبر و نافذ دانسته نشده است و برای تشریح بیشتر این موضوع ذیلا بذکر دو ماده از مواد حقوق بشر می‌پردازیم:

الف ــ «اعلامیه حقوق بشر ۱۹۴۸ ــ ماده ۱۴ ــ هرکس حق دارد برای گریز از هرگونه شکنجه و فشار بجائی پناهنده شود و نیز می‌توان در سایر کشورها از پناهندگی استفاده کند ــ در جرائم غیرسیاسی یا اموری که مخالف با اصول و هدف‌های ملل متحد باشد نمیتوان از حق پناهندگی استفاده کرد.»

ب ــ « میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوبه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۶۶:

ماده ۵ــ۲ــ هیچگونه محدودیت یا انحراف از هریك از حقوق اساسی بشر که بموجب قوانین ــ کنوانسیونها ــ آئین‌نامه‌ها یا عرف و عادات نزد هر دولت طرف این میثاق برسمیت شناخته شده باشد و یا نافذ و جاری است، بعذر اینکه این میثاق چنین حقوقی را برسمیت نشناخته یا اینکه بمیزان کمتری برسمیت شناخته است قابل قبول نخواهد بود.»

نتیجه‌ای که از محتوای این ماده استنتاج میشود آنکه: آنچه را که بموجب عرف و عادات و برحسب سنن در جوامع مختلف در رابطه با استیفای حقوق انسان‌ها ساری و جاری است کماکان از لحاظ منشور سازمان ملل متحد نافذ و معتبر است و نمیتوان به‌بهانه اینکه بآن سنت‌ها و عرف و عادات در حقوق بین‌المللی مستقلا اشاره نشده است یا کم اشاره شده است آن‌ها را نادیده و غیر نافذ شناخت که از این مقوله می‌توان بست و بست‌نشینی و اشکال مختلفه آن را بحساب آورد.

فصل دوم:

فرازهائی از تاریخ:

(شواهد و نمونه‌هائی تاریخی از بست و بست‌نشینی:)

مقدمه:

در ضمن مطالعه تاریخ به شواهد و نمونه‌های بسیاری از این پدیده و سنت از دیرباز برخورد می‌کنیم که در بسیاری از موارد بعنوان امری جدی و سرنوشت‌ساز در مقاطع بحرانی و حساس چاره‌ساز یا حادثه‌ساز برای فرد یا جمع یا کشور بوده است.

چه بسیار نمونه‌های مختلفی از این سنت اجتماعی‌که بصورت نقطه عطف تاریخی در کشور خودمان نقش اساسی و سرنوشت‌ساز داشته است (نظیر تأثیر آن در نهضت مشروطیت) و چه‌بسا که بعنوان وسیله‌ای و حربه‌ای برای تبری از تعقیب فرد یا افرادی یا دستاویزی برای حقگوئی و دادخواهی کس یا کسانی مؤثر و مفید افتاده است.

با این مقدمه کوتاه و با توضیحاتی که در فصل اول بیان گردیده ــ اکنون در این‌فصل به‌بیان پاره‌ای از این‌گونه رویدادها و حتی‌الامکان مهم و جالب‌تر می‌پردازیم که نتیجه مرور و مطالعه تواریخ بسیاری بوده است. امید است که نه‌تنها در رابطه با موضوع مورد تحلیل و بحث در این کتاب و دریافت اهمیت نقش این پدیده، بلکه استفاده کلی از ثمره‌های مطالعه متون تاریخی و سرگرمی آمیخته با نتیجه‌گیری و آگاهی بیشتر از گذشته‌کشورمان

برای خوانندگان مفید و مثمر قرار گیرد و مرور این فصل بتواند پاسخ‌گوی توقعات و انتظارات متنوع خوانندگان بوده و در حد خویش هم دلنشین باشد و هم عبرت‌انگیز و پندآموز.

ضمناً نظر خوانندگان را یکبار دیگر باین‌نکته جلب‌می‌نمائیم که درضمن مطالعه به‌همهٔ کلمات و اصطلاحات‌ومفاهیمی‌که بنحوی از انحاء و بعدی از ابعاد و حدی از حدود به بست و بست‌نشینی اشاره و عطفی دارد توجه بفرمایند.

در بیان سلسله رویدادهای تاریخی ترتیب تقدم تاریخی برحسب زمان حتی‌المقدور رعایت شده و از تکرار مواردی که لزوماً در فصل اول بیان گردیده است خودداری میشود.

۱ـ داستانی از حق مهمان و قصه‌ای از نقض امان

در تاریخ آمده است که هنگامی که مسلم بن عقیل سفیر امام حسین (ع) بنا بدعوت مردم به‌کوفه آمد، عبیداله بن زیاد به‌تعقیب او برای قتلش پرداخت.

از طرفی یکی از شیوخ بنام آن سامان بنام هانی که رئیس قبیلهٔ ۶ هزارنفری خود بود واحترامی‌داشت وضمناً از دوستداران و شیعیان امام (ع) بود مسلم را مخفیانه در خانهٔ خود پناه داد.

ازقضا روزی عبیداله مهمان هانی بود ـ هانی به‌مسلم گفت تو میتوانی دشمن خونی خود عبیداله را در خانه من غافلگیر کرده بقتل برسانی. اما مسلم بخاطر ایمان خویش و پای‌بندی به حق امنیت مهمان در خانه میزبان از قبول اینکار امتناع ورزید و حاضر به‌کشتن دشمن خود و دفع شر او نشد.

اما چندی بعد ابن‌زیاد که از ماجرای پناه دادن مسلم بوسیله هانی باخبر شده بود به‌هانی امان داد و ظاهراً از گناه او درگذشت ـ ولی برخلاف قول و امان خویش هانی را گرفته بدارالعماره آوردند و آنقدر چوب و شلاق برسر و صورتش زدند که خون از آن جاری گشت و سپس هم او را کشت و هم مسلم را دستگیر نموده سرش را از تن جدا و پیکر پاکش را از بالای بام

دارالعماره به‌پائین افکند!!

۲ـ نتایج جوانمردی[1]

نخواهی که باشی پراکنده دل پـراکندگان را زخاطـر مهل
(سعدی)

در زمانی که «امین» در بغداد خلیفه بـود «فضل بن ربیع» وزیر او بود و همین فضل بود که امین را وادار کرد تا مأمون را از ولایت‌عهدی معزول و پسرش موسی را بجای او ولیعهد کند.

چون بین امین و مأمون جنگ درگـرفت و امین کشته شد مأمون به بغداد آمد و فضل بن ربیع از تـرس متواری و پنهان گشت و هرروزی به‌خانه‌ای پناه می‌جست.

مأمون سه سال تمام بدنبال او بود و جایزه‌ای نیـز بـرای یافتنش تعیین کرد و بالاخره یکی از سرداران خود بنام «سعید شاهك» را مأمور یافتن فضل کرد.

فضل که از پنهان‌ماندن به‌تنگ آمده بود از پناه‌گاه خـود بیرون آمد و با تغییر لباس فرار کرد تا آنکه به کوشکی رسید دلگشا که ساعتی در سایه دیوار آن باستراحت پرداخت و ازقضا آن کوشك متعلق به سعید شاهك بود.

ناگاه سعید با سواران خود دررسید و چون او را دید بشناخت و گفت: سبحان‌اله! من تو را در بصره میجویم ولی تو اینجا در خانه منی!!

پس فضل را بخانه خود برد و هنگام خوراك پهلوی او نشست و گفت نان بخور و اندوه مخور!

فضل گفت: ای سعید نان مردگان بخورم یا زندگان؟!

سعید گفت: نان زندگان ـ من تو را بجان امان دادم و ازبهر تو برعقوبت مأمون گردن نهادم!

پس از سه شبانه‌روز که سعید در نهایت جوانمردی از فضل پذیرائی کرد و از مروت هیچ فروگذار ننمود، گفت تـو آزادی

۱ـ نقل از کتاب: نوادر تاریخی ـ نگارش: علی‌نقی بهروزی.

بهرجا میخواهی برو ولی سر راه من نیا.

پس از آن‌جا بیرون رفت و بخانه بازرگانی که حقوق زیادی برگردن او داشت بحکم سابقه وانتظار تلافی پناه‌برد و روی‌آورد.

بازرگان فضل را به‌بست و نزد مأمون‌رفته قضیه گرفتارکردن فضل را بامید پاداش بازگفت؛

مأمون فضل را طلبید و از او خواست که حکایت این سه‌سال را بازگو کند.

فضل داستان خود را بی‌کم‌وکاست برای مأمون تعریف کرد.

مأمون چون داستان او را شنید گفت: ای فضل تو طی این سه سال عقوبت خود را کشیدی ترا آزاد کردم و املاك وی را باو مسترد داشت.

بازرگان حق‌ناشناس را سیاست کرد و سعید شاهك را بخاطر مروت و رسم جوانمردی با پناهنده‌ای که بخانه او پا گذاشته است خلعت و حکومت بصره بخشید و منادی کرد که هرکه بردرماندگان و بی‌پناهان به‌بخشد و نیکوکاری کند شامل الطاف ما شود و هرکه غدر ورزد و ناجوانمردی کند سزاوار عقوبت و سیاست گردد.

۳ـ حق نان و نمك و مهمان

همانگونه که میزبان را برمهمان حقی است که از قدیم‌الایام بخصوص در مشرق زمین بسیار مورد توجه و علاقه بوده است، همین‌گونه مهمان نیز برگردن میزبان حق و حقوقی دارد که اصطلاحاً اینگونه حقوق را در عرف ما حق نان و نمك میگویند.

نمك خورده یا مهمان با خوردن نان میزبان آنگونه در حریم حرمت میزبان و درپناه او استقرار می‌جست که حتی اگر پدر او را کشته بود باین حرمت از گزند و قصاص رهائی و خلاصی می‌یافت.

از این شیوه جوانمردی هنوز هم کم و بیش در جامعه ما اثری هست بخصوص در مناطق‌روستائی وبدور ازعوارض شهرنشینی.

البته حق هم‌سفره‌گی یا هم‌خوانی (خوان بمعنی سفره) برای هردو طرف میزبان و مهمان رعایت می‌گردیده یا میگردد. در این

زمینه دو داستان بیان میشود.[۲]

داستان: ــ گویند وقتی از طرف «ابن مقله» وزیر مقتدر خلیفه عباسی مردی بنام «نصر بن منصور التمیمی» حاکم بصره شد ــ چون سالی بگذشت و مال و مکنتی بهم زد خلیفه در ثروت او طمع بست و او را برای رسیدگی بحساب به بغداد احضار نمود و مال بسیاری براو نوشتند و ابن مقله باو گفت یا باید این مال را بپردازی و یا بزندان بروی.

نصر گفت: مرا مال هست ولی اینجا نیست ــ یکماه مرا مهلت ده تا تقدیم دارم.

ابن مقله گفت: فرمان نیست ترا آزاد بگذارم. اکنون در سرای من یك ماه مهمان باش.

نصر گفت فرمان‌بردارم ــ ازقضا ماه رمضان بود و هرشب نصر با ابن‌مقله افطار میکرد. بالاخره ماه تمام شد ــ ابن مقله پیغام داد که مال نرسیده؟ نصر پیام فرستاد که من زر دادم.

ابن مقله‌گفت: که‌را دادی؟ گفت تو را! پسرمقله اعتراض‌کنان که چگونه دادی؟

گفت: من زر ندادم ولی یکماه برسر سفره تو نان خوردم و مهمان تو بودم چون عید آمد آیا این حق است که تو از من زر بخواهی؟!

ابن مقله بخندید و گفت بسلامت برو که آن مال را بعنوان «حق میهمان و نان و نمك» بتو بخشیدم! و نصر بدین ترتیب از مصادره برست.

و نیز گویند وقتی «معتصم» خلیفه عباسی حکم‌کرد تا مجرمی را در حضورش گردن زنند! آن مرد چون حکم را شنید با عجز و لابه گفت:

یا امیرالمؤمنین تو را به‌خدای عز و جل سوگند مرا به‌شربت آبی میهمان‌کن که بسیار تشنه‌ام.

معتصم دستور داد تا باو آب بدهند ــ مرد چون آب را نوشید برسم عرب گفت:

۲ــ نقل از کتاب: نوادر تاریخی ــ نگارش: علی‌نقی بهروزی.

«کثراله خیراً یا امیرالمؤمنین.» من به‌شربت آبی مهمان تو بودم و در عالم جوانمردی کشتن مهمان جایز نیست، مرا ببخش.
معتصم لختی اندیشید و گفت: راست‌گفتی، حق میهمان بسیار عزیز است ــ تو را عفو کردم و او را آزاد نمود.

۴ــ خانقاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی بست بی‌پناهان

میدانیم که در اردبیل شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی (متوفی ۷۳۵ هـ = ۱۳۳۴ م) خانقاهی ساخته بود که پناه درماندگان بود. پسرش صدرالدین موسی (متوفی ۷۹۴ هـ = ۱۳۹۴ م) بهمان طریق روزگار میگذراند. و پسر او خواجه‌علی نیز در همین زاویه و خانقاه بارشاد می‌پرداخت. در سال ۸۰۴ هـ = ۲ ــ ۱۴۰۱ که تیمور از لشکر کشی آسیای صغیر بازگشت بزاویه خواجه علی رفت و او را ملاقات کرد.
این ملاقات چندان در تیمور اثر گذاشت که فوراً دستور داد اردبیل و کلیه دهات و قصبات و اراضی متعلق بآن بعنوان وقف بخاندان صفوی‌منتقل‌گردد و «خانقاه» او «حتی برای‌خطرناك‌ترین جنایت‌کاران بست باشد.»
و هنگامی که تیمور با دریائی از اسیران بلاد ترك که بیشتر از رجال و بزرگان عشایر و قبائل آسیای صغیر بودند بجانب ماوراءالنهر میرفت در اردبیل بخانقاه شیخ (خواجه‌علی) رفت شیخ از او خواهش کرد که اسیران را باو ببخشد. تیمور گفت: چندتن از آنها را میخواهی؟
شیخ گفت: اینقدر که در خانقاه من بگنجد از اسرای روم به‌من ببخش و از او قول و عهد گرفت.
تیمور پذیرفت و گفت: اسرا را بداخل خانقاه بفرستند تا پر شود!
معروف است که خانقاه‌شیخ دو در داشت، از دری اسرای روم داخل میشدند و از در دیگر خارج. بدینطریق همه اسرا نجات یافتند و همهٔ این آزادشدگان از مریدان و مؤمنین خانقاه اردبیل

شدند.[۳]

۵ـ ماجرای سرنوشت‌ساز آغامحمدخان قاجار در عهد کریم‌خان زند در رابطه با: بست و بست‌نشینی[۴]

«روز پانزدهم شعبان ۱۱۷۵ هـ. ق آغامحمدخان قاجار گرفتار سربازان محمدخان سوادکوهی حکمران مازندران شد و بی‌درنگ خبر دستگیری آغا محمدخان را برای کریم‌خان فرستاد.

کریم‌خان یکصد سوار را بفرماندهی (احمدبیك فندرسکی) از تهران به‌مازندران فرستاد تا اینکه آغامحمدخان قاجار را از محمدخان سوادکوهی تحویل بگیرند و به‌تهران بیاورند.

کریم‌خان به‌احمدبیگ سپرد که مواظب باشد که آغامحمدخان فرار نکند و نزدیك تهران بیشتر از او مواظبت نماید زیرا بعید نیست که آغامحمدخان بگریزد تا اینکه خود را بآرامگاه حضرت عبدالعظیم برساند و در آن‌جا بست بنشیند.

پادشاه زند برای بست حضرت عبدالعظیم خیلی قائل باحترام بود و هر مقصری که در حضرت عبدالعظیم بست می‌نشست تا روزی که در آنجا بود مصونیت داشت و کریم‌خان وی را از بست بیرون نمی‌کشید و حتی‌از رسانیدن آب و آذوقه و لباس بآن‌شخص ممانعت نمیکرد، چون معتقد بود که هرگاه از رسانیدن مایحتاج به‌شخصی که در بست نشسته است جلوگیری کند بی‌احترامی نسبت به‌حضرت عبدالعظیم است.

کریم‌خان زند فقط نسبت بآرامگاه حضرت عبدالعظیم آن اندازه قائل باحترام بود و برای آرامگاه بزرگان دینی دیگر واقع در ایران آن قدر احترام قائل نمی‌شد. و بدفعات گفته بود (عبدالعظیم) براستی بنده بزرگ خدا بوده است.

اگر شخصی در یکی از آرامگاههای بزرگ دین واقع درایران

۳ـ نقل از کتاب: شاه منصور ـ نوشته: دکتر باستانی پاریزی.

۴ـ نقل از کتاب: خواجه‌تاجدار ـ نوشته: ژان‌گور. ترجمه: ذبیح‌اله‌منصوری.

باستثنای امام هشتم در مشهد بست می‌نشست بحکم کریم‌خان او را از بست بیرون می‌کشیدند. اما تا روزی‌که کریم‌خان زند زنده بود احترام بست حضرت عبدالعظیم را رعایت میکرد.

باری، آغا محمدخان را بعد از اینکه وارد تهران کردند پس از یك هفته که در زندان بود او را به‌قریه کن نزد کریم‌خان زند بردند.

بنا بنوشته سرهنگ گولد اسمیت انگلیسی طبق آنچه که او از وکیل‌الملك حاکم کرمان شنیده، بعد از اینکه کریم‌خان آغا-محمدخان را دید باو گفت برتو پوشیده نیست که یك یاغی بعد از اینکه دستگیر شد باید بقتل برسد یا نابینا گردد. اما برای من همینکه تو خواجه شده‌ای این مجازات را برای تو کافی می‌بینم و تو را نزد خود نگاه میدارم ولی نباید رأفت مرا درباره خود حمل باین نمائی که در آینده هرچه بخواهی خواهی کرد. و تو باید هرگونه هوس را از سر بدرکنی و به‌عبادت بپردازی. آغامحمدخان گفت: من بقدر کافی عبادت می‌کنم و اگر شهریار زند موافقت نماید ترجیح میدهم که بعد از این عمر خود را با کتاب و گاهی تفریح بگذرانم.

خواجه تاجدار (آغامحمدخان) مدتها در شیراز تحت نظر مراقبین شاه زند زندگی میکرد و یکبار رخصت‌یافت‌که به‌استرآباد مسقط‌الرأس خویش برود تا مادرپیر و برادران خود را ملاقات کند. در راه مستحفظین وی روز و شب مراقب بودند که‌خان قاجار فرار نکند. و هنگامی که به نزدیکی تهران رسیدند بازهم طبق دستور کریم‌خان مانع از آن شدند که آغامحمدخان بآرامگاه عبدالعظیم که بست بود برود. چون کریم‌خان زند بیم‌داشت که آغامحمدخان در آنجا بست بنشیند و نتوان وی را از آن مکان مقدس خارج کرد. ولی آغامحمدخان قصد بست‌نشستن را نداشت و آن عمل را مغایر با آرزوی خویش می‌دانست.

آغامحمدخان در شاهچراغ بست نشست! ــ مدت ۱۶ سال

آغا محمدخان در شیراز در نزد کریم‌خان زند تحت‌نظر بود ــ مدتی نیز برادر کوچکتر او حسین‌قلی‌خان همراه برادر در شیراز بود ــ در این زمان محمدخان قاجار دولو حاکم استرآباد سر به طغیان

و نافرمانی گذاشته بود و برای دفع شر او کریم‌خان زند برآن شد که حسین‌قلی‌خان قاجار را بعنوان حاکم دامغان منصوب کند و مأمور دفع و سرنگونی محمدخان قاجار نیز گردد.

حسینقلی‌خان در سال ۱۱۸۲ (هـ. ق) در دامغان‌ازدواج‌کرد و دختر یکی از اشراف قاجار را به‌زوجیت گرفت. و سال بعد از او پسری بدنیا آمد که اسمش را (خانبابا) و بعدها (فتحعلی‌خان) گذاشتند و هم اوست‌که بعدها بنام‌فتحعلی‌شاه‌جانشین‌آغامحمدخان قاجار شد و سلطنت طولانی و اولاد و نوه‌های فراوان از خود بجای گذاشت.

حسینقلی‌خان با کمك‌های فراوان کریم‌خان زند و نفوذ کلمه آغامحمدخان برروی او موفق شد قلعه نمکه را که تنها راه بین دامغان و استرآباد بود تسخیر کند و راه استرآباد را در پیش‌گیرد و آن‌جا را بنام کریم‌خان زند اشغال نماید و محمدخان قاجار دولو را که یارای‌مقاومت نداشت‌فراری دهد. دراسترآباد حسینقلی‌خان را همه به‌سمت رئیس طایفه اشاقه‌باش می‌دانستند و او طوائف قاجار را بخود هم‌دست کرد و سر به‌طغیان برداشت و علی‌رغم دستور کریم‌خان زند حاضر نشد که به‌تهران و سپس شیراز مراجعت کند. بخصوص آنکه آغامحمدخان قبلا به‌برادرش همهٔ توصیه‌ها را کرده بود و گفته بود که از قتل وی بدست کریم‌خان بعنوان گروگان بیمناك نباشد زیرا وی مقطوع‌النسل است و اگر زنده بماند نخواهد توانست چراغ خانواده رئیس‌طایفه اشاقه‌باش را روشن‌نگهدارد. ولی درآن‌موقع‌که حس‌کرد ممکن‌است کریم‌خان زند وی را بقتل برساند بفکر نجات جان خویش افتاد زیرا حفظ‌جان‌جزو غریزه فطری‌هرموجود زنده‌ای‌است. بخصوص که مدتی بود کریم‌خان دستور داده بود که آغامحمدخان را که تا آن روز برای رفتن بشکار و گردش در اطراف شیراز آزاد گذاشته بود دیگر مجاز نیست از شیراز خارج شود.

در شیراز آرامگاه امامزاده‌ای بود و هست باسم (شاه چراغ) (احمد بن موسی الکاظم (ع)) که مقصرین برای فرار از مجازات بآنجا پناهنده میشدند ــ آرامگاه مزبور که (بست) محسوب میشد در نظر کریم‌خان اهمیت و احترام حضرت عبدالعظیم در جوار

تهران را نداشت ولی ایرانیان شاه چراغ را محترم‌تر از حضرت عبدالعظیم بشمار میآوردند. ومقصرین آنجارا پناه‌گاه می‌دانستند و در آنجا بست می‌نشستند و در آغاز ورودکریم‌خان زند به‌شیراز نزدیك یکصد نفر از اشرار شیرازی که تا آن روز از مردم باج میگرفتند و شیرازیها از دست آنها بجان آمده بودند به‌آرامگاه شاهچراغ پناهنده شدند.

فقط سه نفر از اشرار شیراز در شاه‌چراغ پناه نگرفتند زیرا میدانستند که هرگاه از بیم کریم‌خان بآنجا پناهنده شوند حیثیت خود را در نظر شیرازیها از دست میدهند و دیگر کسی از آنها نخواهد ترسید تا بآنها باج بدهد. این اشرار مردانی بودند قمه بدست که کلاه‌خود را کج برسر می‌نهادند و بنوعی خاص مثل افراد مست راه می‌رفتند و مردم کوچه و بازار از آنها میترسیدند و حساب می‌بردند.

کریم‌خان زند بعد از ورود به شیراز آن سه مرد شرور را که برخلاف سایر اشرار به‌شاه‌چراغ پناهنده نشده بودند دستگیر و مقابل توپ گذاشت.

اما پناهندگان را برای مجازات از حرم شاه‌چراغ‌اخراج نکرد زیرا میدانست که پناهنده شدن آنها خود نوعی مجازات است ــ آنها نزدیك ۶ ماه در شاه‌چراغ بسر بردند و در آن مدت از راه صدقه‌ای که مردم میدادند امرار معاش میکردند و از کسانی که به‌شاه چراغ می‌رفتند گدائی می‌کردند و بدین ترتیب حیثیت آنها بکلی از دست رفت. بعد از ۶ ماه بآنها اجازه داده شد که ازبست خارج شوند ــ هرکدام را که در گذشته مرتکب قتل شده بودند بقتل رساندند و دیگران را بحال خود گذاشتند و دیگر گرد شرارت نگشتند.

برگردیم بداستان آغامحمدخان قاجار که گفتیم او هم همینکه بیم کشته‌شدن بوسیله کریم‌خان‌را بعنوان‌گروگان‌وبجرم یاغی‌گری برادرش حسینقلی‌خان در استرآباد را احساس نمود بآرامگاه شاه‌چراغ رفت و در آنجا بست نشست.

اما وضع او دربست شاه‌چراغ غیر از اشراری بود که در آغاز حکومت کریم‌خان در آنجا بست نشسته بودند ــ زیرا آغا ــ

محمدخان بحکم دانش و اطلاعات و معلوماتی که درحد یك نفر دانشمند آن روزی داشت نزد شیرازیها صاحب احترام بود و خدام شاه‌چراغ خود را موظف می‌دانستند که وسائل زندگی او را در آن آرامگاه فراهم نمایند.

روزهای اول که او در شاه‌چراغ بست نشسته بود محترمین شیراز از خانه خود برای او غذا میفرستادند و چون طبق رسم ایرانیان اغذیه را در مجمعه می‌نهادند یك مجمعه برای تغذیه ده نفر بیشتر کافی بود.

آغامحمدخان مردی بود که در صرف غذا رعایت اعتدال میکرد و غذای او از میزان معینی تجاوز نمی‌نمود ولذا به‌محترمین شیراز میگفت که آن اغذیه را برگردانند زیرا وی احتیاج بآنها ندارد و درخواست کرد که از ارسال‌طعام و لباس برای‌او خودداری کنند.

از خدام شاه‌چراغ نیز تقاضا نمود که برای وی غذا نیاورند هرروز مبلغی پول بیکی از خدمه میداد که از خارج برایش نان تهیه کند. آغامحمدخان مدت ۲۲ روز در بست شاهچراغ بسر برد و در آن مدت غیر از نان و گاهی قدری نان و خورش غذای دیگری نخورد و اوقاتش در آنجا صرف کتاب خواندن میشد و گاهی طلاب یا مدرسین مدرسه خان (همانجا که آغامحمدخان در آنجا درس میخواند) بدیدنش میآمدند و زمانی هم محترمین شیراز از وی دیدن میکردند زیرا کریم‌خان دیدن او را دربست قدغن نکرده بود.

روزهائی که طلاب یا مدرسین مدرسه خان بدیدن او میآمدند در حرم شاه‌چراغ یك مجلس علمی منعقد میشد و راجع به تاریخ یا شاعران صحبت میشد و آغامحمدخان از وضع خود در بست شکایت نداشت.

یك شب چندتن از فضلای فارس در حضور کریم‌خان زند بودند و شهریار زند که در آن شب نشاط داشت این دو بیت شعر را خواند:

لعبتی سبز چهر و تنگ دهان　　بفزاید نشاط پیر و جوان
معجر سر چو زان برهنه کنی　　خشم گیرد کف افکند ز دهان

کریم‌خان که می‌خواست فضلای حاضر را آزمایش کند از آنها پرسید که این دو بیت از کیست؟ و معنای آن چیست؟

هیچیك از حضار نتوانستند اسم سراینده و معنی شعر را بگویند. کریم‌خان گفت اگر آغامحمدخان اینجا بود معنای این دو بیت را برای ما بیان میکرد و هم سراینده شعر را نام می‌برد.

همه سکوت کردند چون می‌دانستند که خان قاجار مغضوب و بست نشین است. کریم‌خان گفت این بیچاره از ما ترسیده چون تصور کرده که باو آسیب خواهیم رسانید و ما خود فردا برای زیارت شاه‌چراغ میرویم و او را از بست بیرون میآوریم.

روز بعد کریم‌خان باتفاق فضلائی که شب قبل در حضورش بودند بزیارت شاه‌چراغ رفت. آنها یقین داشتند که خواجه قاجار هم نخواهد توانست معنی و نام سراینده آن دو بیت را بگوید. دوستان درباری آغامحمدخان ماجرای شب قبل را باطلاع خواجه قاجار رسانیده و باو مژده داده بودندکه در آن‌روز آزاد خواهدشد.

کریم‌خان‌زند واردشاه‌چراغ‌شد و بعداز زیارت، آغامحمدخان بحضورش رسید ــ شهریار زند گفت دیشب دو بیت شعر مرا بیاد تو انداخت و گفتم تو اگرحضورداشتی پاسخ‌را میگفتی. کریم‌خان زند آن دو بیت را برای آغامحمدخان خواند و او بی‌درنگ گفت: شهریارا: این‌دو بیت از «طاهربن فضل‌بن محمدبن محتاج چغائی» است که دارای کنیه (ابوالمظفر) بود و بهمین جهت او را «ابوالمظفر چغائی» میخوانند و او در سال ۳۷۷ (هـ. ق) در سن هفتادسالگی زندگی را بدرود گفته.

کریم‌خان زند گفت احسنت... من اسم شاعر را میدانستم ولی از تاریخ فوت او بی‌اطلاع بودم و اینك بگو که معنای آن چیست؟ آغامحمدخان گفت شهریارا این دو بیت را نمی‌توان در اینجا که مزار برادر امام است معنی کرد زیرا راجع به موضوعی است که نباید نام آن اینجا برده شود. کریم‌خان که میخواست با آغامحمدخان شوخی کند گفت: توهم که اینجا بست نشسته‌ای و از این مکان خارج نمیشوی تا خارج از اینجا این دو بیت را برای ما معنی کنی. آغامحمدخان گفت شهریارا اگر من بدانم که مورد رحم و عطوفت شما هستم از این‌جا خارج می‌شوم و در خارج از

شاه‌چراغ این دوبیت را معنی خواهم کرد. کریم‌خان گفت بسیار خوب... تو مورد ترحم و عطوفت ما هستی و از اینجا خارج شو و معنای این شعر را بگو.

آغا محمدخان از صاحب آرامگاه اجازه مرخصی گرفت و از خدام خداحافظی کرد و از آنجا خارج شد و با کریم‌خان به‌قصر سلطنتی رفت و بعد از اینکه شب فرارسید و در مجلس شهریار زند وارد شد گفت:

این دوبیت از ابوالمظفر چغائی در وصف فقاع (آبجو) سروده و چون آبجو سبزرنگ است و بعد از اینکه نوشیده شد دهان را بمناسبت این که دارای طعم دبش است تنگ می‌کند لذا شاعر آن را به لعبت سبزرنگ تنگ دهان تشبیه کرده است و بعضی برآنند که منظور شاعر از رنگ سبز و تنگی دهان رنگ سبز و دهان تنگ شیشه‌ای است که آبجو را در آن میریزند. در مصرع دوم شاعر میگوید که نوشیدن آبجو برنشاط پیران و جوانان میافزاید. در مصراع سوم شاعر میگوید که اگر از آن لعبت معجر بردارند و سرش را برهنه کنند یعنی در شیشه آبجو را بگشایند خشمگین میشود و کف بدهان میآورد ـ زیرا وقتی ظرفی را که آبجو در آن است می‌گشایند فقاع کف می‌کند.

کریم‌خان زند باز خواجه‌قاجار را مورد تحسین قرار داد و اهل مجلس هم زبان به‌تحسین و تمجید گشودند و بدین‌ترتیب شعری را که ابوالمظفر چغائی یکی از پادشاهان سلسله چغائیان در قرن چهارم هجری در وصف آبجو سروده بود سبب شد که کریم‌خان زند بیاد آغامحمدخان قاجار افتد و او را از بست خارج کند.»

بدین ترتیب سرنوشتی تازه درتاریخ رقم‌خورد ـ بست‌نشینی آغامحمدخان قاجار از بیم جان در حرم شاه‌چراغ شیراز و تصادفی در بخاطرآمدن شعری توسط کریم‌خان زند و پاسخ‌گوئی آغامحمدخان و ترحم و شفقت شهریار زند براو و عفو و آزادی او از بست آنچنان که دیدیم. و اگر غیر از این بود و برخلاف عرف و عادت آن‌عصر آغامحمدخان‌بجرم سرکشی وطغیان برادرش بعنوان گروگان کشته میشد یا مفری برای رهائی از خشم و غضب

بعنوان بست‌نشینی در شاه‌چراغ برای او فراهم نبود مسلماً تاریخ مسیر دیگری داشت و معلوم نبود سلسله‌ای بنام قاجاریه در ایران پای میگرفت!

آری بدنبال همین عفو و آزادی بود که در روز دهم ماه صفر سال ۱۱۹۲ (هـ. ق) همینکه آغامحمدخان مطلع شد که کریم‌خان زند در شرف نزع است وجه نقد و اسلحه خود را که در شیراز داشت برداشت و باتفاق دو نوکر خود موسوم به تورگو و ظاهر بعنوان شکار از شیراز خارج گردید و در همان حوالی شهر ماند و همینکه از مرگ کریم‌خان آگاه شد همراه نوکران خویش با سرعت راه فرار به‌طرف تهران را درپیش گرفت و با ازبین‌بردن مخالفین خود و از همه مهمتر لطفعلی‌خان زند سلسله قاجاریه را بنا نهاد.

این بود یك چشمه از بازی‌های سرنوشت‌ساز تاریخ در رابطه با مسئله بست‌نشینی! که از این دیدگاه کمتر مورد توجه مورخین و اهل مطالعه قرار گرفته است.

۶ـ واقعه فتح گرجستان (تحت‌الحمایه روسیه تزاری) بدست آغامحمدخان قاجار[۵]

کاترین کبیر امپراطور روسیه تزاری در اوائل سلطنت خود بیشتر هم خویش را مصروف توسعه قلمرو خود در اروپا و بیرون راندن عثمانیها از سواحل شمالی دریای سیاه می‌نمود. ولی از سال ۱۷۸۰ میلادی در اجرای وصیت‌نامه پطرکبیر درمورد رسیدن به‌آبهای خلیج‌فارس بفکر ضمیمه‌کردن‌گرجستان به‌قلمرو خویش افتاد و در آن تاریخ «اراکلی‌خان» والی گرجستان از سرداران نادرشاه بود که از مرگ نادر و آشفتگی‌های موجود سوء استفاده نمود و خود را در پناه روسیه و تحت‌الحمایه آنها قرار داد و دعوی استقلال نمود و در اجرای قرارداد تحت‌الحمایگی یك لشکر روسی هم وارد گرجستان شد.

۵ـ نقل از کتاب: خواندنیهای تاریخی ـ جلد سوم.

ولـی در سال ۱۷۹۵ میلادی آغامحمدخان قاجـار پس از محاصره تفلیس پایتخت گرجستان آن را به تصرف خویش درآورد و کشتار و غارت عجیبی برای عبرت‌آموزی دیگران در آن سامان براه انداخت تا دیگر کسی هوس تحت‌الحمایگی را نکند و ایـن کشتار سرآمد اعمال خشونت‌بار آغامحمدخان قاجار است که بجای خود خواندنی و تأثرانگیز است.

۷ـ نمونه‌ای از بست‌نشینی در زمان محمدشاه قاجار[۶]

قائم‌مقام فراهانی صدراعظم فاضل و دانشمند و وطن‌پرست محمدشاه قاجار در نتیجه نفوذ و دسائس وزیر مختار کینه‌توز و دشمن ایران و ایرانی بنام (سرجان‌کمپل)[۷] بـدست شاه به‌قتل رسید. (همانگونه‌که خلف بعدش‌سرهنگ شیل در زمان‌ناصرالدین شاه عیناً همین کار را درباره امیرکبیر انجام داد!) و امـوال و کتابخانه ممتاز او را ضبط کـرد و فرزنـدان و بستگانش را تعقیب نمود. و بدین سبب عده‌ای از آنها در قم بست نشستند تا از خشم و عقوبت شاه رهائی یابند.

چندسالی که از این ماجرا گذشت گویا شاه برسر لطف آمد و مقرر داشت برخی از نزدیکان او را که در قم بستی شده بودند به استمالت از بست بیرون بیاورند و درسلطان‌آباد مسقرسازند. مأموری بدین‌کار رفت که هویت او را نمی‌دانیم ـ اما گذارشی که به‌حاجی‌میرزا آقاسی فرستاده حکایت از این دارد که میرزاعلی پسر قائم‌مقام‌را از هزاوه به‌زور به‌سلطان‌آباد آوردندولی دیگران که در قم بست نشسته بودند بهیچ وجه راضی نشدند از آنجا بیرون بیآیند زیرا اعتمادی به‌قول و قـرار محمدشاه و حاجـی نداشتند ـ تنها به‌زور سرباز ممکن بود آنان را از بست بیرون کشید و آن خلاف حکم پادشاه بود.

۶ـ نقل از کتاب: خواندنیهای تاریخی ـ جلد دوم.

۷ـ Sir John Campbell.

سیزده سال در بست ماندند تا امیرکبیر آمد و بستگان مخدوم سابق خود را از بست بیرون آورد و در حمایت خویش گرفت و شاید این از طولانی‌ترین بست‌نشینی‌های تاریخ کشورمان باشد.

۸ـ قتل گریبایدوف سفیر روس و علت آن[۸]

ده ماه پس از عهدنامه ننگین ترکمانچای دولت روسیه «بارون الکساندرگریبایدوف» خواهرزاده ژنرال پاسکیویچ را که در مذاکرات صلح ترکمانچای شرکت داشت بعنوان سفیر فوق‌العاده به‌ایران فرستاد و او در مدت کوتاه توقف خود در تهران مرتکب اعمال زشت و بد اخلاقی نابجا در امور داخلی ایران شد. یکی از کارهای او که موجب تیره‌گی روابط او با دربار فتحعلی‌شاه گردید پناه‌دادن شخصی بنام یعقوب ارمنی خزانه‌دار و مباشر حرم پادشاه قاجار بود که گفته میشد ۴۰ هزار تومان‌پول وجواهر دربار را دزدیده است.

دولت ایران تقاضای استرداد او را کرد ولی گریبایدوف باین بهانه که او ارمنی است و قصد مراجعت به ایروان را دارد از تحویل او خودداری کرد.

علاوه براین گریبایدوف تقاضا کرد که تمام زنان ارمنی و گرجی که در ایران اقامت‌دارند به‌سفارت‌روسیه تحویل داده شوند تا بروسیه اعزام گردند زیرا معتقد بود که بموجب عهدنامه ترکمانچای آنها اتباع روسی هستند.

این تقاضا خیلی بر ایرانیان سخت آمد زیرا اکثر آنها بزوجیت ایرانیها درآمده و مسلمان‌شده بودند و دارای‌فرزندانی بودند. گفته میشود که مأموران سفارت به‌خانه آصف‌الدوله ریخته و دو زن گرجی را که در عقد زناشوئی بودند بزور بسفارت بردند.

انتشار این اخبار موجب هیجان عمومی و اعتصاب بازاریان

۸ـ نقل از کتاب: خواندنیهای تاریخی ـ جلد سوم.

شد و در یازدهم فوریه ۱۸۲۹ میلادی مردم با سنگ و چوب و اسلحه بسفارت روسیه ریخته و گریبایدوف و ۳۶ نفر از اعضای سفارت را بطرز فجیعی کشتند. و این از آثار شوم پناهندگی یك نفر خیانت‌پیشه به اجانب و بدنبال آن ادعای تحت‌الحمایگی تمام ارامنه و گرجی‌ها در ایران توسط روسیه تزاری بود.

۹ـ دورهٔ قاجاریه
اوج رونق بازار بست‌نشینی

گفتیم که سنت بست‌نشینی از هرجا و هرزمان که نشأت گرفته باشد بطور کلی در ابتدا مبنائی مثبت و انسانی داشته است زیرا عملا در حکم مفری برای رهائی مظلومان از گزند تعدی و تجاوز زورمندان بوده و یا ملجائی‌جهت‌تظلم و دادخواهی آنان در پناه مقدسات و معتقدات مذهبی یا سنتی جامعه.

اما شیوع و انتشار سلطه استبداد بشیوه معمول زمان از سرمنشاء قدرت مطلقه یعنی سلاطین به‌مقامات پائین‌تر و استمرار و ازدیاد زور و فشار و ظلم از سوی حکامان جور به‌رعیت از یکطرف و فقدان عدالت خانه و مقامات دادرسی از طرف دیگر خواه‌ناخواه کار بست‌نشینی را در زمان قاجاریه به‌رونق و رواج کامل انداخت و رفته‌رفته این سنت وشیوه دادخواهی را از مسیر معقول و مطلوب خویش خارج نمود تا جائی‌که وسیله‌ای‌شد بدست اوباش و اشرار و تبه‌کاران تا با خیال آسوده از چنگ قصاص و مجازات به‌حریم امن بست پناه برند. در این میانه نه‌تنها مردم بی‌پناه و ستم دیده از این امر زیان می‌دیدند و جان و مال وعرض و ناموسشان مدام در معرض تعرض اجامر بود بلکه از این طریق دردسر و گرفتاری عمده‌ای نیز برای حکومت‌ها فراهم آمد آنچنان که در بسیاری از مواقع دستشان از دامن گردنکشان و تبه‌کاران و خیانت‌کاران و دزدان سیاسی و اجتماعی کوتاه بود و در قلمرو حکومت استبداد خویش قدرت عمل وانتقام و مجازات‌این‌نابکاران را نداشتند و در واقع این آشی بود که خود پخته بودند.

جالب‌تر اینکه در این آشفته‌بازار اجتماعی دست اجانب و

اربابان روس و انگلیس در رونق این سنت بشیوهٔ نامشروع سخت درکار بود چه پیدا وچه پنهان، تا ازآب‌گل‌آلود بهتر ماهی بگیرند.

گاهی این دایه‌های مهربان‌تر از مادر آنچنان از این سنت طرفداری و حمایت می‌کردند و بهره می‌جستند که واقعاً شنیدنی و خواندنی است. بنام حمایت از مظلوم یا ستم‌دیدگان بی‌پناه چه بسیار خائنین و وطن‌فروشان یا ارازل و اوباش را که بزیر چتر حمایت و پناهندگی خویش قرار می‌دادند تا از کمترین آسیب مصون و حتی از زحمت بازجوئی و استنطاق شاه و وزیر هم در امان باشند.

شرح ماجراهائی از این دست را بقدر کافی در صفحات بعد خواهیم دید و نشان خواهیم داد که تا چه‌حد این سنت دیرینه بر سرگذشت این ملك و ملت بحق یا ناحق تأثیرگذاشته وسرنوشت‌ها ساخته و پرداخته است!

باری، در پایان این مقدمه بی‌مناسبت نیست فرازهائی را مربوط به موضوع مورد بحث از مقدمه کتاب «وقایع اتفاقیه: گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیسی»[۹] درایران‌را بقلم مؤلف محترم عیناً بیان سازیم و توجه خوانندگان گرامی را به رواج و نقش این پدیده در آن ایام آشناتر سازیم:

«با توجه به‌همین گزارشها و گزارش‌های مشابه آن است که درجنبش‌ملت ایران برای‌تأسیس‌عدالت‌خانه، حکومت‌انگلیس‌جانب مردم را می‌گیرد و درهای سفارت‌خانه‌اش را بروی جمعیت متحصن می‌گشاید و با آمادگی کامل و حیرت‌انگیزی از مردم کوچه و بازار پذیرائی می‌کند، البته نه‌بقصد رفاه ایرانی و ترقی ملت ایران... بلکه با توجه بدین واقعیت‌که ازعمق نفرت‌مردم‌ستمکشیده نسبت به‌حکومت فاسد قاجاری باخبر است...»

«شاید اخبار مربوط به کلاشی‌های مأموران حکومت و فراشان داروغه غرق حیرتتان کند که چگونه هشت نفر از مجلس دیوان با زنجیری که به‌دست و پا داشتند فرار کردند و در شاه چراغ بست نشستند که از دست زنجیربان فرار کرده‌ایم. چونکه

۹ـ به کوشش آقای سعیدی سیرجانی. مربوط به‌سال‌های ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ هجری قمری. مربوط به وقایع مهم منطقه فارس و شیراز.

انواع اذیتها را به ما می‌کند بجهت آنکه از ما اخاذی کند. و بر حیرتتان بیفزاید که جناب زنجیربان هم به‌همان شاه چراغ پناه برده، لابد بدین شکایت که چرا طعمه‌ها از چنگم فرار کرده‌اند! و خبر بعدی که زنجیربان مبالغ کلی پول دارد و از آن جمله سه‌هزار و هفتصد تومان نزد صراف محل، ذهن شما را به‌حساب سادهٔ سرانگشتی بکشاند که زنجیربان با مواجب حداکثر سالی صد تومان چگونه صاحب سرمایه‌ای شده است که‌گوشه‌ای‌از آن‌سه‌هزار و هفتصد تومان است؟!»

«شاید وقتی که می‌خوانید جماعتی ستم رسیدهٔ برجان خود ترسان به‌حریم فلان مسجد پناه برده‌اند یا مردم قحطی‌زده دادخواه در حرم مطهر احمد بن موسی بست نشسته‌اند و حکومت جرأت ندارد حریم بستیان را درهم بشکند، در دل بگوئید چه ضرورت غیر قابل انکاری‌بوده است سنت بست‌نشینی در آن‌دوران‌زورگوئی و بی‌قانونی؟! اما باملاحظه‌مواردبسیاری‌که‌فلان‌الواط عربده‌جوی ولایت، شکم مردم را سفره می‌کند و بست می‌نشیند، یا فلان ستم‌کاره تعدی‌پیشه در مقابل ستمگری بی‌محاباتر از خود بجای دادن حق‌الناس به‌بست پناه می‌برد و مورد حمایت متولیان مسجد و معبد قرار میگیرد، ذهن قضاوت‌گرتان دستخوش تناقضی لاینحل شود که آیا رعایت سنت بست‌نشینی لازم است یانه؟»

خلاصه آنکه ضمن مطالعه کتاب مذکور که مربوط به وقایع اتفاقیه در دارالعلم شیراز در سالهای ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ (هـ. ق) است و حاوی ۷۳۲ صفحه بزرگ می‌باشد بطور متوسط در هر ۵ یا ۶ صفحه بیك مورد از واقعه بست‌نشینی یا تحصن و خون بست برمیخوریم که با یك نظر اجمالی شیوع و رسوخ این پدیده را در جامعه آن‌روز نشان میدهد وما چندنمونه از آنها را بعنوان شاهد بیان می‌سازیم که در عین حال گویای احوال آن روزگار است:

ـ «دیگر آنکه فرمان تخفیفات مالیاتی هر بلوك را که تماماً شصت‌هزار تومان است در مسجد وکیل امام جمعه حسب‌الامر به مخلوق خواندند، چون به‌کسبه شیراز تخفیف التفات نشده بود تمام کسبه پس از چند روز رفتند در مسجد وکیل پای صندوق

عدالت بست گرفتند و استدعای تخفیف نمودند... از غره رجب تا سلخ رجب ۱۲۹۲.»

ـ «دیگرآنکه روز دوشنبه ۲۶/ ماه‌شعبان‌جوانی مست لایعقل در کوچه میگذشته از کثرت شرارت خود حاجی‌کاظم نـام استاد خبازان را زخمی می‌زند در هنگام گریختن سه نفر دیگر را هـم زخم می‌زند از آن جمله یك نفر را دو زخم کاری می‌زند که هنوز نمرده است و لیکن از قراری که می‌گویند مشکل است کـه جان سالم بدربرد. تا اینکه این شخص میرود در طویلهٔ جناب حاج‌شیخ مهدی مجتهد پناه میگیرد. مراتب را به سمع ایشان می‌رسانند، معظم‌له هم میگوید ببرید حضور بیگلربیگی‌که ازحد شرعی گذشته است... بعد به‌حضور فرمانفرما میبرند و فوراً دستور قتل وی را نموده در میدان توپخانه آن شخص را سر بریدند.»

ـ «دیگر آنکه پنجعلی ابوالویردی که قطاع‌الطریق مشهور فارس است و به‌سبب این که نواب والامعتمدالدوله درپی او بودند چند وقتی از فارس فرار کرد و به تهران رفت. چون رفاهی در تهران بجهت او نشد به‌فارس مراجعت کرد و شبانه خود را بـه طویلهٔ نواب والا انداخت بست گرفت. نواب او را عفو و گویا به نوکری خود منصوب خواهند فرمود. اموال اشخاصی که در این زمان به‌چپاول و سرقت برده است همه پایمال شده است!» (۱۵ رمضان تا ۱۰ شوال ۱۲۹۴).

ـ «دیگر آنکه پنجعلی ابوالویردی که نزدیکی شیراز دستبردی زده بود از شیراز قوام‌الملك جمعیتی روانه کردند که او را گرفته به‌شهر بیاورند. خودش فرار کرده بود. هفت‌نفر از ایل مشارالیه کشته شد و ایل او را غارت کردند. خود پنجعلی بعد از دو روز آمده در شاه‌چراغ بست نشسته است و هنوز در شاه‌چراغ است. خیال دارندکه مشارالیه‌را اطمینان‌داده ازبست بیرون بیاورزند!» (از ۲۴ جمادی‌الاولی تا ۲۲ جمادی الثانیه ۱۲۹۸ هـ. ق).

ـ « دیگر آنکه حکومت دو نفر دزد را پی‌بریدند و یك نفر دزد دیگر که زیاد مقصر نبود چوب زیاد زده مهار کرده در شهر گردانیدند. دیگرآنکه قاتل‌آبدار عالیجاه محمد ابراهیم‌خان‌گماشته نواب احتشام‌الدوله را تا دویست تومان «خون‌بست» دادند. اقوام

مقتول راضی نشده قاتل را سر بریدند. (از ۲۳ جمادی الثانیه تا ۲ شعبان ۱۲۹۸.).

ـ «دیگر آنکه زنی را که پسر ملاباشی فسا به‌طپانچه زده بود فوت شده. ورثه آن ضعیفه قاتل خود را می‌خواهند بکشند ـ در محبس حکومتی است. حکومت خیال دارند که خون‌بست نمایند.» ۱۲۹۹ (هـ. ق)

ـ «دیگر آنکه در دعوای بین میرزا فرج‌اله پیشخدمت‌باشی جناب صاحب دیوان با کدخدای کنارتخته، میرزا فرج‌اله با آدمهایش فرار کرده پناه به‌تلگراف‌خانه انگلیس می‌برند...» ۱۳۰۰ (هـ. ق)

ـ «دیگر آنکه حاجی‌آقا کلانتر کازرون یك نفر را چوب زیادی زده و حبس کرده، شب در محبس فوت می‌شود. اهل‌کازرون تماماً بلوا کرده در تلگراف‌خانه کازرون و در مساجد بست‌نشسته بودند و تلگراف شکایت از مشارالیه به‌حکومت کرده بودند... ولی حاجی‌بابا چندان تقصیری ندارد چونکه از مالیات معمولی هرساله در مقابل از او سند گرفته‌اند لابد است مردم را غارت کند تا بتواند عمل خود را صاف نماید!...» ۱۳۰۰ (هـ. ق).

ـ «دیگر آنکه آدمهای ایلخانی که آدم کشته بودند و دزدی کرده بودند آمده‌اند سرطویله جناب قوام‌الملك بست نشسته‌اند.» ۱۳۰۰ (هـ. ق)

ـ «دیگر آنکه حاجی مال‌اله کدخدای دالکی که نزاع کرده بود و مقصر دیوان شده است فراراً از دالکی آمده که بیاید در مسجد نو بست بنشیند. حکومت مطلع شده فراش به‌اطراف گذارده‌اند که داخل مسجد نو نشود.» ۱۳۰۰ (هـ. ق).

ـ «دیگر آنکه بعضی از طایفه عرب که اجحاف و تعدی بآنها شده است سر مقبرهٔ مرحوم قوام رفته بست نشسته‌اند که بعرض آنها برسند.» ۳۰۱ (هـ. ق).

ـ «دیگر آنکه چند نفر از طایفه لشتی‌که درسرطویله صاحب دیوان بست بودند، آنها را به‌زور از سرطویله بیرون کشیدند. چوب زیادی زدند و گوش بریدند و در آنجا حبس نمودند» ۱۳۰۳ (هـ. ق)

ـ «دیگر آنکه از قرار مذکور جناب آصف‌الدوله حاکم خراسان یکنفر مقصر را می‌خواستند بگیرند فرار کرده میرود در صحن حضرت امام رضا (ع) بست می‌نشیند ـ او را از صحن به‌زور کشیده می‌برند. اهل خراسان اجماع کرده می‌ریزند دور خانه آصف‌الدوله که او را بکشند و تلگراف به‌حضور اعلیحضرت اقدس همایونی می‌نمایند. چون شورش خراسان به‌عرض همایون می‌رسد فوراً آصف‌الدوله را احضار می‌نمایند. هنوز شورش خراسان خاموش نشده.» ۱۳۰۳ (هـ. ق).

ـ «دیگر آنکه دو برادر برسر پنج قران نزاع می‌کنند. برادر بزرگتر برادر کوچکتر را با کارد هفت زخم می‌زند فوراً کشته میشود. برادر قاتل فرار کرده در شاه‌چراغ ببست رفته، حکومت هم خیال دارد اگر مادرش راضی شود قاتل را هم بکشند.» ۱۳۰۶ (هـ. ق).

۱۰ـ در حاشیهٔ نقش انگلیس در ایران:

تحکیم پایه‌های نفوذ و دخالت روزافزون انگلیس در امور داخلی ایران با «استفاده از دستاویز»: تحت‌الحمایگی ـ «کاپیتولاسیون و رونق بازار بست‌نشینی.» (در دوران قاجار)[۱۰]

«در سال ۱۸۶۰ میلادی چارلز الیسون وزیر مختار انگلستان بایران آمد. او وزارت خارجه ایران را قانع نمود که بجای چادرهائی که اقامتگاه ییلاقی اعضاء سفارت در قلهك (شمال تهران) بود ساختمانهائی بنا کند. در ضمن زمینی هم در مجاورت زمین محل نمایندگی برای خویش خریداری کرد و به معشوقه ارمنی خویش هدیه نمود که بعداً به دخترش ویکتوریا که تابعیت روسی داشت و بوسیله نمایندگی روسیه حمایت میشد رسید. مسئولان ایرانی از دخالت در امور دهکده که محل ساختمانهای زیبا و گستردهٔ اعضای سفارت‌خانه بود منع شده و اهالی آن نیز

۱۰ـ نقل و اقتباس از کتاب: نقش انگلیس در ایران. نوشته: دنیس رایت (سفیر سابق انگلیس در ایران). ترجمه: آقای فرامرز فرامرزی.

از حمایت انگلستان برخوردار بودند. از خدمت نظام و پرداخت مالیات سالیانه معاف بودند و کدخدای دهکده را وزیر مختار انگلیس تعیین میکرد. خارجیان دیگر حتی برای برافراشتن پرچم خود باید قبلا از سفارت انگلیس اجازه میگرفتند!

روسها در منطقه زرگنده امتیازات مشابهی داشتند که در سال ۱۹۲۲ از آن صرفنظر کردند و انگلیسی‌ها هم با ناراحتی در سال ۱۹۲۹ از این امتیازات چشم‌پوشیدند.

یکی از جمله عوامل اصطکاك فی‌مابین ایران و انگلیس حمایتی بود که دولت بریتانیا از پاره‌ای از ایرانی‌ها میکرد و یا به‌گروهی از آنها اجازه می‌داد که در محوطه سفارت یا کنسول‌گری‌ها بست بنشینند.

عهدنامه ترکمانچای همانگونه که قبلا اشاره شد به روس‌ها امتیازاتی بیشتر درباره اتباع روسیه و دیگران ازجمله ایرانیان تحت حمایت می‌داد. امتیاز مشابهی نیز به‌بریتانیا و سایر کشورهائی که با ایران عهدنامه‌های (حسن مودت و حسن معامله) داشتند داده شد.

این حق کاپیتولاسیون شامل آنهائی که تحت‌حمایت بریتانیا بودند می‌شد و براساس آن در محکمه‌های خاص محاکمه شده و درصورت ضرورت از حمایت دیپلماتیك یا کنسولی برخوردار میشدند. علاوه براین براساس فرمان ۱۸۴۰ شاه، این اجازه داده شد که:

«تمام کارمندان و تابعین نمایندگی‌بریتانیا چه‌ایرانی باشند یا بومی کشورهای دیگر از امنیت و حمایت برخوردار بوده و نباید بدون اطلاع وزیرمختار انگلیس مجازات شوند.».

درگیری سخت «چارلزموری» وزیر مختار انگلیس با مقامات ایرانی ناشی از قضاوت نابخردانه‌اش در مورد «میرزا هاشم‌خان‌میرزای سفارت‌خانه.» و همسرش ناشی از حمایت از این دونفر روستائی است که بعداً به‌تفصیل از آن سخن بمیان خواهیم آورد.

ماجرای «میرعلی‌نقی‌خان» که یکی از اشخاص محرم و قابل سفارت بود نیز از همین مقوله است که موجب درگیری فراوان گشت. او ادعا میکرد که در زمان جنگ ایران و انگلیس در سال

۱۸۵۶ میلادی معادل پنجاه‌هزار لیره از اموال او بسرقت رفته است.

سفارت گرچه در مورد حق خود شك داشت ولی تصمیم گرفت که به‌حمایت خود از این شخص‌ایرانی ادامه‌دهد. تقاضای انگلیس برای جبران خسارت و پرداخت غرامت با مخالفت دولت ایران روبرو شد و این کشمکش مدت ۶ سال ادامه یافت تا با تقاضای خصوصی «ایست‌ویك» وزیرمختار وقت بریتانیا از شاه خاتمه یافت.

«کنت دوگوبینو Count de Gobineau.» دیپلمات فرانسوی که در زمان جنگ ایران و انگلیس حمایت از منافع بریتانیا را به‌عهده گرفت از مشکلاتی که توسط ده دوازده نفر ایرانی تحت‌الحمایه انگلیس برایش بوجود آورده بودند شکایت کرده است.

بسیاری از اشخاص ایرانی‌الاصل بدلیل اینکه در هند متولد شده‌اند (آن زمان هند تحت حاکمیت انگلیس بود) خواستار حمایت بریتانیا بودند و دولت ایران بارها با این امر مخالفت میکرد. یکی از نمونه‌های جالب مسئله «حاجی‌عبدالکریم» میباشد:

او بعد از اقامت در ایران ثروتی بهم زده و در سال ۱۸۴۹ به‌همین بهانه ـ تحت‌الحمایه انگلیس شده بود. ایرانی‌ها اعتراض کردند و مدعی شدند که او در قندهار متولد شده و بخاطر ازدواج با وابستگان شاه فامیل شده و مبلغ هنگفتی بعنوان مستمری از دولت ایران دریافت میکند.

بهرحال اختلاف دولتین ایران و انگلیس برسر این ماجرا و حمایت انگلیس از این مرد تا آنجا کشیدکه درسال ۱۸۵۳ «تیلور تومسون» پرچم انگلیس را پائین کشید و روابط دیپلماتیك دو کشور بحالت تعلیق درآمد. ولی سه هفته بعد دولت ایران بناچار با تحت‌الحمایگی حاجی موافقت کرد!

براساس فصول معاهده سال ۱۸۵۷ پاریس. دولت انگلیس برحق خود نسبت به‌حمایت از هریك از اتباع ایران حتی اگر در خدمت حقیقی سفارت یا کنسول‌گری انگلیس هم نباشند تأکید کرد!!!

روی این اصل افرادی برای دست‌یابی به‌تحت‌الحمایگی چنین

تقاضائی را میکردند و از طرف سفارت ابلاغی باین مقدمه بآنها خطاب می‌شد و تحت حمایت و پناه دولت انگلیس قرار میگرفتند:
«تا آن زمان که عالیجناب رفتاری وفادارانه بـه اعلیحضرت شاه دارند...»

افرادی چون ظل‌السلطان یکی از خـوانین بختیاری و شیخ محمره از این حمایت رسمی برخوردار بودند. و این غیـر از افرادی بود که بمناسبت‌های سیاسی و شغلی و سروکار مستقیم با سفارت تحت‌الحمایه انگلیس بودند.

نوعی دیگر از افراد تحت‌الحمایه مواردی بود ناشی از رقابت روس و انگلیس که ایران صحنه رقابت‌های شدید آنها بود و هر زمان که احساس میکردند منافعشان در خطر افتاده است کوشش میکردند که هرچه بیشتر از حکام ایالات و غیره با آنها روابط دوستانه داشته باشند.

گاه نیز اقلیت‌های مـذهبی ایران ــ زرتشتی ــ یهـودی ــ نسطوری ــ ارمنی ــ بهائی از سفارت یا کنسول‌گـری بریتانیا تقاضای حمایت میکردند ــ گاهی نیز انگلیسی‌ها که مدعی حمایت از وجدان جهانی بودند(!) با وجود عواقب آن در امـور اتباع ایرانی دخالت میکردند.

حمایت سفارت بریتانیا در سال ۱۸۸۲ باعث شد که مالیات جزیه پارسیان (زرتشتی‌ها) لغو شود. و بطور کلی در آن زمـان زردشتی‌ها تحت‌الحمایه انگلیس بودند.

کمك بریتانیا به یهودیان مشکل بود ولی آنچه را ممکن بود انگلیس انجام داد.

در سال ۱۸۷۳ در موقع سفر ناصرالدین‌شاه به لندن وزارت خارجه بریتانیا ترتیب ملاقات «سرموسی» و گروهی از هیئت مدیره جمعیت یهودیان را با شاه داد و شاه قول داد که نسبت به یهودیان ایران رفتار بهتری در پیش گرفته شود. در سال ۱۸۹۶ براساس دستور وزارت خارجه وزیر مختار انگلیس موفق شد با مداخله خود جلو مسلمان شدن حدود ۳۰ درصد از یهودیان فارس را بگیرد.

حمایت انگلیس از گروه زیادی از ارامنه آذربایجان و صدور

فرمان ولیعهد مبنی بر برسمیت شناختن تحت‌الحمایگی این گروه از این جمله است. و چون روس‌ها ارامنه را تحت‌الحمایه خویش می‌دانستند این خود یکی از عوامل اختلاف و کشمکش این دو کشور در ایران بود.

در این زمان بست‌نشستن در مساجد ـ معابد و اصطبل سلطنتی یکی از عادات قدیمی ایرانی‌ها بشمار میرفت.

در طول قرن نوزدهم سفارت‌خانه‌ها و قنسول‌گری‌های خارجی نیز محلی برای بست‌نشستن حتی برای آن گروه که تحت‌الحمایه نبودند درآمد، چه در آن‌جا بدون واهمه از مداخله متعرضین پناه می‌گرفتند و ایستگاه‌های خط تلگراف هند و اروپا نیز از آنجا که منسوب به‌انگلیس‌ها بود به‌محلی برای بست‌نشستن ایرانی‌ها تبدیل شد.

مسئولان ایرانی شکایت داشتند «شیل» که اولین نماینده بریتانیا بود محل سفارت را بصورت مأمن و پناه‌گاه برای اشخاص خطرناك و حادثه‌جو درآورده است.

ازسال ۱۸۲۷ بخاطر پناهندگی گروهی از اتباع ایران به نمایندگی بریتانیا مقیم بوشهر اختلافاتی میان دو کشور بروز کرد. بنظر میرسد که بریتانیا تصمیم گرفت که نباید مانع از اجرای سنت بست‌نشینی گردد، گرچه این مسئله مشکلاتی با مقامات ایرانی بوجود میآورد. مشکلات بطورکلی‌غیرقابل اجتناب بود چه بیشتر اوقات بست‌نشینان از تعقیب مقامات ایرانی فرار میکردند. نه‌وزارت‌خارجه و نه‌سفارت‌بریتانیا ازمسئله بست‌نشینی راضی نبودند از این‌رو کوشش میکردند ایرانیان را به عدم پناهندگی به‌سفارت بریتانیا تشویق کنند.

«مستر استیونس» کنسول بریتانیا در تبریز از آنجا که بر هرکس که مایل بود پناهندگی میداد روابط تیره‌ای با مقامات ایرانی داشت از اینرو «شیل» وزیرمختار انگلیس در ایران‌درسال ۱۸۵۲ در نامه‌ای باو چنین یادآوری میکند: «بعنوان یك قاعده کلی تنها در زمان خطر واقعی که زندگی یك انسان را تهدید میکند و بخاطر تهمت نابجا پناهندگی باید داده شود. همانطور که قبلا به‌شما تذکر داده‌ام این نوع عمل تجاوز به استقلال ایران

میباشد.»

یکسال بعد وزارت خارجه‌انگلیس به شیل اطلاع داد که کنسول‌ها را از دادن پناهندگی منع کند بشرط آنکه روس‌ها نیز چنین کنند. ولی چندماه بعد تغییر سیاست داده و اعلام کردند که تا جایگزینی سیستم حکومتی بهتر در ایران به‌دادن پناهندگی به‌ایرانیان ادامه خواهند داد.

از آنجا که روس‌ها علاقه‌ای به‌تحرك نداشتند و سیستم حکومتی بدتر از پیش‌شد بریتانیا «امتیاز بست‌نشینی» را از دست نداد چه اگر به‌تنهائی این کار را میکرد پرستیژ خود را درمیان ایرانیان از دست‌میداد اگرچه این مسئله باعث برخورد با ایرانیان میشد.

از زمان «شیل» به بعد محل سفارت‌خانه بریتانیا در تهران و قلهك اغلب جائی برای بست نشینان بود که خود ترتیب غذا و خوراك مورد نیاز را می‌دادند. گروهی تنها چند روز می‌ماندند و گروهی‌دیگر برای‌چندماه. بعدها در ــ قم ــ یزد ــ کرمان وسایر نقاط بست‌نشین‌ها به‌ایستگاه‌های تلگراف تحت اداره انگلیس پناه می‌بردند. زمانی بخاطر مسائل مذهبی و گاهی برای مخالفت با یك اقدام دولتی که آن را غیرعادلانه تلقی میکردند و زمانی برای فرار از قانون.

دو بست‌نشینی بزرگ در اوائل‌قرن بیستم درتبریز و تهران صورت گرفت و با انقلاب مشروطه که رهبرانش از انگلستان خواهان حمایت بودند رابطه داشت.

در سال ۱۹۰۵ در حدود سیصد مشروطه‌طلب در باغ کنسول‌گری بریتانیا در تبریز بمدت‌یکهفته بست‌نشستند. یکسال بعد بین ۱۲ تا ۱۶ هزار ایرانی از همهٔ طبقات بمدت سه هفته از ۱۵ ژوئیه تا ۵ اوت در باغ سفارت بریتانیا در تهران بست نشستند. در نتیجه این عمل بازار بسته شد و تهران بصورت تعطیل درآمد و شاه در ۱۵ اوت ۱۹۰۶ فرمان مشهور مشروطه را صادر کرد و بدین ترتیب مردم صاحب قانون اساسی و مجلس شدند.

انگلیسی‌ها بخاطر این بست‌نشینی اعتبار زیادی بدست

آوردند. گرچه آنها با ناراحتی اجازه انجام آن را داده بودند ولی تمام اعتبار بدست‌آمده در میان ملی‌گرایان و لیبرال‌ها، سال بعد بخاطر انعقاد پیمان روس و انگلیس از دست رفت. و در سال ۱۹۰۸ که شاه مرتجع جدید محمدعلی‌شاه خواست عقربه ساعت را به‌عقب بازگرداند، سی نفر از آنها ازجمله تقی‌زاده به‌سفارت بریتانیا پناه بردند. قزاق‌های شاه تحت فرماندهی افسر روسی نه‌تنها مجلس را بمباران کردند بلکه در کوششی برای شکست بست‌نشینی سفارت انگلیس را محاصره و تهدید به بمباران نمودند. سفارت بریتانیا، سرکنسول‌گری‌های آن و ایستگاه‌های تلگراف با وجود کوشش مقامات ایرانی و انگلیسی همچنان بصورت محلی برای بست ایرانیان، آنهائی که بدنبال آن بودند واجازه ورود می‌یافتند، تا پایان‌دوران قاجاریه باقی‌ماند.» این بود نقش و نفوذ انگلیس در رابطه با بست‌نشینی در ایران از زبان دنیس رایت.

بی‌مناسبت نیست در اینجا و قبل از ادامه بقیه موارد و عوامل نفوذ و دخالت انگلیس در امور ایران از زبان سایر مقامات و نویسندگان و دیپلمات‌ها درخصوص‌مسائل‌مربوط به بست‌نشینی و تحت‌الحمایگی و رونق پناهندگی، برای روشن شدن بیشتر ذهن خوانندگان اشاره‌ای به‌سابقه و سرآغاز روابط سیاسی ایران و انگلیس قبل از دوره قاجاریه بنمائیم تا مقدمتاً شروع و روند پیشرفت سیاست انگلیس در ایران بهتر نمایانده شود:

آغاز روابط سیاسی ایران و انگلیس را باید به‌اوائل قرن نوزدهم مربوط دانست. نخستین فرستاده رسمی انگلیس به‌ایران «سر هارفورد جونز» بوده است که بسال ۱۸۰۹ میلادی به ایران آمد، و فرستاده ایران به لندن برای نخستین‌بار میرزا شفیع‌خان نامی بوده‌است. البته قبل‌از این‌تاریخ درسال ۱۲۹۰ میلادی‌نماینده «ادوارد اول» بدربار «ارغون» پادشاه مغول و پس از آن در سال ۱۵۶۱ «آنتونی‌جنگیسون» بدربارشاه‌طهماسب‌اول و درسال۱۵۶۷ میلادی دو نفر بازرگان انگلیسی مجدداً بدربار شاه‌طهماسب اول جهت توسعه روابط بازرگانی رسیده‌اند.

در سال ۱۵۹۸ میلادی برادران «شرلی» که آنها را پیشقراولان استعمار انگلیس در ایران نامیده‌اند در زمان شاه‌عباس صفوی بایران آمدند و نفوذ بسیار زیادی در نزد او پیدا کردند.

در سال ۱۶۳۰ چارلز اول پادشاه انگلیس پسرعموی خود «ویلیام دنبیك» را بعنوان سفیر بدربار شاه‌صفی جانشین شاه‌عباس فرستاد.

در سال ۱۷۶۳ مقارن سلطنت کریم‌خان زند «ویلیام آندرو پرایس» نماینده سیاسی انگلیس در خلیج فارس در رأس هیئتی وارد شیراز شد.

بالاخره پس از مرگ آغامحمدخان قاجار سرسلسله قاجاریه، آغاز سلطنت فتحعلیشاه را می‌توان شروع نفوذ استعمارگرانه انگلیس در ایران دانست که در تمام دوران پنج پادشاه دیگر قاجار و پس از آن ادامه یافت و صحنه‌ها و حوادث بسیاری در رابطه با موضوع مورد بحث اتفاق افتاد که شمه‌ای از آن را از زبان «دنیس‌رایت» سفیر سابق انگلیس خواندیم و بازهم به فرازهائی در همین زمینه خواهیم پرداخت:

۱۰ـ۱ـ بست‌نشینان ـ پناهندگان و تحت‌الحمایه‌های بنام انگلیس در ایران[۱۱]

مقدمه:

پایان جنگ‌های ده‌ساله ایران و روس و شکست ایران و جدائی قسمت بزرگی ازکشورمان سبب‌گردید تا دخالت‌نمایندگان سیاسی خارجی در امور داخلی ایران وحتی نفوذ آنها در میان خانواده‌ها افزایش یابد.

توسعه نفوذ خارجیان سبب شد تا عده‌ای از اتباع ایران برای فرار از مجازات یا رهائی از زندان و قتل و جلوگیری از تاراج

۱۱ـ نقل و اقتباس و تلخیص از کتاب: حقوق‌بگیران انگلیس در ایران. نوشته: اسمعیل رائین.

اموال و دارائی خود به سفارت‌خانه‌های خارجی پناه ببرند و خود را تحت‌الحمایه آنها قرار دهند.

این مرحله یعنی تحت‌الحمایگی و ادعای تابعیت بیگانه مرحله‌ای فراتر از تحصن و بست‌نشینی موقتی بود که بسیار اتفاق می‌افتاد (چه در جوار اماکن مقدسه و چه بعدها در سایه دول بیگانه).

باری، موضوع مسافرت و مهاجرت آنگونه که امروزه میسر است برای افراد به‌خارج و پناهندگی و تابعیت نزد آنها فراهم و میسر نبود و لذا افراد گنه‌کار برای فرار از چنگ عدالت و مجازات و یا امکان ادامه خیانت و مصونیت از هرگونه تعرض و تعقیب و حفظ جان و مال خود به بست امن بیگانه پناه می‌برده و چه‌بسا که رسماً تحت‌الحمایه آنان قرار میگرفتند که شواهد آن در تاریخ کشور ما بخصوص در دوره قاجاریه کم نبوده است و یکی از جمله اهم علل و عوامل رونق بازار بست‌نشینی و پناهندگی نیز همین امر بوده است؛ بگونه‌ای که سفارت‌خانه‌ها و کنسول‌گری‌های خارجی باسوء استفاده ازعنوان مصونیت‌سیاسی خویش، سفارت‌خانه وکنسول‌خانه وحتی‌اصطبل‌ها و زیرلوای‌پرچم‌خودشان را محل‌هائی برای تحصن یا بست‌نشستن قرار دادند و متعاقب آن صدور تذکره‌های‌حمایتی برای سرسپردگان‌خویش‌را آغاز نمودند.

هرچه دوران ضعف و عدم لیاقت صدراعظم‌ها ـ اولیاء دولت و شاهان بیشتر میشد بهمان‌نسبت میزان‌دخالت‌مأموران دیپلماسی و رواج بازار «بست‌نشینی»، «تحت‌الحمایگی» و «پناهندگی» در جوارآنها بیشتر میگردید. تا جائی‌که بتدریج‌اهمیت سفارتخانه‌ها و عوامل‌بسته بآن‌ها از امامزاده‌ها ـ شاه‌چراغ‌ها ـ مساجد و تکایا بیشتر شد!

پناهندگی ایرانیان بسفارت انگلیس درتهران وحمایت سفرا و دولت انگلیس از آنها آنطور که خواهیم دید ازجمله مسائل مهم و حساسی بود که بارها در دوران قاجاریه مشکلات فراوان و پیچیده سیاسی برای شاه و دولت‌های وقت بوجود آورد.

در بسیاری موارد پناهنده شدن شاهزادگان قاجاری به دولت انگلستان یا بست‌نشستن در سفارت مثل سلاحی کارساز و مخرب

برای پیش‌بردن مقاصد شوم استعماری و منافع نامشروع بوسیله انگلیس‌ها بکار میرفته است. یا وسیله‌ای بمنظور ارعـاب دولت ایران و گرفتن امتیازات نکبت‌بار مؤثر قرار میگرفته.

در این بخش به‌پاره‌ای از این موارد و نخبه سرسپردگان و تحت‌الحمایگان انگلیسی که ظاهراً ایرانی و ایرانی‌زاده و عملا در این آب و خاك و غالباً مصدر امور مهمه و حساس مملکتی بوده ولی رسماًافتخار تابعیت و تحت‌الحمایگی بیگانه را یدك‌میکشیدند و علناً به‌خیانت و دشمنی با ایران و ایرانی اشتغال داشتند می‌پردازیم و می‌بینیم که چه سرنوشت‌های شومی را برای این ملت رقم زدند و چه اثرات و عواقب نکبت‌بار و ذلت‌آفرینی را تحمیل نمودند.

ضمناً در این میان نیز با نام نمایندگان سیاسی انگلیس در ایران برخورد می‌کنیم که سخت در تـرویج کار بست‌نشینی و تحت‌الحمایگی ایرانیان و تابعیت‌های‌خلق‌الساعه آنان‌کوشا بودند. در رأس این عده کلنل شیل ــ استیونس ــ موری و تامسن قرار داشتند. حمایت‌ها و دخالت‌های زیاد و مکرر این حضرات بحدی بود کـه حتی میرزاآقاخان نوری صدراعظم و مـرد شماره یك سرسپرده و نوکر انگلیس‌ها بستوه آمده ضمن نامه ۲۹/ شعبان ۱۲۷۳ اشاراتی در این مقوله دارد تا آنجا که میگوید: «... اشرار ایرانی را حمایت‌کرده وخانه‌های‌خود را بست قرار می‌دادند...»

در فصل یازدهم معاهده ننگین پاریس می‌خـوانیم: «دولت ایران تعهد می‌کند که ظرف سه مـاه بعد از مـراجعت سفارت انگلیس به‌تهران مأموری معین نماید که باتفاق مأموری که دولت انگلیس معین می‌کند بدعاوی نقدینه رعایای انگلیس بـردولت ایران رسیدگی کرده و قطعی نمایند. و ظرف حداکثر یکسال از تاریخ صدور حکم تأدیه نمایند. هر تبعه ایرانی یا رعایای سایر دول که تا زمان حرکت سفارت انگلیس از تهران تحت‌الحمایـه انگلیس بوده و از آن ببعد آن را ترك ننموده‌اند دعاوی و ادعائی بردولت علیه داشته باشند (منظور دولت ایران است) مأمورین مزبور بآن هم رسیدگی کرده رأی خواهند داد.». آری اجـانب اینگونه از مزدوران و جیره‌خواران خود بعنوان تحت‌الحمایگی

پشتیبانی و حمایت می‌کردند و این وسیله سالها چون شمشیر داموکلس بر بالای سر شاه و صدراعظم‌ها مایهٔ ترس و فشار برآنها و بکرسی‌نشستن ادعاهای واهی آنان و سرسپردگانشان و بالاخره توسعه نفوذ و سلطه روزافزون بیگانگان برجان و مال این ملت بوده است که به‌پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم به‌نقل از همان منبع اخیرالذکر:

الف ـ میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی:

پسر محمدعلی (یکی از منشیان حکومت نادرشاه افشار) و مادرش خواهر حاجی‌ابراهیم کلانتر شیرازی سرآمد جیره‌خواران انگلیس‌ها در ایران بود.

فتحعلیشاه در اوان سلطنتش او را که حاکم شوشتر بود اسیر و بطهران آورد و قصد داشت که مقتولش سازد اما دست تقدیر از آستین «وساطت» و «شفاعت» برآمد و بوسیله عده‌ای از درباریان از مرگ نجات یافت و به‌شیراز تبعید گردید و با کمك انگلیسیها از راه بصره به‌هند رفت و در بمبئی اقامت گزید. در سال ۱۲۲۳ (هـ. ق) = ۱۸۰۸ میلادی بازهم «وساطت» صدراصفهانی سبب گردید که مورد عفو قرار بگیرد و از هند به ایران آمد و سال بعد بعنوان‌ایلچی مخصوص باتفاق «جیمزموریه» منشی‌سفارت‌انگلیس راهی لندن شد و در آنجا به لژ فراماسونری راه یافت و از او پذیرائی شایانی شد و بلقب عالیجناب ملقب گردید و مهماندار خصوصی او «سر گور اوزلی» یعنی شخصی که از همان زمان به عنوان سفیر پادشاهی انگلیس برگزیده شده بود تعیین گردید.

او در دربار ایران‌بکمك «اوزلی» نفوذ فراوان‌یافت و عده‌ای از درباریان را نیز بدام فراماسونی انداخت. از ناحیه انگلیس مقرری و مستمری ماهیانه دریافت‌می‌نمود و رسماً بعنوان‌جاسوس خیانت‌پیشه‌ای درآمد و مدت ۳۵ سال خدمتگذار صدیق انگلستان بود. معاهده شوم انگلستان‌وانتزاع۱۷شهرقفقاز از ایران‌بروسیه از شاهکارهای این مرد بکمك انگلیس‌ها بود و پس از آن‌شاهکاری دیگر بنام قرارداد ترکمانچای!

ازسال۱۲۹۳ (هـ. ق) = (۱۸۲۳ ـ م) فتحعلیشاه اورا بعنوان وزیر خارجه انتخاب کرد و تا ۱۲۵۰ هـ. که فتحعلیشاه درگذشت در این‌سمت باقی‌بود و پس‌ازآن چون از علیشاه ظل‌السلطان برای رسیدن بسلطنت طرفداری میکرد همینکه محمدشاه به‌سلطنت‌رسید و میرزاابوالقاسم قائمقام بصدارت منصوب شد او یعنی میرزا ـ حسن‌خان از وحشتی که از صدراعظم داشت بحضرت عبدالعظیم پناهنده شد و تا قائم‌مقام زنده بود جرأت نکرد از بست بیرون بیاید.

پس از قائم‌مقام حاجی‌میرزا آغاسی صدراعظم شد و به میرزا تأمین داد و بار دیگر به‌سمت وزیر خارجه منصوب شد و تا سال ۱۲۶۲ (هـ. ق) زندگی ننگبارش پایان پذیرفت.

بـ اللهیارخان آصف‌الدوله‌دولو:

پسر محمدخان بیگلربیگی خود و تمام افراد خانواده‌اش از نوکران سرسپرده و تحت‌الحمایه دولت انگلستان بودند. او از زمان فتحعلی‌شاه به‌بعد همواره مصدر مقامات مهم بود. در زمان «کلنل‌شیل» سالارپسر آصف‌الدوله یاغی شد اما امیرکبیر توانست فتنه او را سرکوب نماید.

وقتی شیل بشکست قطعی سالار پی‌برد به‌معیت «پرنس دالگورکی» سفیر روس در ایران پیشنهاد کرد که با وساطت آن دو بین امیر و سالار موافقت و صلح ایجاد شود. پاسخ رد امیرکبیر به‌شیل بسیار جالب و خواندنی است:

«فعلا این اقدام منافی مقام و حیثیت دولت ایران میباشد... اگر در این اقدام بیست‌هزار قشون ما تلف گردد بمراتب بهتر است که این شهر بوسیله دخالت‌های اجانب سر تمکین فرود آورده و تسلیم شود.»

پ ـ پسران فرمانفرما:

حسینعلی‌میرزا فرمانفرما که باتکاء و پشتیبانی

انگلیس‌ها در فارس حکومت میکرد نه‌تنها مالیات عقب‌افتاده چندین‌ساله را نمی‌پرداخت بلکه عملا این خطه از کشور را از حکومت مرکزی جدا ساخته بود و بطور مستقل آن را اداره میکرد و بهمین سبب در وصیت‌نامه خویش‌خطاب بفرزندش آنها را رسماً تحت‌الحمایه انگلیس‌ها قرار داد و دستور تجهیز قشون و لشکر در بندر بوشهر و عقد قرارداد مستحکم با دولت انگلیس برای حمایت و تقویت هرچه بیشتر برعلیه دولت مرکزی داد.

البته حسینعلی‌میرزا و سایر مدعیان سلطنت پس‌از فتحعلیشاه با سیاست و کیاست قائم‌مقام قلع و قمع شدند.

پسران فرمانفرما به‌یاری کنسول انگلیس مقیم شیراز از راه بوشهر و بصره از کشور خارج و به‌بغداد اعزام شدند و سپس راهی انگلستان گردیدند.

شاهزادگان فراری که از جور شاه ایران بدولت انگلیس پناهنده شده بودند نامه‌ای به پادشاه انگلستان و لردپالمرستون نخست‌وزیر وقت انگلیس‌نوشته تقاضای‌پناهندگی‌سیاسی نمودند. دولت انگلیس بلافاصله تقاضای‌پناهندگی آنان را قبول و یکدسته از مأموران دولتی را باستقبالشان روانه ساخت و مقرری ماهیانه برای هرکدام تعیین و پرداخت می‌نمود.

ازجمله نقاط دیدنی که به‌شاهزادگان‌نشان داده شد سازمان فراماسونری شهر لندن بود. رضاقلی‌میرزا در این‌باره می‌نویسد: «یوم پنجشنبه غره ربیع‌الثانی ۱۲۵۳ اینجانب و اخوان میرزا ابراهیم شیرازی و خواجه‌اسعد ترجمان سه‌ساعت به‌غروب مانده بجمع فرمیسیان درآمدیم تا چهار ساعت از شب گذشته در آن محفل بوده از اسرار وعلوم آن‌فن‌شریف بابهره‌گشته... حمدخدای را که آنچه بایست از اسرار فرامیسن حالی گردید...!».

ت ـ میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله):

دربین زمامداران بدنام قاجاریه میرزا آقاخان نوری ازهمه رسواتراست. اودر دوران‌سلطنت‌محمدشاه‌وزیرجنگ‌بوداز اواسط

سلطنت محمدشاه انگلیس در ایران دست بکار برقرار کردن روابطی با عده‌ای از درباریان و دولتیان برای نفوذ بیشتر شد و در این راه بسیار موفق گردید.

ازجمله عوامل سرسپرده‌ای که در مدت کوتاهی جزء عمال انگلیس‌ها در ایران درآمد و حتی تابعیت انگلستان را پذیرفت و در زیر چتر حمایت و پناهندگی انگلیسها بهرگونه خیانتی دست زد میرزا آقاخان نوری بود.

بعلاوه او واسطه ارتباط سایرین را با سفارت انگلیس فراهم میساخت ـ ازجمله ایجاد روابط محرمانه سفارت با مهد علیا (نواب) مادر ناصرالدین‌شاه را که موجب کسب و دریافت اخبار محرمانه داخلی و رساندن آنها بسفارت انگلیس بود. و برعکس هرچه را که می‌خواست باطلاع شاه برساند و منظورهای سفارت انگلیس را عملی سازد به‌مهد علیا میگفت تا به‌شاه بگوید و تلقین کند و این رابطه در حد جاسوسی و خبرآری و خبربری محدود نبود بلکه به‌روابط نامشروع و ننگین آقاخان با مهد علیا همراه بود که بالاخره فاش شد و افتضاح برانگیخت.

در یکی از شب‌ها که میرزا آقاخان برای دادن گزارش اسرار محرمانه دولتی بسفارت انگلیس میرفت. گماشته‌های حاج‌میرزا آغاسی صدراعظم وقت او را پس از خروج از سفارت بالباس مبدل دست‌گیر و پای پیاده به‌منزل صدراعظم بردند.

حاجی دستور داد وی را در طویله حبس کنند و روز بعد او را با همان لباس مبدل در حضور امناء دولت بجرم جاسوسی بفلك بستند و بعد به‌کاشان تبعید نمودند (۱۲۶۱ هـ. ق) پس از مرگ محمدشاه و عزل‌حاجی‌میرزا آغاسی ازمقام صدارت‌میرزاآقاخان از کاشان به‌تهران آمد و از کاردار سفارت انگلیس تقاضا کرد باو اجازهٔ ورود به‌شهر دهد! ولی باوجود مخالفت و جلوگیری میرزا تقی‌خان امیرنظام که خبر آمدن او را بدون اجازه ناصرالدین‌شاه شنیده بود او بدون اعتنا به دستور صدراعظم مستقیماً بسفارت انگلیس رفت و خود را در پناه سفارت جای داد.

کاردار سفارت انگلیس وقتی از ایستادگی میرزاتقی‌خان مطلع گردید با کمك مهد علیا که با میرزا آقاخان رابطه داشت به

وساطت پرداخت و سرانجام موفق شد این نوکر مارك‌دار را با جلال و شکوه فراوان به‌قصر سلطنتی ببرند!!

بنا به‌نوشته خانم شیل همسر وزیر مختار انگلیس در ایران میرزا آقاخان از آن‌پس به‌تابعیت و حمایت رسمی دولت انگلیس درآمد و واسطه مهدعلیا و سفارت شد و هر دو سعی میکردند تا طرفداری شاه از انگلیس را زیادتر کنند.

دکتر فریدون آدمیت می‌نویسد: «میرزا آقاخان درواقع جاسوس انگلستان در دربار ناصرالدین‌شاه بود.»

وقتی کار جاسوسی و رسوائی آقاخان بالا گرفت ـ میرزا تقی‌خان درصدد برآمد که او را مجازات کند و از تهران طرد و تبعید نماید. وزیرنظام برادر میرزاآقاخان نوری درباره این تصمیم امیرکبیر می‌نویسد: «چون بلای ناگهانی میرزاتقی‌خان فراهانی که از جانب حضرت اقدس شاهنشاه روح‌العالمین فداه، مصدر امور جمهور خلایق بود، با رأی کج و طریقه لج در فکر جان و دورنمودن ما بندگان از خانمان افتاد. لابد دولت انگلیس را از آن بئس‌المرید که فعال مایرید بود مکمن‌انس و استیناس خود نموده با حالت تباه بآن پناه بردیم و از لوح خاطر خود نقش عافیت ستردیم...» و این‌بار نیز وزیر مختار انگلیس رسمی و بطور علنی بیاری میرزا آقاخان شتافت و با ارائه سند رسمی تحت‌الحمایگی و تابعیت انگلستان او را از تبعید و زندان نجات داد!

وزیر مختار طی نامه ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰ خودبه «لردپالمرستون» حمایت علنی خویش را از میرزا آقاخان چنین توجیه نموده است:

«... بعلت آنکه میرزا آقاخان آدم ناقلا و فتنه‌انگیزی است امیرنظام از او بدش میآید و هیچ بعید نیست که وقتی بدستاویزی او را توقیف و محبوس و اموالش را ضبط کند. اگر چنین امری اتفاق افتد ضربه سختی به‌مقام و شهرت سفارت انگلیس درتهران وارد خواهد آمد.

در اینصورت وظیفه خود خواهم دانست که به‌حمایت میرزا آقاخان برخیزم و مانع شوم که نسبت باو رنج و آزاری برسد. در این‌باره از هیچ اقدامی قصور نخواهم کرد.»

سرانجام دسیسه‌های مهد علیا و میرزاآقاخان نوری به‌نتیجه رسید و روز ۲۵ محرم ۱۲۶۸ (هـ. ق) میرزاتقی‌خان امیرکبیر از صدارت معزول گردید و با کمك وزیر مختار، میرزا آقاخان نوری برای صدارت درنظر گرفته شد. ولی قبل از هرچیز باید مسئله تابعیت انگلیسی او حل‌شود. از طرفی میرزا از ترس‌شاه درآینده، نمی‌خواست ترك تابعیت کند ولی بهرحال مجبور شد برای احراز مقام صدارت نامه‌ای بوزیر مختار انگلیس نوشت که مضمون آن چنین بود که چون شاه میخواهد مرا صدراعظم کند لذا استدعا دارم این بنده را از تابعیت دولت انگلیس معاف فرمائید. و کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در حاشیه عریضه او نوشت:

«افتخار تابعیت دولت انگلیس بیشتر از تاج کیان است.»!

بدنبال این امر و به‌سرکار آمدن میرزاآقاخان‌نوری کلنل‌شیل طی نامه ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱ میلادی به پالمرستون چنین می‌نویسد که صدراعظم تازه با مشکلات زیادی‌مواجه است فاقدعلم و اطلاع کافی و استقامت لازم برای اداره امور و مقابله با تجاوزات روس‌هاست و ترك تحت‌الحمایگی او بزور انجام گرفته آیا این سند اعتباری دارد؟ اما در آخر علاوه می‌کند که «بهرحال اگر او بسفارت‌خانه ما پناه جست تحت حمایت دولت انگلیس قرارخواهد گرفت.»

این بود یك بازی سرنوشت‌ساز تاریخی در کشورمان در رابطه با تحت‌الحمایگی و پناهندگی که قهرمان این بازی این‌بار میرزاآقاخان نوری بود. خیانت‌های جبران‌ناپذیر این مرد بایران و ملت ایران و خدمات شایان او به اجانب در مقابل جیره و در پرتو امنیت تحت‌الحمایگی دولت انگلیس بقدری است که از حوصله این کتاب خارج است. معاهده ننگین رجب ۱۲۷۳ (هـ. ق) در پاریس با انگلیس‌ها ــ از دست‌دادن هرات و جلوگیری از پیشرفت حسام‌السلطنه به‌هندوستان از این‌جمله است.

باری فضاحت کار او بجائی کشید که شاه مجبور به عزل او شد و باو امنیت جانی داد و به‌یزد تبعیدش کرد تا در همان‌جا وفات یافت.

ث ـ میرزا هاشم‌خان نوری اسفندیاری:

یکی ازمأموران‌مخفی‌وحقوق‌بگیر انگلیس‌درایران‌که درتاریخ روابط‌سیاسی انگلیس وایران از او نام‌برده شده میرزا هاشم‌خان نوری‌اسفندیاری‌پسرمیرزا رحیم‌خان‌همشیره‌زاده‌محمداسمعیل‌خان وکیل‌الملك کرمانی است.

این مرد که اکنون در شجره خانواده‌گیش نام ۷۴۲ زن و مرد در کرمان ـ تهران ـ مازندران و فارس دیده میشود رسوائی بزرگی ببار آورد تا جائیکه رابطه ایران و انگلیس بخاطر او و عشقبازی همسرش با سفیر انگلیس قطع شد و با حمله قوای انگلیس ببوشهر شهر هرات برای همیشه از ایران منتزع گردید.

ارتباط دائمی میرزاهاشم‌خان و پروین‌خانم (همسرش و خواهرزن ناصرالدین‌شاه) با اعضاء سفارت انگلیس بدانجا منتهی شد که سرانجام بدستور شاه قاجار او را از قشون اخراج کردند و او بظاهر به شغل منشی‌گری سفارت مشغول گردید و متعاقب آن در تابستان ۱۲۷۲ (ه.ق) او و اعضاء خانواده‌اش باتفاق اعضاء سفارت انگلیس به زرگنده (محل ییلاقی سفارت) رفتند و در چادر مخصوص زندگی خویش را آغاز کردند.

علی‌رغم خواست ناصرالدین‌شاه و دولت او نتوانستند این مرد را که اعمالش این‌چنین افتضاح آمیز بود از زیر حمایت انگلیس خارج سازند و به سر کار خویش بازگردانند و او همچنان در بست بود و پس از آن هم در پناه سفارت به‌کنسولی انگلیس در شیراز منصوب گردید.

در این ماجرا مکاتبات زیاد و تندی بین دولت ایران و سفارت رد و بدل شده و دست آخر وزیر مختار انگلیس (مستر موری) با لحنی آمرانه و اولتیماتومی سخت در حمایت از نوکر جیره‌خوار و پناهنده‌خویش ضمن نامه‌ای بدولت ایران چنین می‌نویسد که نشان‌گر نهایت ذلت و خواری حکومت وقت که خود از ایادی اجانب بوده میباشد:

۱ـ صدراعظم باید شخصاً بسفارت بیاید و معذرت بخواهد

و تمام اتهاماتی را که زده است در نزد سفرای خارجه در ایران تکذیب کند.

۲ـ مجتهدین و ملاها که به‌تحریك صدراعظم به سفیرانگلیس تهمت زده‌اند باید اظهار تأسف بکنند.

۳ـ شاه باید یکی‌از اعضاء عالیرتبه دولت‌را بسفارت بفرستد تا مطالب آخرین نامه او را تکذیب کند.

۴ـ زن میرزاهاشم که نزد برادرش بازداشت شده است باید اجازه یابد که به منزل خود باز گردد و میرزاهاشم نیز بعنوان منشی سفارت‌خانه پذیرفته شود.

و این کشمکش‌ها بین سفارت و دولت ایران برسر این امر ادامه یافت. نامه‌های گستاخانه و توهین‌آمیز سفیر انگلیس (مستر موری) به‌شاه و دولت و پاسخ آنها بالاخره منجر به قطع رابطه و آغاز لشکرکشی انگلیس به سواحل خلیج فارس و محمره و خوزستان و در پایان انعقاد قرارداد منحوس در پاریس (۱۲۶۹ هـ. ق) و جدائی همیشگی هرات و قندهار از ایران شد!!

بد نیست گوشه‌ای از یکی از نامه‌های ناصرالدین‌شاه در این مورد را عیناً بیان کنیم تا عمق وضعیت رقت‌بار و اسف‌انگیز آن زمان را که به بهانه حمایت و پناهندگی در ایران بوجود آورده بودند بیشتر درك کنیم:

«... آیا وظیفه چنان دولت بزرگی در تهران فقط اینست که هر روز لطمه جدیدی به حیثیت و اعتبار دولت ما وارد آورد؟ چون همیشه حامی متمردین و لجوج‌ها و احمق‌های خانواده ماست و این اشخاص را بدون اینکه لطمه‌ای بآنها وارد آید بطمع بالابردن مواجب و مقام بسفارت‌خانه‌ها دعوت می‌کند. حتی مایلند که این دولت را خوار و سرافکنده کنند و بطوری در امور دخالت می‌کنند که حق مهمان از حقوق صاحب‌خانه زیادتر شده است...»

ج‌ـ وکیل‌الدوله‌های انگلیس‌درفارس ـ کرمانشاهان وبنادرجنوب:

از اواسط قرن نوزدهم اغلب از ممالك خارجی در ایران

نمایندگانی داشتند که وظایف کنسولی و نمایندگی سیاسی و اقتصادی را برای آنها انجام می‌دادند. اینان که مورد وثوق و اعتماد دول خارجی بودند با داشتن تابعیت ایران بعضی دارای تذکره انگلیسی بودند.

اینان در بین مردم به«وکیل»، «وکیل شهبندر» و«وکیل‌الدوله» و از اوائل قرن بیستم به «وکیل‌السفاره» مشهور بودند. در بعضی از شهرها اینگونه نمایندگان بیشتر بکار جاسوسی و کسب و ارسال اخبار می‌پرداختند.

از این جمله خانواده نواب بودند که مدت ۲۰۰ سال حقوق‌بگیر انگلیس در ایران و هندوستان بودند و حتی تذکره انگلیسی داشتند. خانواده نواب هندی در مدت ۹۶ سال افراد سرشناس آنها در فارس و تهران بسمت (وکیل‌الدوله انگلیسی)، (منشی سفارت انگلیس)، وزارت امور خارجه و سفارت ایران در خارج را دارا بودند و در سایر بلاد مثل کرمانشاهان و بنادر جنوبی ایران نیز افراد خانواده‌هائی از این قبیل یا رسماً تبعیت‌انگلیس را داشتند و یا عملا در تحت حمایت و پناه دولت انگلیس بکارهای خطیر درخدمت به‌اجانب می‌پرداختند.

از این میان جعفر علیخان نواده محمدرضاخان بود که خود در سمت ژنرالی در قشون هند از طرف انگلیس‌ها در سرکوبی مسلمانان و هندیهای شورشی با قساوت و بی‌رحمی هزاران نفر را به هلاکت رسانید و پس از این جنایت ننگین به حرم حضرت سیدالشهداء(ع) پناهنده گردید تا طلب بخشایش و استغفار کند ولی دوباره به‌دستیاری میرزا حسنعلی طبیب شیرازی که به حال او در بست‌نشینی رقت آورده بود به شیراز رفت و مقرری ماهیانه از طرف نایب‌السلطنه هند برای او تعیین و پرداخت گردید. و او موظف بود هر سه‌ماه یکبار گزارشی از اوضاع فارس برای شرکت هند شرقی و حکمران انگلیسی هندوستان بفرستد. پس از مرگ او پسرش نیز بهمین سمت از حقوق‌بگیران و سرسپردگان انگلیسی‌ها بود و بهمین منوال پسران و فرزندان آنها از این‌راه و در پناه دولت انگلیس و جیره‌خواری او به خیانت به‌مملکت و

خدمت به اجانب ادامه میدادند و مورد وثوق و اعتماد کامل آنها بودند.

کوتاه‌سخن آنکه در کرمانشاه و بنادر جنوب نیز بهمین طریق وکیل‌الدوله‌های تحت‌الحمایه انگلیس به‌سمت‌های نمایندگی‌سیاسی و کنسولی دولت انگلستان با خدم و حشم و آلاف و اولوف بسیار زندگی میکردند و روز بروز بر ثروت وقدرت خویش می‌افزودند!

چ ـ آقاخان محلاتی:

از سیصد سال قبل تا کنون خارجیان همیشه بفرقه‌های مذهبی در ایران و خاورمیانه توجه خاصی داشتند و حمایت از آنان را از اصول سیاست خود می‌شمردند. از جمله این اقلیت‌ها تشکیل فرق مختلف «بابی» و «بهائی» و «اسماعیلیه» را می‌توان نام برد. البته در خارج از ایران یعنی در منطقه خاورمیانه نیز از این قبیل فرقه‌ها پیدا شدند که بطورکلی همه آنها از بدو تأسیس از پشتیبانی خارجیان برخوردار بوده‌اند و مقرری خاص دریافت می‌نمودند. علاوه بر انگلیس‌ها دربار سلطنتی روسیه تزاری نیز از هیچگونه کمك و جانبداری از بهائیان مضایقه نمی‌کرد.

پس از آنکه بهائیان از حمایت انگلیس برخوردار شدند نفوذ خود را بجانب آمریکا متوجه ساخته و در زیر حمایت آنان قرار گرفتند. در این میان انگلیسی‌ها هم از فرقه اسماعیلیه و خانواده پیشوایان آن جانبداری کرده و از نفوذ خانواده «آقاخان» در پیش بردن سیاست خود در آسیا و آفریقا استفاده فراوان می‌بردند.

در دوران سلطنت محمدشاه قاجار بنا به پیشنهاد قائم‌مقام آقاخان به حکومت کرمان منصوب شد. اما هنگامیکه محمدشاه به هرات لشکر کشید و مرزهای هندوستان به‌خطر افتاد، انگلیس‌ها آقاخان را تحریك به طغیان کردند ولی این قیام و طغیان چندان بطول نیانجامید زیرا فیروزمیرزا بشدت او را سرکوب کرد.

پس از مراجعت شاه از هرات، فریدون‌میرزا فرمانفرمای فارس از آقاخان وساطت کرد و او را به تهران فرستاد و در

حضرت عبدالعظیم اقامت داد.

اعتمادالسلطنه در جزء وقایع ۱۲۵۵ (هـ.ق) = (۱۸۳۹ م) در این‌باره می‌نویسد: «هم در این سال آقاخان محلاتی ابن شاه خلیل‌الله رئیس طایفه اسماعیلیه که سابقاً هم به بم متحصن شده بود اطمینان یافته بدارالخلافه آمد و درحضرت عبدالعظیم اعتکاف جست و بنابرسیادت عمامه‌سبز برسر نهاده‌بود. حاجی‌میرزاآغاسی حاجی عبدالمحمد محلاتی را بزاویه مقدسه فرستاد که آقاخان را کاملا اطمینان داده بدارالخلافه آورد. او تمکین نمود و بحضور حاجی‌میرزا آغاسی آمد و به شفاعت او عفو و مرخص شد و بخانه خود رفت و بعداً با اهل و عیال به قصد زیارت مکه معظمه به‌عتبات عالیات رفت.»

ولی او دوباره علیه حکومت مرکزی یاغی شد و بالاخره به هندوستان فرار کرد و بساط خود را در آنجا بگسترد و به بسط نفوذ انگلیسها در «سند» کمك فراوان نمود. و به مزاحمت‌های خود در مرز ایران ادامه داد و دولت انگلیس برخلاف معاهده ۱۲۲۹ (هـ.ق) فی‌مابین از استرداد او بایران استنکاف ورزید و فقط به انتقال او از بمبئی به کلکته اکتفا نمود و مقدمات دین تازه‌ای را برای او بعنوان پیشوا و رهبر آن دین فراهم کرد و تصمیم گرفتند با تمهید مقدمات لازم او را از هند با جلال و شکوه به‌ایران باز گردانند، روی این اصل کلنل شیل وزیرمختارانگلیس در ایران طی نامه‌ای به حاجی میرزاآغاسی درخواست معاودت او را به ایران میکند و متعاقباً در زمان امیرکبیر به حمایت علنی از او برمیآید.

امیرکبیر موافقت میکند که آقاخان را به عنوان «فراری‌فاسد» تحویل دهند. بالاخره بعد از قتل امیرکبیر و فرستادن هدایای زیاد برای شاه و وساطت میرزا آقاخان نوری باز هم نتوانست اجازه ورود بایران از راه بلوچستان را دریافت کند. بالاخره در همان هندوستان همه عمر بعنوان یکی از ارکان سیاست انگلیس و تحت‌الحمایه آنها بود تا مرد.

ح ـ فرهادمیرزا معتمدالدوله:

مسأله پناهنده شدن برخی از ایرانیان به سفارتخانه‌های بیگانه و حمایت دول بیگانه از آنان از مسائل مهم و حساسی است که بخصوص در طول تاریخ قاجاریه بارها مشکلات و دردسرهای فراوان و پیچیده‌ای برای دولت‌های وقت ایران فراهم ساخته و در همه‌حال این مسئله چون سلاحی مؤثر برای حفظ و تأمین‌مصالح بیگانگان بکار رفته است. چنانکه آنان گاهی در موقع مناسب از وجود این پناهندگان برای ارعاب دولت ایران استفاده کرده و زمانی با حمایت از ایشان روند وقایع را بکلی بنفع خود برگردانیده‌اند و هنگامی هم از این مسئله برای تضعیف دستگاه سلطنتی و دولتی و عقیم‌کردن تصمیمات دولت ایران بهره‌برداری نموده‌اند.

ماجرای پناهندگی حاجی‌فرهادمیرزا معتمدالدوله عموی ناصرالدین‌شاه که از شاهزادگان فاضل و معتبر قاجار بوده از این مقوله است.

از موضوع پناهنده‌شدن فرهادمیرزا در سفارت انگلیس در تاریخ‌های دوره قاجاریه ذکری بمیان نیامده و ظاهراً مورخان این دوره بخاطر اعتبار و نزدیکی او با شاه موضوع را به سکوت برگزار کرده‌اند. تنها نادرمیرزا در کتاب «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز» ضمن ترجمه شرح‌حال مختصری که از فرهادمیرزا نوشته باین موضوع چنین اشاره کرده است:

«... پس از آن او را غلطی افتاد تا بدولت انگلیس پناهید و سالها از درگاه دور مانده به حکم پادشاه به طالقان و قزوین ساکن بود و وجوه دیوانی انحای، او را مشاهره بود.» و سپس در پایان گوید: «... چون از افتادن بپای خاست از دولت خارج ببرید.»

تا به تخت نشستن ناصرالدین‌شاه پس از مرگ پدرش محمدشاه (۱۲۶۴ هـ. ق) قدرت در دست مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه بود و او قصد داشت عباس‌میرزا برادر کوچکتر

ناصرالدین‌میرزا را دستگیر و کور کند ولی چون فرهادمیرزا از قصد او آگاه شد ببهانه دیدار خواهران خود باندرون شاهی رفت و ترتیب پناهنده‌شدن عباس‌میرزا را به سفارت انگلیس داد و در اینخصوص نامه‌ای محرمانه بسفارت انگلیس فرستاد.

بطوریکه عباس‌میرزا خود نوشته است: «فی‌الفور صاحب، حکیم خود دکسون صاحب را فرستاده بهمه‌جا ابلاغ نمود که عباس‌میرزا در تحت حمایت دولت انگلیس است...» و از این نکته معلوم میشود که فرهادمیرزا در این موقع هنوز با سفارت انگلیس رابطه داشته است.

اسناد و شواهد تاریخی نشان میدهد که در خلال این ایام یعنی از ۱۲۶۴ تا ۱۲۷۶ (هـ. ق) فرهادمیرزا دوبار به سفارت انگلیس پناهنده شده و مکاتباتی که بر سر پناهنده‌شدن او میان دولت ایران و سفارت انگلیس مبادله گردیده ثابت می‌کند که موضوع بوخامت کشیده بود تا جائی که وقتی مأموران دولت ایران برای مذاکره در خصوص بازگرداندن فرهادمیرزا بسفارت‌انگلیس میروند سفیر انگلیس خطی بر روی زمین در مقابل ایشان میکشد و میگوید: «هرکس از این خط تجاوز کند او را بقتل خواهم رسانید!»

حمایت و طرفداری سفارت انگلیس از فرهادمیرزا بدانجا رسید که تبعید فرهادمیرزا را به طالقان بدستور ناصرالدین‌شاه یك نوع بی‌حرمتی به‌خود دانسته و تلافی آن را برخود واجب شمرده است! و «سر ویلیام طامسن» ضمن رد تمام استدلالات مقامات ایرانی که نامبرده یعنی فرهادمیرزا و امر او مطلبی است کاملا مربوط به مسائل داخلی کشور و با روابط خارجی بهیچوجه بستگی ندارد کار را بجائی رسانید که برای تلافی این بی‌حرمتی بر حریم سفارت فخیمه و دولت امپراطوری انگلستان خواستار شد که:

اولا ــ دو نفر را یکی از طرف دولت و یکی از طرف شخص شاه برای عذرخواهی از شارژ دافر انگلیس بسفارت بفرستند.!

ثانیاً ــ کلیه اموال و مایملك و حقوق فرهادمیرزا که دولت

ایران آن را غصب و تصاحب کرده است فوراً پس بدهند.

ثالثاً ـ بفرهادمیرزا اجازه داده شود که در تهران مقیم باشد و از همان حقوق و مزایا که سایر شاهزادگان قاجار برخوردارند استفاده کند.

با اینکه این بار دولت ایران زیر بار این امر نرفت و فرهادمیرزا خود یا به توصیه انگلیس‌ها از سفارت خارج گردید ولی چندی نگذشت که باز به بهانه کم‌شدن مقرری خود مجدداً بآن سفارت متوسل و ملتجی شد و دنباله این اختلاف و کشمکش با آمدن چارلز موری بعنوان سفیر جدید انگلیس به تهران و سماجت و پافشاری او در حمایت علنی و رسمی از نوکران سفارت از جمله فرهادمیرزا بالا گرفت و منجر به قطع روابط و حمله قوای انگلیس به بوشهر و محمره و پیشروی آنها تا خوزستان و اهواز شد و بالاخره یکی از عوامل تضعیف دولت و تحمیل عهدنامه پاریس و انتزاع افغانستان از ایران گردید!!

سفیر انگلیس رسماً فرهادمیرزا را تحت‌الحمایه خود اعلام کرد و تذکره حمایتی بدست او سپرد. و به نقل ناسخ‌التواریخ ضمن وقایع سال ۱۲۷۳ (ق) «چون مستر موری از ایران میرفت جماعتی از مردم ایران را که در ظل حمایت دولت انگلیس می‌دانست نام و نشان ایشان را جریده کرده و به موسیو قوبینو (کنت دوگوبینو) شارژ دافر دولت فرانسه فرستاد و اعلام کرد که این مردم در حمایت دولت انگلیس‌اند و بعد از سفر کردن من رعایت حال ایشان بر ذمت دولت فرانسه است. و در آن جریده نام شاهزاده فرهادمیرزا نیز رقم بود».

البته به نقل تواریخ فرهاد میرزا نامه‌ای به شارژدافر فرانسه نوشت و انصراف خود را از پناهندگی انگلیس و تبری از حمایت آن اعلام داشت و در سلك خدمتگذاران دولت ایران قرار گرفت و غائله او پایان یافت.

خ ـ عباس‌میرزا ملك‌آرا:

دومین فرزند محمدشاه و برادر کوچك ناصرالدین‌شاه که از

ترس ناصرالدین‌شاه و به‌کمك فرهادمیرزا معتمدالدوله تحت حمایت کلنل فرانت کاردار سفارت انگلیس در ایران قرار گرفت و حمایت علنی کاردار از او به‌همه رسماً اعلام شد.

پس از قتل امیرکبیر و سوءقصدی که در راه شمیران به جان ناصرالدین‌شاه شد (۱۸/شوال ۱۲۶۸) بار دیگر عباس‌میرزا تحت تعقیب و حکم قتلش صادر شد اما این بار نیز با ارسال نامه‌ای به کلنل شیل ایلچی انگلیس در تهران عباس‌میرزا اسباب استخلاص خویش را با دخالت و نفوذ ایلچی مذکور فراهم آورد و راهی عتبات‌عالیات شد. و جالب اینجاست که خود شاه و دولت و صدراعظم وقت (میرزا آقاخان نوری) نیز در این باره دست یاری و تقاضای تضمین و اطمینان را بسوی سفیر انگلیس دراز می‌کنند و درباره عباس‌میرزا میخواهند که مبادا در راه خروج از ایران اسباب زحمتی فراهم کند و بدون اذن و اجازه از عتبات بهیچ‌جای دیگر نرود! وزرای مختار روس و انگلیس هم در این رابطه هریك نامه‌ای جداگانه به‌صدراعظم نوشته واطمینان لازم را دادند و این نشانه میزان نفوذ و دخالت بیگانگان و سرسپردگی ایادی آنها در آن عصر میباشد.

د ـ سایر پناهندگان ـ متحصنین و تحت‌الحمایگان انگلیس:

تحصن خان‌بابای خوانساری
تحصن میرعلی‌نقی‌خان
تحصن حسین‌خان نظام‌الدوله
تحصن عباس‌قلی‌خان لاریجانی
تحصن کوچك‌خان

در لوای سفارت انگلستان که هرکدام ماجراهای مفصل و شنیدنی دارند. حوادث دیگری چون شکایت «آندره خیاط» علیه دولت ایران ـ نزاع صادق‌فراش‌مری وزیر مختار انگلیس با سربازان دولتی، نزاع فراش‌های مهدعلیا با فراش‌های سفارت انگلیس، عزل میرزا فضل‌الله نواب منشی سفارت انگلیس باتهام ارتباط با دولت ایران و حوادثی دیگر که در آنها مسئولان سفارت انگلیس موفق شده‌اند با پرداخت حقوق و مقرری به شاهزادگان

قاجاری و امنای دولتی که بانها متوسل شده بودند بحمایت علنی از پناهندگان بخود برآیند و از وجودشان برای ارعـاب مقامات ایرانی استفاده نمایند از این مقوله است.

همچنین افرادی چون: حاج سیف‌الدوله‌میرزا سومین فرزنـد ذکور علیشاه ظل‌السلطان که همسرش خواهر محمدشاه قاجار بود که تحت‌الحمایه انگلیس‌ها بود و همواره از جان و مال این نوکر تبعه خود در مقابل شاه و دولت مجدانه دفاع میکردند.

ذ ـ میرعلی‌نقی‌خان مذکور نیز مردی مفسده‌جو و از عهـد فتحعلیشاه منشأ فتنه و فساد بود و در دوران ناصرالدین‌شاه چـون فهمید که شاه بواسطه ارتباط پنهانیش قصد تبعید او را بـه بین‌النهرین دارد در همان روز موعود بجای خروج از تهران از منزلش مستقیماً بسفارت انگلیس رفت و خود را در پناه بیـرق انگلیس معرفی کرد. کلنل شیل طی نامه‌ای بوزارت خارجه ایران او را تبعه انگلیس و تحت‌الحمایه سفارت معرفی کرد! و بالاخره سفیر انگلیس موفق شد یکصد هزار تومان ادعای واهی و دروغ او را از دولت ایران بگیرد و حتی این فرد خیانتکار را به مقام و منصب دولتی و نشان و خلعت هم برساند!!

ر ـ حاجی عبدالکریم قندهاری:

بازرگانی بود از نواحی قندهار که در سال ۱۲۲۰ قمری از قندهار بایران آمد. کلنل‌شیل او را رسماً رعیت خـالص دولت انگلیس معرفی نمود تا او را از پرداخت مالیات معاف کند. و او نیز استشهادی تنظیم نمود تا خود را غیر ایرانی و رعیت انگلیس بخواند.

برادر دیگر او حاج عبدالرحیم نیز بهمین منوال خود را از اتباع انگلیس می‌شمرد ولی همینکه قوای انگلیس به بـوشهر و محمره حمله کرد و جنگ آغاز شد آنان برای حفظ دارائی و املاک فراوانی که داشتند نامه‌ای بصدراعظم نوشتند و تـرك تـابعیت انگلستان نموده خود را رعیت دولت علیه ایـران دانستند و از

اعمال و رفتار گذشته خود اظهار ندامت و پشیمانی کردند.

ز ـ میرزا آقای شیرازی و صمدخان رزاز در پناه و حمایت انگلیس‌ها قرار داشتند ـ خانواده شوشتری که اصل آنها از هندوستان بود و در زمان محمدشاه و ناصرالدین‌شاه در پناه سفارت انگلیس قرار داشته و موجب حوادث تأسف‌آوری برای دربار ـ دولت و مردم ایران شدند.

ژ ـ سید مصطفی‌شوشتری در زمان محمدشاه و ناصرالدین‌شاه تقاضای اضافه تیول و مقرری کرد که مورد قبول شاه واقع شد ـ اما بجای قدرشناسی نامه‌ای بوزیر مختار انگلیس نوشت و خود را تبعه و خدمتگذار دولت فخیمه معرفی کرد و تقاضا نمود برای مطالبات گذشته او اقدام شود که از طرف وزیرمختار اقدام شد.

سفارت انگلیس به سید مصطفی ـ سیدمحمد و سیدعبدالله شوشتری املاکی در قلهك برای سکونت تابستانی داد. محل‌سکونت سید محمد در مجاورت قنات سفارت قرار داشت و برسر تقسیم آب بین او و مستخدمین ایرانی و انگلیسی مقیم‌سفارت ییلاقی چندبار اختلاف روی میدهد که یکبار منجر به زدوخورد می‌شود. انگلیس‌ها بنام اینکه او تبعه‌انگلیس است‌تصمیم به‌دستگیری‌اومی‌گیرند ولی سیدمحمد خود را به خانه عزت‌الدوله خواهر ناصرالدین‌شاه میرساند و در آنجا متحصن‌می‌شود وسرانجام با وساطت عزت‌الدوله انگلیس‌ها از تعقیب او دست برمیدارند و شاه او را نماینده سیاسی ایران در حاج‌طرخان می‌کند.

سید عبدالله در پناه انگلیس‌ها بود و نام او جزء فهرست اسامی است که چارلزموری هنگام ترك ایران به کنت‌دوگوبینو وزیر مختار فرانسه جزء تحت‌الحمایه‌ها داده است که از آنها حمایت کند.[۱۲]

۱۲ـ در نگارش و تنظیم این بخش از کتاب عمدتاً از کتاب حقوق‌بگیران انگلیس در ایران نوشته اسمعیل رائین استفاده شده است.

۱۱ـ فرار حاجی از دارالخلافه[۱۳]

محمدشاه در ششم شوال ۱۲۶۴ درگذشت. وزیر عرفان‌منش او ملاعباس ایروانی معروف به «حاجی‌سلمه‌اله» که در نامه‌های رسمی گاه او را «جناب استاد الکل فی الکل سلمه‌اله‌تعالی» خطاب کرده‌اند گریخت و به حضرت عبدالعظیم بست نشست. از آنجا قصد سفر «یوروپ» داشت.

از آن زاویه مقدس به «فرزند عزیز نورچشم مکرم موسیو کلمباری» منشی سفارت بهیه فرانسه کاغذی نوشت سراپا درد دل و شکایت!:

«شما جوان هوشیار که در دوستی مثل اهالی ایران سست نیستید چرا از جماعت ایلچیان فرنگ تحقیق نکردیدکه منظورشان در باب من چیست؟ آخر من رعیت دولت فخیمه روسیه هستم... صاحب نشان و حمایل آن دولت و معروف جمیع دولت‌ها بودم. در دولت ایران نوکر و صاحب مواجب و وظیفه نبودم... رعیتی و بندگی و خدمت سلطان جدید را اختیار نکرده بودم فقط اخلاصی به سلطان مبرور داشتم و ایشان با زور التفات و مرحمت مرا نگاه داشتند. اگر سلاطین فرنگ از حضرات سفرا بپرسند که این مرد حکیم درویش غریب را که نه رعیت ایران بود و نه سرخط[۱۴] داده بود که پیوسته خدمتگذار ایران باشد چرا تفضیح کردند؟ چه جوابی می‌دهند؟ گرچه جناب وزیر مختار روس نوشت: جناب حاجی در حمایت دولت اوست اما اگر یکدفعه تغیر میکرد... جرأت داشتند خلاف کنند؟ این سبب بدنامی دولت فخیمه روسیه شد که رعیت صاحب‌نشان حمایل بزرگ او را بی‌جهت ضایع کردند. حالا محتاج نان یکشبه گردیدم و اگر دست از سرم بردارند باید بطرف یوروپ و اسلامبول قطعاً بروم»!

آری این حاجی‌میرزا آقاسی است که در نیرنگ‌های نابکارانه‌ای که به اعدام قائم‌مقام انجامید دست داشت و بر مسند

۱۳ـ نقل و اقتباس از کتاب: مقالات تاریخی ـ نوشته: فریدون آدمیت.

۱۴ـ سرخط به معنی قباله.

چنان مرد بزرگی تکیه زد و سیزده‌سال صدارت مطلق‌العنان داشت. آدمی بود بقول خودش «نه رعیت ایران بود و نه سرخط داده بود که پیوسته خدمتگذار ایران باشد.» در طریقت او که رعیت دولت فخیمه روس و صاحب نشان و حمایل از آنان بوده آن مایه «بدنامی» نیست بلکه آبروی دولت فخیمه روس بر باد رفته که «رعیت صاحب نشان حمایل بزرگ» او را رسوا ساخته‌اند.

او مبغوض جمیع مردم بود و خود به این معنی آگاه و لذا چون خبر مرگ پادشاه را شنید از قصر خویش (عباس‌آباد) به خانه‌اش در ارگ رفت و چون جان خود را در خطر کیفر و انتقام مردم می‌دید به‌سوی یافت‌آباد رفت ــ آنجا هم روی خوش ندید و رعیت یافت‌آباد در قلعه را بستند و او را راه ندادند و تیر و تفنگی بجانب او انداختند. از همه‌جا رانده ناگزیر در حضرت عبدالعظیم بستی شد!

۱۲ــ آئین بست‌نشینی

به نقل و تلخیص از کتاب:

سه‌سال در ایران[۱۵]

نویسنده در ضمن تشریح طبقات اجتماعی به شرح لوطی‌های محل در تهران و شیوه و راه و رسم آنها می‌پردازد و او که در حدود سالهای ۱۲۷۳ در ایران بوده داستانی مربوط به سرگذشت یکی از همین لوطی‌ها بنام رجب را که در زمان ناصرالدین‌شاه اتفاق افتاده است و نویسنده خود شاهد آن بوده برشته تحریر درآورده که با موضوع مورد بحث ما مربوط است بدینقرار:

«باری یك شب که رجب کاملا مست بود و از بازار عبور میکرد پلیس‌های ایرانی او را تعقیب کردند و او فرار کرد ــ ناگهان از یکی از کوچه‌های فرعی شخصی که عمامه بسر داشت

۱۵ــ نوشته: کنت دوگوبینو نویسنده و دانشمند مشهور فرانسه متولد ۱۸۱۶ میلادی. شارژ دافر فرانسه در ایران ــ ترجمه: ذبیح‌اله منصوری.

میرزا تقی‌خان امیرکبیر
شهادت ۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ قمری برابر ۲۱ دی ۱۲۳۰ شمسی

گریبایدوف ـ سفیر روس

سید جمال الدین اسد آبادی
تولد ۱۳۵۴ قمری - مرگ ۱۳۱۴ قمری

شادروان بهبهانی

شادروان طباطبایی

میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی

خارج شد و رجب در حال مستی با قمه خود فرق وی را شکافت و او را بقتل رسانید و پا بفرار گذاشت و بیکی از سفارت‌ها رفت و در اصطبل سفارت زیر شکم یکی از اسب‌ها بست نشست.

رئیس پلیس و افراد به رجب گفتند که از اصطبل سفارت خارج شود ولی او اطاعت نکرد و قمه خود را بیرون کشید و گفت هرکس بخواهد مرا بیرون ببرد او را خواهم کشت. عاقبت رئیس پلیس به لطائف‌الحیل رجب را آرام کرد و باو اطمینان داد که کسی مزاحم او نخواهد شدو رجب با اطمینان اینکه او را نخواهند کشت از زیر شکم اسب خارج گردید.

در طی محاکمه رجب باعدام محکوم شد ولی چند تن از رجال درباری که به رجب علاقمند بودند خون‌بهای مقتول را به شاه پرداختند و شاه حاضر شد که او را ببخشد بویژه آنکه مقتول شخصی بود که در تهران خانواده نداشت و کسی او را نمی‌شناخت که مدعی خصوصی بشود.

روزی که رجب‌را بطرف سبزه‌میدان می‌بردند تصور کرد که حقیقتاً میخواهند او را بکشند آنوقت پدر و مادر و اطرافیان خود را بباد فحش و لعنت گرفت و بهمین اکتفا ننمود و چون چشمش به ناصرالدین‌شاه افتاد بلند شروع به ناسزا گفتن کرد بطوریکه تمام فحش‌ها بگوش ناصرالدین‌شاه رسید و شاه متغیر شد و بجای دستور بخشایش به مأمورین اشاره کرد که کار او را بسازند و آنها هم او را بسزای اعمال خود رسانیدند.»

«ولی این مورد استثنائی است و نمیتوان آن را مآخذ کلی قرار داد و در موارد دیگر همواره میانجی‌گری اشخاص که واسطه شده‌اند تأثیر نیکو می‌بخشد و برای مثال دو نمونه دیگر ذکر می‌کنیم»:

«دولت ناصرالدین‌شاه از بازرگانان درخواست اعانه یا مالیات برای سربازان خویش نمود ــ آنها زیر بار نرفتند و برای این منظور برای کاستن از فشار دولت به مساجد و تکایا پناهنده شدند. شاه و صدراعظم که از جریان غیر منتظره این واقعه ناراضی شدند و در بعضی از شهرها مأمورین مبالغی از بعضی

گرفته بودند عین مبلغ را پس دادند و از گرفتن اعانات از بازرگانان تهران منصرف شدند و حکم رسمی دولت و امر شاه از بین رفت.»

داستان دیگر: «در تهران جوانی بود موسوم به قنبر که شغل فراشی داشت و خیلی جوان محجوب و نجیب و افتاده‌ای بود و همگان از او راضی بودند. روز سیزده‌بدر با عده‌ای از جوانان به حضرت عبدالعظیم و نقطه‌ای بنام ابن‌بابویه رفت. در ضمن بازی و شوخی قمه خود را کشید و بدون آنکه قصدی داشته باشد دوستش علی را تهدید کرد و کارد به پهلوی علی اصابت کرد و پس از چند روز معالجه مؤثر نشد و علی فوت نمود.

پدر و مادر علی با اینکه می‌دانستند قنبر عامداً این ضربت را وارد نیاورده و در حین بازی و شوخی اتفاق افتاده تقاضای اعدام قنبر و یا خون‌بهای مقتول را کردند به مبلغ دویست‌تومان.

لیکن قنبر که نمی‌خواست اعدام شود و چنین پولی را هم نداشت به حرم حضرت عبدالعظیم پناهنده شد و در آنجا بست نشست. پدر علی هم ساکن دهکده حضرت عبدالعظیم شد و سوگند یاد کرد تا وقتی که قنبر از بست خارج نشود وی از آن دهکده تکان نخواهد خورد.

یك روز ناصرالدین‌شاه و مادرش برای زیارت حضرت عبدالعظیم رفتند و شاه از اوضاع قنبر سؤال کرد، قنبر شرح‌حال خود را به عرض شاه رسانید. شاه را دل بر او سوخت و گفت اینك که علی از دنیا رفته حیف است که جوان دیگری را هم در قفای او بدنیای دیگر بفرستند. آنوقت به قنبر گفت که از بست خارج‌شود و بوی اطمینان داد که کسی متعرض او نخواهد شد.

قنبر به گفته شاه اعتماد نکرد و همچنان از عاقبت خود می‌ترسید و در بست ماند. شاه که چنین دید عصبانی شد و گفت حالا که اینطور است تو بایستی کفاره خون علی را پس بدهی و به یساولان خود گفت همین که قنبر از بست خارج شد او را به قتل برسانند و از این پس بدبختی او مضاعف شد. و لذا برای آنکه از حرم خارج نشود غذای خود را به روزی ۲ عدد خرما تقلیل داد

و آنقدر ضعیف و نحیف شد تا آنکه روزی یکی از خانم‌های متمول برای زیارت به حرم حضرت عبدالعظیم آمد و از او و احوال او جویا شد و دلش بحال او سوخت و دویست تومان خون‌بهای علی را پرداخت و از شاه هم خواهش کرد که او را ببخشد و بدین‌ترتیب او را آزاد کرد و بخانه خود برد و بخدمت خویش گماشت.»

۱۳ـ تحلیلی از آئین بست نشینی و پناهندگی به قلم خانم شیل[۱۶]

«محل ییلاقی سفارت انگلیس در قلهك جزء تیول شاه بود و شاه آن را بطور رایگان در اختیار هیئت سیاسی بریتانیا گذاشته بود (محمد شاه قاجار به سال ۱۸۳۵ میلادی). این مرحمت‌شاهانه اعتبار فراوانی برای وزیر مختار انگلستان (سرجان مك‌نیل) که قبل از (کلنل شیل) وزیر مختار انگلیس در ایران بود به ارمغان آورده و باعث افزایش شخصیت و اعتبار او گردیده بود.

بعداً در سال ۱۸۶۲ میلادی یعنی در زمان سفارت آلیسن در دوره ناصرالدین‌شاه تمام منطقه ییلاقی را شاه از صورت تیول خارج کرد و مجاناً به انگلیس‌ها بخشید. و این کار سبب شد که برای تمام سکنه‌ای که در محدوده این روستا بسر می‌بردند نوعی مصونیت و امنیت بوجود آید و آنها از مزایای بی‌شماری استفاده‌کنند: زیرا دیگر مأمورین جمع‌آوری مالیات متعرض آنها نمی‌شدند و سربازان قشون نمی‌توانستند در منازلشان جا خوش کنند و مأمورین حکومتی قادر به اجرای مقررات سربازگیری از بین آنها نبودند. این عده چون تحت حمایت بریتانیا قرار داشتند از هرگونه تعرضی نیز مصون بودند و در نتیجه این امر روستای قلهك اهمیت فراوانی کسب نمود و ارزش زمین‌های آن‌قوس‌صعودی پیمود تا جائی که عده زیادی از مردم تهران ترجیح دادند منازلی در این محدوده بنا کنند تا بتوانند از امتیازات آن بهره‌مند شوند.»

۱۶ـ نقل و اقتباس از کتاب خاطرات «لیدی شیل» (همسر وزیرمختار انگلیس کلنل شیل در زمان ناصرالدین‌شاه). ترجمه: حسین ابوترابیان.

«آداب و رسوم این مملکت بصورتی است که یادآور قرن گذشته اروپاست: نیروهای نظامی از نوکران و حقوق‌بگیران اربابان فئودال تشکیل میشد و زورگوئی‌هائی که جانشین حکومت قانون بود و همیشه حق را به جانب کسانی میداد که قدرت و نفوذشان بر دیگران می‌چربید.»

«در چنین جوامعی که در آنها قدرت قانون ضعیف و فساد تشکیلات مملکتی همه‌جا را فرا گرفته مردم مملکت محتاج روش دیگری هستند که حامی ضعفا باشد و در ضمن تابع قوانین و ضوابط مملکتی هم نباشد؛ و بهمین جهت است که پناه‌گرفتن و تحصن در حریم بقاع مذهبی بهمان گونه که در اروپای قدیم وجود داشته، در ایران هم سخت رایج است و برای فرار از ظلم و جور و سیاهکاریهای حکام مستبد دارای منافع بی‌شماری است.»

«حکومت‌ها بخاطر گسترش قدرت خود بر تمام افراد کشور، از این مسئله بهیچ‌وجه دل‌خوشی ندارند و روحانیون آن را برای حفظ نفوذ خود بر تمام مردم امری لازم می‌شمردند. و بهمین جهت است که همیشه مابین حکومت‌ها و روحانیون بر سر وجود حق پناهندگی مردم در بقاع مذهبی و مسجدها و پاسداری از حریم این‌گونه مکان‌ها کشمکش وجود داشته است.

نمونه این مبارزه خبری است که از تبریز بما رسیده و حکایت از روش‌های عجیب و غریب ملاها برای تحکیم حقوق «بست‌نشینی» و باز گرداندن اهمیت آن به دوران سابق می‌کرد. خبر این بود: گاوی در موقع بردن به کشتارگاه هنگامی که از مرکز شهر تبریز عبورش می‌دادند به زیارتگاهی پناهنده شد [بقعه صاحب‌الامر] و پس از آنکه آن را بزور بیرون کشیدند بار دوم هم این عمل را تکرار کرده و در دفعه سوم ناگهان قدرت بارگاه امامزاده ظاهر شد و سلاخی که عامل این کار بود در دم جان سپرد.»

«البته من بدرستی نمی‌دانم این معجزه چگونه اتفاق افتاد ولی خبر آن که در یك لحظه در تمام شهر شایع شده بود بطور ناگهانی باعث غلیان احساسات مسلمانان و تحریك تعصب آنان

گردید و بدنبال آن باعث شد که در عرض مدت کوتاهی معجزات متعدد دیگری از این بقعه ظهور کند: کوری بینا شد ـ لنگی شفا یافت و بیماران فراوانی سلامت خود را بدست آوردند و بدنبال آن این امامزاده اهمیت فراوانی یافت و بصورت یك پناهگاه واجب‌الاحترام و مصون از تعرض درآمد و تعصبات مردم آن‌چنان اوج گرفت که هرکس را که دست به قمار و صرف مشروبات می‌زد و یا نسبت به حریم بقعه بی‌احترامی می‌کرد فی‌المجلس از دم تیغ میگذراندند. اما حکومت در دست توانای صدراعظم امیرنظام (امیرکبیر) قرار داشت و با آنکه همه در انتظار وقوع حوادث غیرمنتظره‌ای بودند او توانست چند ماه پس از این واقعه تنی چند از آشوبگرانی را که عامل این نمایش‌های محیرالعقول بودند به‌تهران بیاورد و آنقدر تحت‌الحفظ نگهداشت تا سرانجام از آنان قول قطعی برای خودداری از انجام معجزات جدید گرفت و آنگاه آزادشان کرد.»

«محل سفارت‌خانه‌های خارجی نیز یك پناهگاه مصون از تعرض محسوب می‌شود که در داخل محدوده آن هیچ قدرتی حق ایجاد مزاحمت برای پناهندگان را ندارد.»

«بهمن‌میرزا» عموی شاه فعلی که والی آذربایجان بود نیز بهمین‌گونه در محل سفارت روسیه پناه گرفت و پس از مدتی به کمك آنها به عنوان میهمان امپراطور به روسیه عزیمت نمود، و هم اکنون در آنجا اقامت دارد.»

«اصطبل سلطنتی هم یکنوع محل پناهندگی بشمار میآمد که حتی مخالفین شاه نیز از آن استفاده می‌کنند و جز در موارد استثنائی حتی شخص شاه هم حاضر نیست این حریم را که در داخل قصر خودش قرار دارد بشکند، و کسی را که به اصطبل او پناه برده بیرون بکشد.

استفاده از اصطبل برای بست‌نشستن سابقه‌ای بسیار طولانی دارد که بدوران خیلی گذشته برمیگردد.

یك روز موقع عبور از بین درختان که اسبهای ما را بآنها بسته بودند و تقریباً محل اصطبل بحساب می‌آمد، با کمال تعجب

یك مرد موقر ایرانی را مشاهده کردم که کاملا نابینا بود و بنظر میرسید که هر دو چشمش را از حدقه بیرون آورده‌اند. این‌شخص پس از آنکه از حضور ما در کنارش مطمئن شد از جا برخاست و با صدای بلند درخواست‌کردکه او را تحت حمایت «دولت‌انگلیس» در آوریم.

من اکنون نام این مرد را که رفتار و حرکاتش در آن روز مرا بشدت تحت تأثیر قرار داده بود فراموش کرده‌ام ولی میدانم که او یکنفر خان و سرکردهٔ یکی از ایلات کرمان یا یزد بود که خود و خانواده‌اش یکی از ظالم‌ترین تبهکاران مملکت ایران بحساب می‌آمدند و شقاوت و جنایات او و پسرانش از شمار بیرون بود. کیفر آنها بصورت قتل هر دو پسرش و کور نمودن خود او انجام یافته بود. ولی با این حال هنوز هم به گردنکشی و شرارت ادامه داده و از ترس قصاص و فرار از عقوبت به اصطبل ما پناهنده شد تا در حمایت ما قرار گیرد و از شفاعت و وساطت دولت انگلیس بهره‌مند شود.

وضع ترحم‌انگیز او ما را از اقدام سریع از اخراج او که مسلماً باعث بی‌اعتباری و بدنامی سفارت‌خانه می‌شد برحذر داشت ولی به خان فرصت دادیم تا بدون آنکه امیدی به حمایت ما داشته باشد به هرصورت که صلاح میداند اقدام کند و او هم چند روز بعد در حالی که از کمك‌های ما کاملا مأیوس شده بود محل خود را ترك کرد و البته من شك ندارم که او قبل از این‌کار ابتدا با دادن رشوه به افراد مورد نظر امنیت و مصونیت خود را از نظر مجازات کاملا تأمین و آنگاه از حریم پناهندگی ما خارج گردید.»

«بست‌نشینی اشرار در محل سفارتخانه ما در شهر بکرات اتفاق می‌افتاد و چون تحویل اینگونه افراد به مراجع قضائی ممکن بود برای سفارتخانه ما بدنامی ببار آورد و ایرانی‌ها درباره این مسائل بسیار کنجکاوند و موضوع خوش‌نامی و بدنامی برایشان بسیار اهمیت دارد لذا ما سعی داشتیم که اکثر پناهندگان تبهکار را شبانه امر به اخراج بدهیم تا بتوانند در

تاریکی شب و با خیال راحت محل دیگری مثل یك بقعه را بجای سفارت پادشاهی انگلستان برای اقامت و بست‌نشینی پیدا کنند؛ ولی این کار اغلب به آسانی صورت نمی‌گرفت و من گاه‌بگاه صدای پناهندگانی را که در دل شب فریاد «امان...، پادشاه انگلیس امان، وزیرمختار امان، خانم امان، صاحب کوچك امان» (که منظور پسر نوزاد کوچك‌من بود) می‌کشیدند در داخل اندرون می‌شنیدم.

بست‌نشینی در سفارت‌خانه مورد استفاده طبقات گوناگون مردم ایران قرار می‌گرفت که در میان آنها حتی غلامهائی که از ظلم اربابان خود گریخته و واقعاً از هر نظر قابل ترحم و دلسوزی بودند بچشم می‌خوردند. ما معمولا باین‌گونه افراد اجازه می‌دادیم که چند روزی در سفارت‌خانه بسر برند تا مراحل بحرانی کار تخفیف حدت پیدا کند و زمینه لازم برای میانجی‌گری و رفع اختلافات طرفین بصورت تضمین رسمی و قول و قرارهائی در جهت جلوگیری از تکرار مواردی که منجر به این پناهندگی شده فراهم گردد و البته در اغلب موارد این تعهدات بیش از چند ماهی دوام نمی‌آورد.»

«بارها مشاهده کرده‌ایم که بعضی از شاهزادگان و خان‌ها و افسران قشون نیز به سفارتخانه ما پناه آورده‌اند که در میان آنها معمولا از کسانی که متهم به اختلاس از بودجه مملکت بوده و یا از طبقه صرافان کلاه‌بردار و آزاردهندگان ضعفا بشمار میآمدند فوراً می‌خواستیم که از سفارت‌خانه خارج شوند. ولی اگر افراد پناهنده از قربانیان حکومت استبداد و مظلومین طبقه زورگو بودند، آنقدر آنها را در سفارتخانه نگه میداشتیم تا فرصت مساعدی برای حل مشکلات و تأمین آنها بصورت مصالحه یا انجام کارهای دیگر پیدا بشود.

در ایران با اینکه ظاهراً مجموعه‌ای از قوانین وجود دارد ولی غالباً هیچیك از آنها بمورد اجرا گذاشته نمی‌شود. چون عوامل ضایع‌کننده قدرت قانون مثل حب و بغض‌ها، تحریکات مختلف، فساد و عوامل نفوذ، دائماً در کار است و برای سنجش

خوب و بد کارها مصالح گوناگون را بجای موارد قانون در مدنظر قرار می‌دهند. در چنین جامعه‌ای مسلم است‌که وجود حق‌پناهندگی و بست‌نشینی اجتناب‌ناپذیر است و می‌تواند یکی از روش‌های حفاظت شخصی در برابر نارسائی قوانین و جلوگیری از تضییع حق بیگانگان در مقابل حکومت زور و استبداد بحساب آید.»

پاورقی مترجم ذیل این مبحث در مورد مکان‌های تحصن و بست‌نشینی بدینقرار است:

«باید باین مکان‌ها تلگراف‌خانه را هم اضافه نمود که بعد از سال ۱۸۶۳ میلادی باب شد و این زمانی بود که انگلیس‌ها امتیاز تلگراف سراسری ایران را از ناصرالدین‌شاه گرفتند و از آن به بعد محل تلگراف‌خانه‌ها بعنوان ملك دولت انگلیس شناخته شد و لذا مورد استفاده بست‌نشینی هم قرار گرفت.»

۱۴ـ امیرکبیر و موضوع بست‌نشینی و پناهندگی: امیرکبیر شکننده آئین بست‌نشینی و بست

الف ـ مقدمه:

در ابتدای این مبحث در ذیل نام امیرکبیر و نظر و برخورد او با مسئله بست‌نشینی و پناهندگی و تحت‌الحمایگی، از لحاظ ارتباط و پیوستگی موضوع بدنبال ذکر خاطرات خانم شیل در این باره بهتر است مقدمتاً به بیان و ذکر مطالبی که مترجم این کتاب خود بعنوان پاورقی مسطور داشته است نیز اشاره‌ای بشود تا در عین‌حال رابطه موضوعی مطالب دور از ذهن و خاطر خوانندگان عزیز قرار نگیرد:

در ذیل بحثی که خانم شیل از تحریص و ترغیبی که روحانی‌نماها برای تحکیم موضع خویش در ترویج و اشاعه سنت بست‌نشینی در ایران معمول می‌داشتند و پس از بیان‌داستان

پناهنده‌شدن گاوی در تبریز به بقعه صاحب‌الامر که او را به کشتارگاه می‌بردند مترجم چنین می‌نویسد:

«در آن زمان امیرکبیر بخاطر فتنه‌انگیزی‌هائی که امام‌جمعه تهران (میرزا ابوالقاسم) با همکاری سفارتخانه‌های روس و انگلیس درباره امیر انجام می‌داد و دائم با استفاده از قدرت و اهمیت بست‌نشینی، مردم را علیه او می‌شورانید، امیر مصمم گردید که این حربه را از دست آنها بگیرد و دیگر اجازه ندهد که سفرای روس و انگلیس در زیر نقاب مذهب بر ضد او توطئه کنند. چون امیر با آنکه نمونه یك فرد مؤمن و مقید بآداب و اصول اسلامی بود ولی هرگز نمی‌خواست که دشمنان مملکت از ایمان و اعتقاد پاك مردم در جهت تخریب و بباد دادن ثمره زحماتش سوءاستفاده کنند و با کمك آخوندهای درباری در تضعیف موقعیتش بکوشند.»

«معجزه بقعه صاحب‌الامر واقع در میدان (صاحب‌الزمان) تبریز معروف است که بر اثر شیطنت‌های «میرزا علی‌اصغر» شیخ‌الاسلام تبریز و پسرش «میرزا ابوالقاسم» بخاطر تصفیه حساب با امیرکبیر و نمایش قدرت اجرا شده است. ولی این نمایش بهیچ‌وجه امیر را تسلیم نکرد و برعکس باعث شد که امیر در تصمیم خود نسبت به لغو آئین بست‌نشینی راسخ‌تر شود. جالب‌تر از همه این است که: در بحبوحهٔ ماجرای فوق و در اوج شدت تعصب مردم کنسول انگلیس در تبریز هم بیکار ننشست و چلچراغی به بقعه مذکور اهدا کرد!!»

و نیز مترجم در ذیل داستان پناهندگی بهمن‌میرزا عموی ناصرالدین‌شاه که شرح آن گذشت چنین می‌نگارد:

«بهمن‌میرزا برادر محمدشاه قاجار در زمان سلطنت او با همدستی دوتن دیگر از رجال قاجاریه:

(آللهیارخان آصف‌الدوله و پسرش محمدحسن‌خان‌سالار) برضد حاج‌میرزاآقاسی شوریدند وقصد تسخیر تهران را نمودند. اما چون در کار خود موفقیتی نیافتند ناچار بهمن‌میرزا به سفارت روس در پامنار پناهنده شد و بعداً در سال ۱۲۶۳ قمری

روس‌ها او را تحت‌الحفظ قزاق‌ها به همراه عده‌ای از نوکران و منشیان و عائله‌اش از راه گیلان به قفقاز بردند و در آنجا بود تا سرانجام در سال ۱۳۰۱ قمری در شهر «شوش» (پناه‌آباد) گرجستان از دنیا رفت.»

ب ـ برخورد امیر با ماجرای معجزه بقعهٔ‌صاحب‌الامر در تبریز[۱۷]:

«...در ضمن باید دانست که در این اوان میان دولت و سفارت انگلیس مشاجرهٔ تندی بر سر ارامنه تبریز درگرفته بود و «استیونس» کنسول انگلیس در تبریز اعلام نامهٔ تحریك‌آمیزی بر در کلیسا چسبانیده بود و امیر کبیر مترصد بود او را از ایران بیرون کند و هم اوست که چلچراغ مذکور را در این گیر و دار به بقعه صاحب‌الامر فرستاد و وقف آنجا کرد. و امیر در نامه بلندی که شرح دخالت‌های بی‌جا و شیطنت‌آمیز کنسول انگلیس را شرح میدهد در ۱۴/رجب ۱۲۶۶ به کلنل شیل می‌نویسد:

«بعد از آنکه مردم اجامره و اوباش تبریز به‌جهت شرارتهای خودشان در امور مملکتی و اتلاف مالیات دیوانی از برای خود مأمن و بستی قرار گذاشتند و خودسریها کنند، عالیجاه مشارالیه (استیونس) بجهت تقویت آنها و استحکام خیالاتشان چهل‌چراغی به‌مسجد صاحب‌الزمان فرستاد و بر آنجا وقف کرده زیاد از حد باعث جرأت عوام و اشرار گشته پای جسارت‌را پیشتر گذاشته‌اند تا از این خیالات عوام خدا داند چه حادثات بروز و ظهور کند.»

«بلوای معجزهٔ، قدرت روحانیت را موقتاً برسیاست غالب گردانید خاصه آنکه سخن از این رفت که تبریز شهر مقدس و از «مالیات و حکم حکام» معاف است. از طرفی می‌دانیم که اقتدار میرزا علی اصغر شیخ‌الاسلام بحدی رسیده بود که: «هر بزه‌کاری که بسرای او شدی مأمون بودی.» بعلاوه پسرش میرزا ابوالقاسم نیز با دیوان نه براه راست همی رفت. البته این

۱۷ـ نقل و اقتباس از کتاب «امیرکبیر و ایران» نوشته: فریدون آدمیت.

وضع بر دولت امیر سخت گران بود. امیر مثل همیشه با تدبیر پیش آمد. نخست دستخطی از شاه رسید که شیخ‌الاسلام و پسرش را محترمانه به پایتخت دعوت نمود... و بعد امیرسلیمان‌خان افشار رابا دستور محرمانه به تبریز فرستاد هر دو را توقیف کردند و روانه تهران ساختند و تحت‌نظر بودند. در ضمن چند نفر از بازیگران آن صحنه اعجاز را دستگیر کرده در تهران بزندان افکندند و چندی بعد باین شرط آزادشان ساختند که از فن معجزه‌کاری دست بردارند! پس قدرت دولت فائق آمد و میرزا باقر امام جمعه تبریز هم حساب کار خود را کرد و امیر هم با او مدارا می‌نمود تا اینکه مسئله شکستن قانون تحصن پیش آمد.

امیر مجتهدان ولایات را به تهران فرا خواند جملگی آمدند مگر امام‌جمعه تبریز که در این‌باره ایستادگی کرد و پیروانش را نیز به‌دفاع برانگیخت.»

باری در این ماجرا و مواردی دیگر خواهیم دید که نقش دول بیگانه روس و انگلیس تا چه حد مؤثر بوده و از این‌گونه افراد حمایت و پشتیبانی می‌نموده‌اند و این خود یکی از علل و عواملی بود که امیر می‌خواست از اقتدار آنان بکاهد. سیاست خود را به زیرکی پیش برد و آب هم از آب تکان نخورد. عاقبت امام‌جمعه را هم با همهٔ مقاومت‌ها و توطئه‌ها بالاخره بدارالخلافه تهران کشید و بدین ترتیب این ماجرا پایان گرفت».

پ ـ شکستن آئین بست‌نشینی[۱۸]

«بست‌نشستن از بنیادهای مدنی کهن بود ـ برخی امام‌زاده‌ها ـ سرای مجتهدان بزرگ ـ مسجدشاه تهران ـ و اصطبل شاهی از تعرض مصون بودند ـ در حکومت بی‌قانون ایران مردم گاه برای احقاق حق یا ترس از شکنجه و ستمگری حکومت به آنها پناه می‌جستند. چون در این کار هم قانونی نبود

۱۸ـ نقل و اقتباس از کتاب: امیرکبیر و ایران ـ نوشته: فریدون آدمیت.

از اندازهٔ گذشت و هرگناه‌کار و آدمکش و هرزه‌کاری بست می‌نشست و کسی را یارای تعقیب آنان نبود. خاصه آنکه اغلب اتفاق می‌افتاد که آن کسان به خانه ملایان بانفوذ پناه می‌بردند و روحانیان نیز آن را وسیله اعمال قدرت خود در برابر دولت بکار می‌بردند. این خود سوءاستفاده دیگری بود از آئین تحصن‌جوئی.

در واقع آن سنت مدنی که در اصل آثار نیکوئی داشت تغییر ماهیت یافته و مایه ناتوانی دولت و آشفتگی دستگاه قضائی گردیده بود.

قاعدهٔ بست با اصول نظم میرزاتقی‌خان سازگار نبود، یکی از آن جهت که حکومت قانون و عدالت برقرار ساخته بود ــ دیگر آنکه قدرت دولت متمرکز گشته بود.

در سال ۱۲۶۶ (ق) امیر آئین بست را لغو کرد و در این تصمیم دلیرانه موافقت امام جمعه تهران را که حالا با دولت راه می‌آمد بدست آورده بود. می‌دانیم که گذشته از مراجع مزبور سفارت‌خانه‌های خارجی نیز که طبق قواعد بین‌المللی مصونیت سیاسی داشتند بصورت محل دیگر تحصن درآمده بودند. سفیران روس و انگلیس هم از قانون سوءاستفاده فراوان می‌کردند و آن را بعنوان حربه‌ای علیه دولت بکار می‌بردند. در یك مورد که امیر به رویه کنسول انگلیس در تبریز راجع به پناه‌دادن اشرار و مجرمان و عناصر مال مردم‌خور اعتراض کرد ــ شیل در نامه ۲۵/رجب ۱۲۶۶ خود به دفاع قانون بست برخاست و شرح مهمی نوشت که قابل دقت است:

«چون آن جناب ذکری از فقره بست در آن مراسله کرده‌اند فرصت نموده که بعضی خیالات خود را در آن خصوص از نظر آن جناب بگذراند، و امید دارد که محض دوستی بشمارند ــ اگرچه می‌توان قبول کرد که این قاعده و قانون خالی از عیب نیست بی‌شك چندین فوائد دیگر هم دارد که تلافی آن عیوب است. اگر گاهی از بودن بست مقصری یا باقیداری بتواند خود را از چنگ کارگزاران دیوان خلاصی دهد، بیشتر از اوقات اشخاصی

هستند که با عدم تقصیر مبتلا به تعدی هستند که با این وسیله رهائی و خلاصی می‌یابند... آشکار است‌که حکام و وزرای ولایت و داروغه و کدخدایان و مباشرین جزء و نوکران دیوانی از هر قبیل که باشند از اعلی و ادنی شریك و هم‌صورت خواهند شد که این شرارت عمومی و تجربه همه‌روزه به حقیقت این فقره دلیلی است واضح. در این صورت آشکار است که باعث منفعت کلی و آسایش رعایا این است که چنین مرجع و مفری برپا و و برقرار باشد از دست ظلم و تعدی، خصوص در جائی که دور از پایتخت است، اگر وزرا وحکام و بیگلربیگیان امروز عاقل‌ترین و نیك‌ترین مردمان بودند، باز هم منسوخ‌کردن این قرار مصلحت نمی‌بود، زیرا معلوم نیست که آن حکام و سایرین که بعد می‌آیند چگونه خواهند بود. چون اعتقاد باطنی دوستدار این است که بودن بست در این مملکت از برای همه‌کس خوب است. امید دارد آنجناب در این فقره درست تفکر فرمایند و این اظهاری‌که کرده است محض دوستی بشمارند. در انگلستان هم یکدفعه این قانون بود بتدریج منسوخ شد بنابر ترقی در سیویلیزاسیون، علم و انسانیت و نظم و ترتیب در طبیعت خلق، کمال امید دارد که ایران هم به همان سیاق بتواند خود را از این قانون بهره‌مند سازد.»

شیل در گزارش خود به پالمرستون می‌نگارد: «لغو قانون بست ضربه‌دیگری است‌که امیر بر پیکردستگاه روحانی‌واردساخت و روزی دامن او را خواهد سوخت... شکستن بست مایهٔ تأسف است و دشواریهائی که بآن روبرو خواهد گشت بیشتر از آن است که می‌پندارد. در نامه خود امیر را از این تصمیم برحذر داشتم، ولی خیال نمی‌کنم که از اندیشهٔ خود در استقرار قدرت مطلق دولت دست‌بردار باشد. گرچه باحتمال زیاد روزی مجبور خواهد گردید برای حفظ جان خودش بست بنشیند. ولی کم ایرانی پیدا می‌شود که فکر فردا را هم بکند. ابطال قانون‌بست بر دردسر سفارتخانه‌های خارجی می‌افزاید. زیرا وقتی مردم نتوانستند به مکان مقدسی پناه جویند طبیعتاً به سفارتخانه‌های اجنبی روی

خواهند آورد.»

«انتقاد شیل کم‌مایه و سطحی است ـ امیر می‌بایستی در اساس محدود کردن قدرت سلطنت چاره‌ای اندیشیده باشد که روزگار امانش نداد و همهٔ فسادها از حکومت فردی و سلطنت مطلقه برمی‌خاست. آئین بست در نظام میرزاتقی‌خان موضوعیت منطقی و موجه نداشت، برای آنکه حکومت‌قانون را برقرار ساخته بود و قرار بست تنها وسیلهٔ سوء استفاده بست‌نشستگان گردیده بود.»

«برخلاف نظر شیل الغای قانون بست هیچ دشواری در دولت امیر ایجاد نکرد و امیر برای حفظ جان خودش هم بخیال تحصن ـ جوئی نیافتاد. همچنین شکستن بست دامان امیر را نسوخت. بلکه قدرت تبه‌کار سلطنت بود که کار امیر و ایران را به تباهی کشانید. سفارت روس و انگلیس از قاعده بین‌المللی مصونیت سیاسی سوء استفاده می‌کردند و آنجا را کانون دیگری برای پناهندگی هرکس و ناکسی قرار داده بودند و از آنان حمایت میکردند. چون امیر خواست جلو این اعمال را بگیرد و رسم تحصن سیاسی را نیز براندازد، بصدا درآمدند. پس در واقع به سود سیاست انگلیس بود که شیل آن اندازه سنگ قانون بست را به سینه میزد.

امیر علی‌رغم خیراندیشی‌های شیل آئین بست را برانداخت و دست جاه‌طلبان خودپرست را از دخل و تصرف در سیاست کوتاه کرد.»

امیر در تاریخ ۱۲۶۶ (ق) رسماً فرمان شکستن بست‌ها را صادر کرد و به بست‌نشینی خاتمه داد و مجرمین را بپای میز محاکمه و عدالت کشانید.

«بعضی این اقدام امیر را ضربه‌ای بر پیکر روحانیت و شکست قدرت آنها قلمداد می‌کنند اما باید دانست که این سنت ریشه مذهبی نداشته و دلیلی از مبانی دینی هم ندارد و پناه‌بردن حتی به اماکن مقدسه از نظر شرعی مجوز تعطیل عدالت و گذشت جرم از نظر اسلام نیست. تقویت این سنت بنفع و

بدست استعمار انگلیس صورت میگرفته و حتی یکنفر روحانی با این اقدام امیرکبیر در شکستن بست اعتراض ننموده است.»[۱۹]

ت ـ برخورد امیرکبیر با:
مصونیت سیاسی، مسئله حمایت و پناهندگی[۲۰]

قانون مصونیت سیاسی سفارتخانه‌های خارجی را به‌عنوان حق «خارج‌المملکتی» حقوق بین‌الملل عمومی مشخص ساخته است. کنسول‌گری‌ها هم برخی امتیازات خیلی محدودی دادند. اما همانگونه که گفته شد سفارتخانه‌ها و کنسول‌گری‌های روس و انگلیس در ایران حق مصونیت را وسیله اعمال نفوذ سیاسی، مداخله در امور داخلی، پناه‌دادن مجرمین غیر سیاسی قرار داده رویه‌ای پیش گرفته بودند که بکلی منافی اصول حقوق دول و ناقض حاکمیت ملل بود.

به تعبیر ساده‌تر آن دستگاه‌های خارجی حکم امامزاده و یا سرطویله شاهی را پیدا کرده بودند که هرکس پای در آنجا می‌نهاد در امان بود و دولت را یارای محاکمه و تعقیب او نبود.

مسئله تحت‌الحمایگی و تبعیت خارجی اتباع ایران، قضیه سرپرستی ارامنه تبریز از جمله این‌گونه سوءاستفاده‌ها بود. همانگونه که دیدیم بهانه جنگ دوم ایران و انگلیس را مشاجره سیاسی بر سر تبعیت یکی از اتباع ایران بدست انگلیس داد.

بعلاوه موضوع قضاوت کنسولی یا کاپیتولاسیون که یادگار قرارداد ذلت‌بار ترکمانچای در تاریخ ۱۲۴۳(ق) با روس‌ها بود، عملا حق حاکمیت ملی ایران را مخدوش می‌نمود و سبب گردید که ابتدا روس‌ها و بدنبال آن انگلیس‌ها از آن زمان به بعد با سوءاستفاده‌های فراوان از آن هرکه را می‌خواستند اعم از مجرمین قداره‌بند و یا خائنین و دزدها و جاسوسان را به بهانه

۱۹ـ نقل از کتاب: امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار ـ نوشته: حجةالاسلام آقای اکبر هاشمی رفسنجانی.

۲۰ـ نقل و اقتباس از کتاب: امیرکبیر و ایران. نوشته: دکتر فریدون آدمیت.

تابعیت و تحت‌الحمایگی و از این قبیل عناوین زیر حمایت و مصونیت خویش قرار می‌دادند. و با این شیوه خیانت‌بار تجری و شهامت بیشتر این‌گونه افراد را میافزودند.

سعی و گسترش و تعمیم روزافزون این بدعت ننگین نمی‌توانست برای شخصی چون امیرکبیر قابل تحمل باشد و او که پای‌بند قانون‌مندی و استقلال کشور بود مسلماً با اینگونه دخالت‌های ناروا و سوءاستفاده‌ها نمی‌توانست روی موافق نشان دهد.

دامنه دخالت‌های بی‌حساب و زیان‌بار سفارت انگلیس در داخل ایران به بهانه‌های مختلف بحدی رسید که خود آنها نیز بصدا درآمدند! بطوریکه «واتسن» منشی سفارت انگلیس اینگونه در این زمینه برخورد می‌کند: «هر فرد بی‌طرفی باید اعتراف کند که حق حمایت از اتباع شاه ایران که وزیر مختارهای خارجی آن‌را تصدی میکردند با آنکه تا حدودی دولت ایران آن را تفویض میکرده، با اصول حقوق بین‌المللی منافات داشته است.» و سپس با استفاده از کتاب قانون ملل نوشتهٔ «م ـ واتل» چنین ادامه میدهد:

«خانه سفیر چون تابع حمایت حقوق ملل است باید از هرگونه تجاوز مصون باشد ولی آیا سفیر می‌تواند از این حق برای تبدیل خانه خود به پناهگاهی بمنظور جا دادن وحمایت‌کردن دشمنان دولت استفاده کند؟ اصولا چنین کار منافی با وظایف سفیر است... هیچ دولتی هم مجبور نیست اینگونه سوءاستفاده‌ها را که برای کشورش خطرناك و بحال جامعه‌اش زیان‌آور است تحمل نماید... نفوذ بیگانگان تا حدی بود که شاه را تحت حمایت خود قرار میدادند. امیرکبیر تصمیم گرفت که در این‌باره برضد دخالت خارجی‌ها قد علم کند. وزیر مختارانی که در آن زمان مقیم تهران بودند چنان عزم راسخی برای استقرار نفوذ خود در ایران داشتند که باقدام امیرنظام و سعی او در استوار ساختن یك دولت پادشاهی قوی بر پایه قانون و عدالت توجهی ننمودند.»[۲۱]

۲۱ـ نقل از کتاب: تاریخ ایران و دورهٔ قاجاریه ـ نوشته: (گرنت واتسن).

میرزا رضا کرمانی
(صبح روز پنجشنبه دوم ربیع‌الاول ۱۳۱۴ به دار آویخته شد)

تحصن در سفارت عثمانی

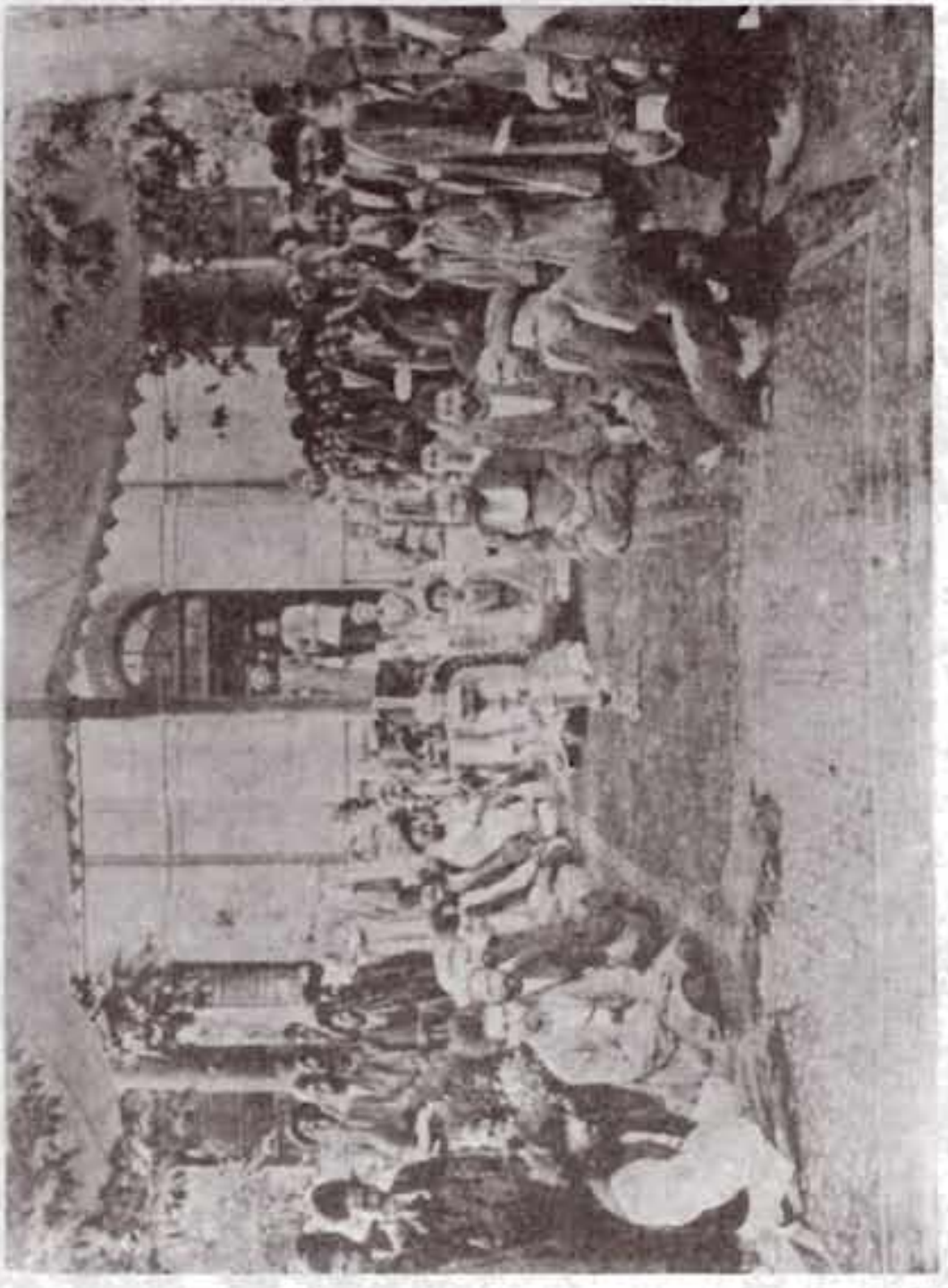

متحصنین در سفارتخانه هم بانهایت معقولی نشسته‌اند - (ص ۲۸٤)

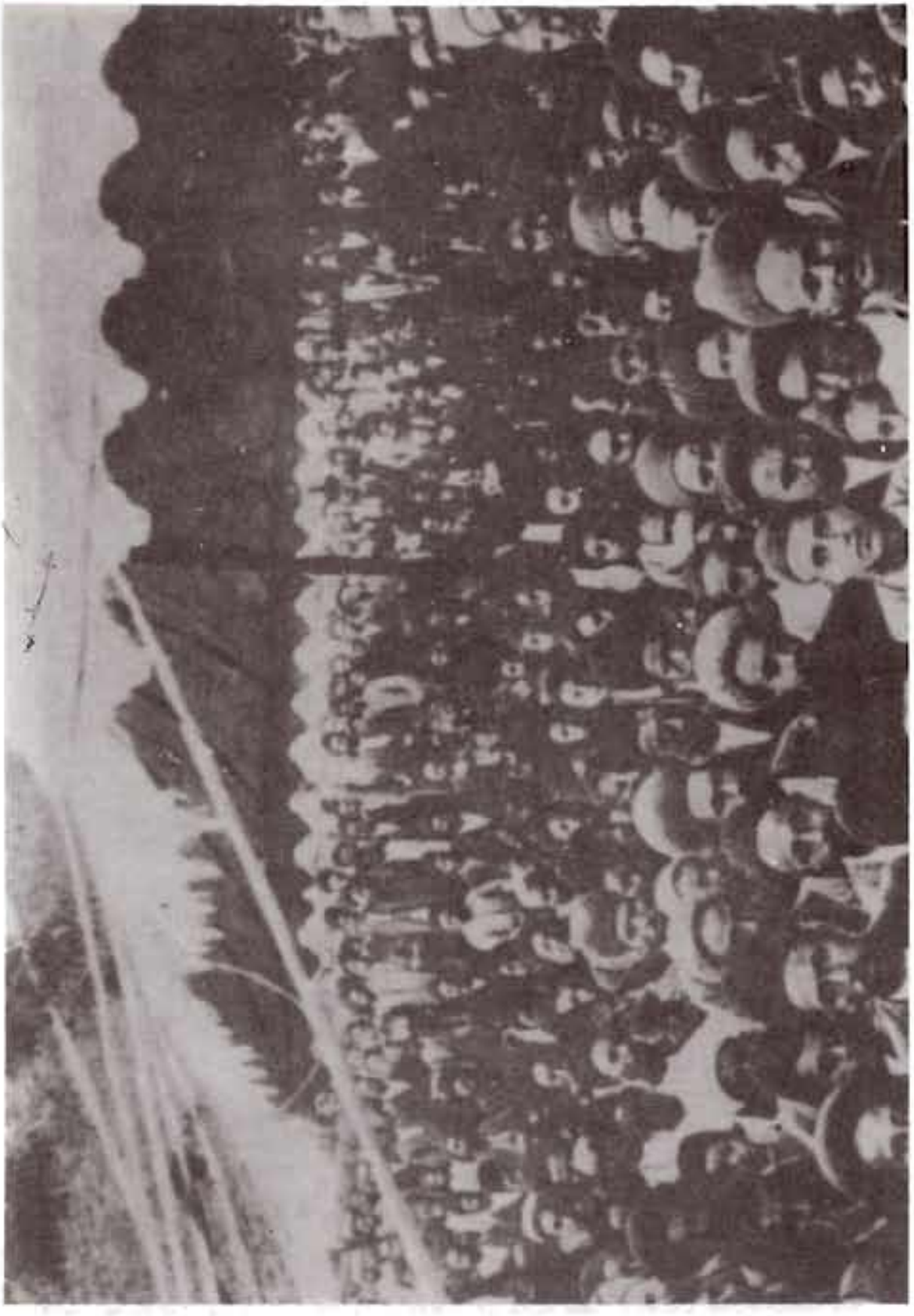

تحصن در سفارت انگلیس

ذیلا چند نمونه و شاهد تاریخی از این‌گونه حمایت‌های اجانب و ایستادگی امیر را بیان می‌سازیم که هم شنیدنی و خواندنی است و هم شاهد مدعا و میزان دردسرها و گرفتاریهای آن روزگاران است:

ـ یکی از مأموران ایرانی بکار جمع‌آوری مالیات گمارده شد ـ پس از انجام مأموریت از تحویل پول به خزانه سرباز زد و به سفارت انگلیس پناه برد. چون دولت استرداد او را خواست جواب شنید: «ازترس بیگلربیگی لابد باین‌جا تحصن‌جسته است.»

امیر در رجب ۱۲۶۶ پاسخ‌دندان‌شکنی داد: «دیوان‌خانه مبارکه برای غوررسی امور و رفع هرگونه ظلم از فقرا و ضعفا قرار گرفته است کسی به تظلم رفت به دیوانخانهٔ مبارکه که لابد شود پناه به سفارت آورد؟ پس معلوم میشود که اینطور آدمها مظلوم نیستند و منظورشان خوردن مال مردم و دیوان است... بعد از آنکه اینطور راه مردم به عمارت سفارت باز شود، هرکس به طمع خوردن مال دیوان افتاده پناه به عمارت سفارت می‌آورد و آن جناب و دوستدار را هر روز به زحمت و مرارت می‌اندازد. در اینصورت از جنابعالی خواهش دارد که آقاجان‌بیگ را جواب داده روانه نمایند و من‌بعد هم که یقین است اگر از این قبیل اشخاص را راه بدهند باعث زحمت آن جناب خواهد شد.»

ـ در موردی دیگر که یکی از اشرار به سفارت مأمن جست امیر به کلنل شیل نوشت: «سئوالی از آن جناب شده بود که چگونه میشود رعیت و نوکر ایران در زیر حمایت دولت دیگر برود؟ اگر موافق عهدنامه قراری در این باب هست مرقوم دارند تا معلوم شود. آن جناب از این فقره صرفنظرکرده جوابی مرقوم نداشته‌اند. یقین است که در این باب جوابی مرقوم خواهید داشت. ثانیاً نوشته بودند که اولیای دولت ایران رسماً بطور دولتی به سفارت دولت انگلیس اطمینان دادند تا از آن سفارت بیرون رفت. اگر در این باب سندی از اولیای دولت ایران دارند ابراز نمایند تا معلوم شود آن چگونه سندی است که او را از تسلط آقا و نوکر و رعیت دولت ایران خارج می‌کند!؟».

ــ در تبریز یکی از قداره‌بندان شهر به کسی زخمی زد و کنسول‌خانه را پناه‌گاه خود قرار داد. میرزا مصطفی‌خان افشار منشی مهام خارجه استرداد وی را خواست. استیونس برهان آورد که: «هرکس پناه به قونسول‌گری آورد در تحت حمایت خواهد بود. نباید از قونسولگری به محاکمه ببرند.» در جواب اعتراض مستدل و منطقی امیر و اعتراض به مداخله قونسول‌خانه در امور داخلی مملکت استیونس جواب میدهد:

«زخم‌زدن و مقصر بودن مشارالیه ثابت و مشخص نیست و بنا بدستور وزیر مختار مادامی که اطمینان از جانب کارگزاران دولت علیه در حق او داده نشود دوستدار او را تسلیم نکند»!!.

ــ داستان حاج عبدالکریم قندهاری بازرگان که موضوع تابعیت او نزد سفارت انگلیس و حمایت از او برای فرار از پرداخت دیون و مالیات‌هائی که برعهده داشت مدتها بین سفارت و حاج‌میرزا آقاسی موجبات مکاتبه و کشمکش بود که شرح آن به اختصار گذشت و دنباله آن به زمان صدارت امیرکبیر کشیده شد و ماجرائی را بدنبال داشت.

ــ ماجرای حمایت از ارامنه تبریز ــ در تبریز محله ارامنه و اقلیت مسیحی و خاصه جماعت ارمنی مورد علاقه روس و انگلیس هر دو بود و اغلب منافع هر دو دولت در این محله برخورد و تصادم می‌نمود. کار سرپرستی آنها بعد از فوت محمدشاه به استیونس کنسول انگلیس در تبریز واگذار شده بود و بدنبال آن در زمان امیرکبیر در این رابطه کلنل شیل به امیر چنین می‌نویسد:

«در مقام یادآوری بخاطر آن جناب بیاورد که دولت‌انگلیس چقدر طالب خشنودی و بهبودی خاطر اهالی عیسویه این مملکت می‌باشد و... دولت انگلیس خیلی ترحم دارند در خیر طوایف ارامنه و نصرانیه که هم ملت هستند. خیلی طالب هستند که هیچ تعدی و بدرفتاری بآنها نشود.» و در معنی لغت «حمایت» و «سرپرستی» که به ترادف بکار میرفت این تعریف را می‌آورد: «معنی لفظ حمایت اینستکه شخص تنبیه نشود از اتهام، یا آنکه

کسی باو خسارت نرساند. یا اینکه کسی باو مدخلیت نداشته‌باشد بدون اعلام کردن و قبل از رجوع کردن بآن شخصی که در زیر حمایت اوست. از مضمون فرمان بر آن جناب معلوم خواهد بود که مستر استیونس پرستاری ارامنه را در حالت قونسولگری بالشخصه کرده است».

درحالی که سیاست عمومی و رویه امیر این بود که «رعیت هر مملکتی را سلطنت و دولت خودش باید پرستاری نماید لا غیر» و در نامه بلندی که در رجب ۱۲۶۶ به شیل فرستاد طوماری از مداخلات استیونس نوشته نتیجه‌گیری می‌کند: «اختلالاتی که از مداخله پیوسته استیونس روی میدهد خارج از مأموریت و شغل قونسولگری خود در امور داخله مملکت آذربایجان دخل و تصرف می‌نماید... یقین دارم که در هیچ‌کشوری هیچ کنسولی اختیار مداخله در امور داخلی را ندارد.»

لذا تصمیم گرفت دست کنسول را از این‌گونه مداخلات کوتاه نماید و لذا ابتدا در محرم ۱۲۶۶ اعلام کرد: «کل فرامین اول جلوس آذربایجان الی ورود بدارالخلافه ملغی است.» که از آن‌جمله سرپرستی ارامنه توسط استیونس بود که از آن به بعد ملغی اعلام میشد. و بدنبال آن به محمدرضاخان فراهانی وزیر آذربایجان فرمانی فرستاد و مراتب را اعلام کرد و از او خواست که کسی را تعیین کند که به امور ارامنه برسد. و نظر خود را نیز رسماً در این باره به شیل ابلاغ کرد. و در همین باره نامه محکمی به‌سفیر روس می‌فرستد و حق حاکمیت دولت خویش را در باب پرستاری و سرپرستی از تمام رعایای ایران عنوان می‌کند و مداخله منتسبان خارجه را در کار ارامنه بی‌حق می‌سازد.

امیر در این ماجرا از رقابتی که بین دو کنسول در تبریز بود خوب استفاده کرد و هر دو باین تصمیم تن در دادند.

دیری نگذشت که قضیه‌ای رخ داد و آن اینکه در نیمه شب ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ مردی ارمنی از گماشتگان کنسول روس در حال مستی برروی سر گزمهٔ شهر قمه کشید، به دستور وزیر او را تنبیه کردند. استیونس بادعای سرپرستی ارامنه چوب‌زدن

ارمنی را تجاوز دولت به حقوق خود شمرد. کنسول روس توقیف او را مخالف عهدنامه قلمداد کرد و محمدرضاخان فراهانی آن‌کار را از اختیارات دولتی خود شمرد. و این ماجرا بین دو سفیر روس و انگلیس بالا گرفت. اما سفیر روس از اقدام دولت ایران حمایت می‌کرد و بر علیه ادعای بیهوده استیونس و سفارت انگلیس این کار را از وظائف دولت ایران می‌شناخت. ولی استدلالات ماجراجویانه شیل طبق معمول در این‌باره حاکی از آن بود که باید سرپرستی ارامنه کماکان به کنسول انگلیس واگذار شود و حکمران آذربایجان باید بجرم بی‌حرمتی معزول شود و پوزش بخواهد!!

مکاتبات و استدلالات منطقی و اصولی امیر که عموماً متکی برحق حاکمیت و یکپارچگی امور حکومت در سراسر کشور می‌بود بسیار و بیان آنها موجب اطاله کلام است‌و بهمین مقدار که اشاره شد اکتفا می‌شود.

ـ واقعه دیگر موضوع پایان دادن به طغیان سالار در مشهد بود. امیر توسط حسام‌السلطنه فرمانده سپاهی خویش او را شکست داد و مشهد را آزاد کرد. سالار و یارانش در حرم حضرت رضا (ع) بست نشستند. اما سنت بست شکنی امیر سبب گردید که او را از بست بیرون بکشند و به مجازات برسانند تا عملا به همه فهمانده شود که بست‌نشینی نمی‌تواند مانع از اجرای نظم و قانون و عدالت در کشور باشد.

ـ ماجرای دیگر حمایت و پشتیبانی انگلیس از فردی چون آصف‌الدوله بود که او و منافع و املاکش تحت حمایت انگلیس و سخت از آنها دفاع میکرد ولی امیر در پافشاری در تصمیم خود نسبت به تصرف او که از خالصه‌جات بود مصرتر گشت و نشان داد که اینگونه وساطت‌ها و حمایت‌ها اثر و ثمری ندارد.

ـ داستان دیگر قصه شراب‌خوری و بدمستی یکی از مأموران سفارت روس در انظار عمومی بود که بانگیزه و پشت‌گرمی همان کاپیتولاسیون و خودسری ناشی از آن و نداشتن واهمه از مجازات در زمان امیرکبیر انجام گرفت ولی امیر علی‌رغم نامه و پیغام

سفیر روس مجرم را به شلاق بست و به مجازات رسانید تا بآنها بفهماند که نباید بیش از این پا را از حدود خویش درازتر کنند.

ث ـ پایان کار امیر و رابطه آن با مسئله بست‌نشینی:

پای‌مردی و استقامت امیر در مقابل بست‌نشستن و پناه‌گرفتن در لوای بیگانگان که امیر سخت بآن مخالفت می‌ورزید موجبات توطئه علیه او تا مرحله عزل و قتل ناجوانمردانه‌اش بوسیله دولتین روس و انگلیس و نوکران وجیره‌خواران آنها همچون آقاخان نوری که رسماً تحت‌الحمایه انگلیس بود گردید.

اما خود او با همهٔ این مشکلات و توطئه‌ها و خطراتی که برأی‌العین می‌دید و احساس میکرد که حیاتش را جداً بخطر انداخته است هرگز حاضر نشد که لحظه‌ای بفکر پناهندگی و جلب حمایت بیگانگان برای رستن از خطر بیاندیشد، و نه برای خود و نه برادرش این ننگ را بپذیرد.

در ایام بحرانی که این بازیهای شوم سیاسی برای براندازی امیر سخت جریان داشت و سفارت‌خانه‌های روس و انگلیس را هیجان فرا گرفته بود بنابر گزارش شیل امیرکبیر سندی نوشت و مهر کرد که: به هیچ‌یك از سفارتخانه‌های روس و انگلیس تحصن نخواهد جست و از هر دو سفارت خواهش کرد که آن را تأیید نمایند ـ سفارت انگلیس پای سند را تسجیل نمود اما وزیر مختار روس امتناع ورزید.

اسناد تاریخی حکایت از این دارد که امیر نه تنها هیچ‌گاه در اندیشه پناهندگی بسفارت خارجی نبود حتی به روایت ناسخ‌التواریخ به او پیشنهاد کردند که در یکی از امامزاده‌ها بست بنشیند اما او نپذیرفت.

دو کاغذی که امیر به شاه نوشته بیزاری او را از پناه‌جستن به سفارتخانه‌های بیگانه می‌نمایاند. باید دانست که از روز عزل امیر از صدارت شایعه دستگیر شدن او در شهر جاری بود ـ در بیستم محرم میرزاحسن‌خان وزیر نظام برادر امیر در راه‌که بخانه

میآمد خبر توقیف برادرش را شنید هراسناك به سفارت انگلیس پناه برد. شیل گوید: میرزاتقی‌خان بلافاصله تقاضا کرد که او سفارت را ترك نماید ـ امیر برای اینکه بهانه تازه‌ای بدست بداندیشان نیفتد شاه را آگاه کرد و دو نفر از معتمدانش را فرستاد که وزیر نظام را از سفارت بیرون آورند. نامه امیر تأثرانگیز است و غیرت و حمیت او آنچنان جریحه‌دار شده که از خدا مرگ می‌خواهد و بالاخره چند دقیقه از نگارش نامه‌اش به شاه در اینخصوص نگذشته بود که وزیر نظام از بست سفارت باز گشت و امیر همان لحظه شاه را طی نامه‌ای آگاه کرد.

ولی پی‌گیری سرنوشت امیر و کسی که در رابطه با موضوع این کتاب یعنی بست‌نشینی آنقدر حساس و سخت‌گیر بود و کسی که در گرماگرم رونق بازار بست‌نشینی و پناهندگی در دوران قاجاریه بخصوص عصر ناصرالدین‌شاه یك تنه به مخالفت و براندازی آن قانون و آئین برخاست از قضا آنچنان پاپیچ خودش شد و از امری که سخت از آن تبری می‌جست مثل اینکه تقدیر جای پائی در سرنوشت تلخ و تأسف‌بار او عیناً رقم زده بود که عامل گرفتاری و قتلش گردید. جریان واقعه از این قرار بود که:

با وجودی که بقول خانم شیل همسر وزیرمختار وقت انگلیس در کتاب خاطراتش «سفیر انگلیس به امیر پیغام داد که حاضر است او را در یکی از نقاط ییلاقی تهران تحت حمایت بگیرد ولی امیر زیر بار نرفت.» و یا به نقل از ناسخ‌التواریخ که می‌گوید «مترجم اول سفارت روس با امیر ملاقات کرد و باو پیشنهاد نمود در یکی از اماکن مقدسه یا جای دیگر بست بنشیند تا شاه از خشم پائین آید، امیر این پیشنهاد را نپذیرفت.»

و همان‌گونه که عقیده داشت و گفته بود تن به‌بست‌نشینی یا پناهندگی تحت لوای هیچ‌کس و هیچ محلی نداد ـ اما متأسفانه تصور واهی شاه و درباریان مغرض به احتمال پناه‌جستن امیر به دولت روسیه و القاء آن به شاه سبب گردید یا بهانه شد که موجبات صدور فرمان قتل امیر هرچه زودتر فراهم و در انجام این امر شوم تسریع گردد. بدین معنی که بعد از آنکه امیر را به

کاشان تبعید کردند و تحت‌الحفظ بود باز هم‌دشمنانش از بدگوئی و سعایت او دست برنداشتند.

آتش فتنه را پرنس دالگورکی وزیرمختار روس با سخن و عمل نسنجیده خود در این میان تیزتر کرد؛ چرا که بدنبال امتناع از تسجیل و تأیید نامه امیرکبیر راجع به عدم تحصن و پناهندگی در سفارت‌خانه‌های روس و انگلیس بوسیله دالگورکی از یك‌طرف باعث این شد که امکان و احتمال حمایت و پناه‌دادن امیر بوسیله سفارت روس در اذهان تقویت شود، از طرف دیگر وزیرمختار مذکور در ضمن گزارش وقایع به پطرزبورگ نوشته و به گزاف گفته بود که همین چند روزه در انتظار وصول دستور دولتش می‌باشد که به سرنوشت نامعلوم میرزاتقی‌خان خاتمه داده شود.

دشمنان امیر این لاف بی ملاحظه دالگورکی را به گوش شاه رساندند که از جانب دولت روسیه تقاضائی مبنی بر تأمین جانی میرزاتقی‌خان خواهد رسید ـ لذا برای اینکه شاه در محذور نیافتند پیش‌دستی کرد و اعدام امیر را پیش از وصول چنین تقاضائی لازم شمرد!! و این وسوسه احتمال اینکه عنقریب اعلیحضرت‌امپراطور روس‌امیرکبیر را درپناه‌خود خواهدگرفت در دل شاه مؤثر افتاد و امر به اعدام امیر داد. آری شاه سبك‌مغز از ترس اینکه کار امیر هم مثل نواب بهمن‌میرزا عموی خودش نشود که با اهل و عیال و خدم و حشم به خاك روس پناه برد (که شرح آن گذشت) در کار اعدام امیر تعجیل فراوان کرد و در این‌میان زبان توطئه‌گر و دست پلید دشمنان او چه در دربار و چه در خارج از آن و عمال اجنبی همه و همه در تحریص شاه باین اقدام پلید و ترساندن او از امیر بسیار مؤثر بود و شاه بدین باور غلط که مبادا امیر در پناه سفارت روس بست بنشیند او را از پای درآورد. این بود بازی سرنوشت‌سازی در رابطه با بست‌نشینی در تاریخ کشور ما با مردی که می‌توانست برسرنوشت این کشور و این ملت رقم‌های تازه‌ای از عزت و آزادی و سازندگی بزند. اما ورق برگشت... و شد آنچه که شد!!.

۱۵ـ قتل ناصرالدین‌شاه قاجار و نقش بست و بست‌نشینی در آن!

مقدمه:

شاید تاریخ‌دانان در بادی امر از این عنوان به‌شگفت درآیند و از نویسنده سئوال کنند که ترور ناصرالدین شاه چه ربطی با موضوع بست‌نشینی داشته است؟!

اما ما که در پرداختن باین موضوع در هر ماجرای تاریخی بخصوص در عصر قاجاریه کنجکاوانه بدنبال پیدا کردن جای پای بست‌نشینی هستیم و با ذره‌بین مطالعه و مداقه بیشتر در رویه‌ها به یافتن اثری از این پدیده در اشکال و ابعاد مختلفش می‌پردازیم بخوبی دریافتیم‌که آری درجریان قتل ناصرالدین‌شاه نیزاین‌پدیده بگونه‌ای نقش و اثر داشته است.

پنجاه سال حکومت استبدادی و درگیری شدید با تبعات رواج آئین بست‌نشینی که همچون طاعونی برجان دولت و ملت ایران از عالی تا دانی افتاده بود، از اجامر و اوباش گرفته تا وزیر و صدراعظم ـ از بست‌نشینی در کنج مساجد و تکایا گرفته تا در حمایت و پرتو قنسولگریها و سفارتخانه‌های بیگانگان و آثار شومی که در این راستا از نفوذ و مداخله بی‌حد و مرز آنها در کشور ناشی میشد ـ از ضایعات و مشکلات و نارسائی‌ها و قانون‌شکنی‌ها و فرار از قصاص و مجازات‌ها گرفته تا مظالم و تعدیات بی‌حسابی که بر مردم بی‌پناه می‌رفت و جانهائی را برسر توسل یا عدم توسل باین سنت بحق تا ناحق ماندگار شده یا به نیستی و نابودی کشیده می‌شد همه نکاتی تأثرانگیز و عبرت‌آموزند که به شمه‌ای از آنها در بخش‌های پیشین اشاره شد.

اگر ۵۰ سال خیل مردم مظلوم و ستمدیده از جور حکومت بناچار به بست و بست‌نشینی پناه می‌بردند و ملجاء و ملاذی عدالت‌گستر نداشتند و اگر رفته رفته این پناه‌جوئی و بست‌نشینی به دریوزگی کشید و اماکن و آثار بیگانگان و حتی خودشان

بعنوان مأمن و بست و پناه‌گاه رونق و اعتبار بسزائی یافتند و اگر سوء استفاده و انحراف این سنت کار فرار از مجازات و جواز صیانت و حفاظت را برای عده‌ای ماجراجو و دزد و وطن‌فروش سهل و آسان ساخته بود، بعد از آنکه بزرگترین مخالف و شکننده این سنت یعنی امیرکبیر را بورطه نابودی کشانید بالاخره در پایان آن عصر بزرگترین سردمدار و مسئول و مهره اصلی اینهمه بی‌قانونی و رواج بی‌رویه آن سنت یعنی شاه را نیز دست‌وپاگیر شد و بانتقام مظالم رفته بر مردم ستمدیده و خون‌های بناحق ریخته‌ای چون خون امیرکبیر بالاخره با همین وسیله و دستاویز و در پوشش همین سنت و آئین بست‌نشینی روزگار نقش‌خویش را بدست مردی که از فرط مظالم دستگاه به ستوه و از آنهمه نابسامانی و جور به‌تنگ آمده و در زاویه‌مقدسه‌حضرت‌عبدالعظیم به بست نشسته بود ایفا کرد و در طلیعه پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین‌شاهی به عمر او پایان داد!!

و اما شرح ماجرا:[۲۲]

سید جمال‌الدین اسدآبادی زمانی که عازم نجد بود وارد بوشهر شد از طرف بزرگان کتباً و تلگرافی از او خواسته شد که بایران بیاید ــ ناصرالدین‌شاه نیز طی تلگرافی از او دعوت کرد که به تهران برود ــ لذا سید از راه‌شیراز و اصفهان عازم‌تهران گردید.

کار او در تهران دائماً پیدا و پنهان و بدون ملاحظه بیدارــ کردن مردم بود.

همینکه شهرت و محبوبیت او بین مردم فزونی گرفت سعایت و بدگوئی درباریان و نزدیکان شاه از او شروع شد و رفته رفته چون سید بی‌میلی شاه را نسبت بخود احساس کرد اجازه مسافرت خواست تا از ایران خارج شود و به روسیه رفت و از آنجا پس از مدتی به باواریا (آلمان) هجرت کرد.

در سفر دوم ناصرالدین‌شاه به فرنگ، ملاقاتی بین او و

۲۲ــ به‌نقل و اقتباس و تلخیص از کتاب: تاریخ بیداری ایرانیان ــ نوشته: ناظم‌الاسلام کرمانی به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی.

سید جمال‌الدین در آلمان دست داد و شاه ضمن ندامت از رفتار گذشته خویش مصرانه از او خواست که بایران باز گردد ـ حاج سیاح میگوید من بوسیله میرزا رضا کرمانی که از نزدیکان و ندیمان سید بود برای او پیغام فرستادم که بخانه امین‌السلطان وارد شود تا با وجود دشمنی که با او دارد از بدگوئی و سعایت بیشتر نزد شاه باز ماند ـ اما سید ترجیح داد که بخانه حاج محمدحسن امیرالضرب وارد شود و بدانجا رفت.

این دفعه مردم بیشتر دور سید را گرفتند و مجالس سری برپا شد ـ امین‌السلطان شاه را ترسانید که عماًقریب حوزه سلطنت از هم خواهد پاشید ـ شاه از امین‌الضرب خواست که عذر سید را بخواهد ولی، (سید قبل از رسیدن نامه شاه به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناه جست و مدت هفت ماه و چند روز در آنجا باز هم به دعوت خلق و ذکر مفاسد سلطنت استبدادی اشتغال داشت) و بالاخره کار بجائی رسید که ناصرالدین شاه دستور نفی بلد و تبعید سید را صادر کرد. پانصد مأمور به خانه او ریختند و با حالت بیماری و نزاری و تحقیر و توهین او را از زاویه مقدسه بیرون کشیده به کرمانشاه فرستادند و از آنجا به بغداد و سپس به‌بصره رفت و در آنجا ماند تا مرضش بهبودی یافت و آنگاه عازم هندوستان و از آن‌جا به لندن رفت و با عزت و احترام مقدمش را گرامی داشتند.

سلطان عبدالحمیدخان عثمانی کتباً و تلگرافی از سید دعوت کرد که به اسلامبول برود و او این دعوت را اجابت نمود و مورد استقبال گرم و محترمانه قرار گرفت. اما بعد در نتیجه بدگوئی بدخواهان نظر سلطان از او برگشت و مورد سوءظن واقع شد، خصوصاً که در این اثنا خبر ترور ناصرالدین‌شاه بدست میرزا رضای کرمانی که از ندیمان سید بود و باشاره او این قتل صورت گرفته بود بگوش سلطان رسید و بر وخامت امر و بدبینی سلطان نسبت به سید افزود.

و اما چگونگی ترور ناصرالدین‌شاه پس از بیان این مقدمات چنین نقل شده است که:

میرزا رضا کرمانی از مریدان و مجذوبین سید جمال‌الدین اسدآبادی بود که در تهران به سخنان و افکار سید پی برده بود. این افکار و ظلمی که از دستگاه بر مردم می‌رفت و ستمی که برخود وی رفته بود (مدعی تصرف ملك وقفی بود در کرمان که بایستی پس از پدرش باو میرسید) باعث گردید که به کرمان برود و در آنجا همان‌گونه مطالب را که دیگران جرأت بیانش را نداشتند بیان کند و مردم را به حق‌طلبی و عدالت‌جوئی و نرفتن زیر بار ظلم و ستم و استبداد دعوت می‌نمود. این سخنان باعث شد که او را توقیف کنند و چندی بزندان بیاندازند وسپس با وساطت جمعی از علما آزاد شد ـ ولی بعد برای تظلم و دادخواهی راهی تهران شد و هر کجا که تظلم نمود کسی بفریاد او نرسید، بلکه نایب‌السلطنه کامران میرزا او را به حبس انداخت و آزار نمود و مدتی هم در زندان قزوین ماند تا آنکه مقارن سفر دوم سیدجمال‌الدین به ایران آزاد گردید ـ و با تماس نزدیك باو و شرکت در محافل و مجالس سید ارادت و اخلاص بیشتری نسبت باو پیدا کرد ـ بگونه‌ای که پس از نفی‌بلد سید از ایران و رفتن او به اسلامبول میرزا رضا هم به اسلامبول رفت و خدمت سید رسید و تظلمات خود را بطریق عجز و لابه باو اظهار داشت ـ سید در جوابش گفت: «می‌بایست که قبول ظلم نکنی». این کلام در میرزا مؤثر افتاد و عرض کرد همینقدر رفع کسالتم بشود انتقام خود را می‌کشم. پس از رفع خستگی به‌تهران مراجعت کرد و در حضرت عبدالعظیم در بالاخانه‌ای که میان صحن و مدرسه است منزل گرفت و به شغل جراحی خود را معرفی و ضمناً امنیت خواستن را بهانه خویش نموده و هر یك از بزرگان که می‌رسید اظهار می‌نمود که توسط کنید و تحصیل امنیت برایم نمائید.

منتظر فرصت بود تا اینکه روز جمعه ۱۷/ماه ذی‌القعده سال ۱۳۱۳ (ق) در حالی که شاه خود را برای جشن پنجاهمین‌سال سلطنت خویش آماده می‌نمود و بزیارت مرقد حضرت عبدالعظیم آمده بود توسط میرزارضا کرمانی که «درحرم بست‌نشسته» بود

به بهانه تقدیم عریضه بوسیله طپانچه او به قتل رسید و جشن پنجاهمین سال سلطنت به عزا مبدل گشت!!

۱۶ـ رویدادهای زمان مظفرالدین‌شاه به بعد در زمینه بست و بست‌نشینی و نقش عمده این آئین در پیشرفت نهضت مشروطیت

مقدمه: با وجود مساعی امیرکبیر در براندازی سنت بست‌نشینی که سوءاستفاده فراوان از آن، کار را بر دولت تنگ کرده بود و هدف وسیاست مدبرانه امیر در ایجاد کنسطیطوسیون (بقول خودش) که در حقیقت نوعی دولت منتظم و بر پایه حفظ و صیانت حقوق و جان و مال مردم از اعمال خودسرانه دیگران بود و استقرار امور مملکت بر قواعد و اصول صحیح نضج و مایه‌ای نگرفت و مجالش ندادند که کاری از پیش ببرد بنابراین پس از او کماکان این پدیده سخت در رونق و رواج بود تا زمان مظفرالدین‌شاه و بعد از آن هرچند که این سنت نتایج تلخ و ناگواری را برای حکومت فراهم میآورد چه از جنبه‌های سیاسی و روابط با دو قدرت نیرومند مداخله‌گر روس و انگلیس و چه از جنبه نابسامانیهای زیادی که سوء استفاده از این آئین همواره در گوشه و کنار مملکت بوجود میآورد و علی‌رغم نقشی که این امر هم در قتل امیرکبیر و هم در ترور ناصرالدین‌شاه داشت، ولی رونق این سنت عمدتاً بخاطر بی‌قانونی و عدم محاکم دادگستری برای ستم‌دیدگان از یکطرف و بهترین و مؤثرترین وسیله و دستاویز برای بیگانگان جهت بهانه‌جوئی در امر دخالت در امور مملکتی و حمایت از جیره‌خواران و ایادی خودشان از طرف دیگر موجبات تداوم و رواج این سنت را در شکل ناهنجار و ناخواسته‌اش برای سوءاستفاده‌چی‌ها بطور عمده و برای مظلومان و بی‌پناهان ستم کشیده تا حدودی فراهم ساخته بود.

سر آرتور هاردینگ وزیر مختار بریتانیا در دربار مظفرالدین‌شاه در کتاب خاطرات سیاسی خویش در زمینه مورد بحث چنین می‌نگارد:[۲۳]

«مسئله پناهندگی اتباع ایرانی به سفارت انگلیس و آئین (بست‌نشینی):

یك روز به من خبر دادند یکی از حکام درجه دوم ایرانی که متهم بود یکی از اتباع هندی دولت بریتانیا را مورد اجحاف و شکنجه قرار داده است بی‌اطلاع قبلی وارد محوطهٔ سفارت شده و در آنجا تحصن اختیار کرده است. این‌مرد ستمگر، هندی بدبخت را بطور واژگون در چاهی آویزان کرده و او را آنقدر بحال معلق در آنجا نگاه داشته بود که مرد بی‌گناه سرانجام حاضر شده بود با پرداخت مبلغی هنگفت خود را از آن مهلکه خلاص کند. و حالا همین حاکم سنگدل در گوشه باغ سفارت انگلیس در قلهك چادری زده و بست نشسته است در حالی که آشپزش ده بیست قدم آنطرف‌تر در آلاچیقی که متعلق بدستگاه سفارت بود مشغول آماده کردن غذا برای اربابش بود.»

«مأمور متحصن رسماً اعلام کرده بود که محوطه باغ سفارت را ترك نخواهدکرد مگر آنکه من شخصاً از خطای او درگذرم....»

«علاوه بر سفارت‌خانه‌های خارجی، یکی دو سه جای دیگر هم نظیر حرم مطهر حضرت رضا(ع)، مسجد بزرگ مشهد، حرم مطهر حضرت عبدالعظیم، جملگی از اماکن رسمی برای بست‌نشینی و شکایت از ظلم و تعدی اولیای دولت حساب می‌شدند و کسانی که مورد غضب حکومت قرارگرفته و درخطر دستگیرشدن بودند، پس از اینکه قدم به یکی از این پناهگاههای سنتی می‌گذاشتند، معمولا تا موقعی که بست را نشکسته و از تحصن بیرون نیامده بودند از حمله و تعدی دولتیان در امان بودند. وضع این اماکن مذهبی را به وضع پناهگاههای مذهبی خودمان نظیر «آلزاسیا» و «صومعه‌های سفید» در آخرین سالهای سلطنت

۲۳ـ نقل از کتاب: خاطرات‌سیاسی سر آرتور هاردینگ ـ ترجمه: دکترجواد شیخ‌الاسلامی.

سلسله استوارت می‌توان تشبیه کرد.»

«یکی دیگر از جاهای معتبر برای همین منظور (یعنی بست‌نشینی و دفع شر فراشان مزاحم دولتی) اصطبل‌ویژه سلطنتی بود. ولی در این مورد بخصوص آن‌طور که از اشخاص موثق شنیده‌ام، تنها بست‌نشینی کافی نبود بلکه‌شخص پناهنده می‌بایست دم رنگ‌شده یکی از اسبان اعلیحضرت را محکم در دست بگیرد و در فکر این خطر بسیار محتمل نباشد که همان اسب ممکن است لگدی سخت به سر و صورتش بزند. کما اینکه کارمندان اداره پست تهران که برای افزایش مواجب خود با همین تشریفاتی‌که ذکر شد در اصطبل شاهی بست نشستند و لگدهای جانانه‌ای از اسب‌ها نوش‌جان کردند.»

«یك‌بار در عرض ماههای گرم تابستان متوجه شدم که یك دادخواه ایرانی‌پیر مردی سر طاس خود را محکم به پایه فلزی پرچم سفارت انگلیس (در قلهك) که علامت (یونین جاك)[۲۴] برفراز آن در اهتزاز بود طناب‌پیچ کرده است و حاضر نیست از آن جدا شود مگر اینکه اولیای سفارت دقیقاً به شکایتش رسیدگی کنند و داد او را از بیدادگران بستانند.»

«و تازه این رسم بست‌نشینی فقط منحصر به‌افراد طبقه پائین نبود، بلکه مواردی پیش می‌آمد که مقامات عالی‌رتبه مملکتی حتی وزیران شاه همین شیوه را پیش می‌گرفتند و در اماکن مقدس یا سفارت‌خانه‌های خارجی بست می‌نشستند. و در مواردی کاملا استثنائی، شخص متظلم در خانه همان وزیری بست می‌نشست که از مظالمش به تنگ آمده بود یا آنکه دلائل مکفی در دست داشت که عنقریب به نائره خشم و غضبش گرفتار خواهد شد. و برای ما تصور چنین وضعی در انگلستان بسیار مشکل است... این روش‌های عجیب و غریب موقعی که از طرف عده کثیری از ناراضیان بکار برده شود کم و بیش حالت اعتصاب کارگران راه‌آهن و سایر مؤسسات بزرگ صنعتی را پیدا می‌کند که غالباً در جامعه‌های پیشرفته اروپائی اجرا می‌شود و مشهورترین نمونه

۲۴ـ Union Jack (نام سنتی پرچم بریتانیا).

این موضوع شاید همان قضیه بست‌نشینی مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس باشد که در زمان تصدی جانشین من (سر سیسل اسپرینگ رایس) صورت گرفت و هزاران نفر از ناراضیان سیاسی همراه با نوکرها و آشپزها و مقادیر زیادی برنج و گوشت و روغن و دیگ و سایر لوازم در تابستان ۱۹۰۶ میلادی در محوطه باغ سفارت در تهران چادر زدند و اعلام داشتند تا موقعی که شاه (مظفرالدین‌شاه) دست باصلاحات سیاسی نزند و قانون اساسی به ملت عطا نکند به هیچ‌عنوان محل تحصن خود را ترك نخواهند کرد.»

۱۶ـ۱ـ نقش بست‌نشینی در رویدادها و پیروزی نهضت مشروطیت[۲۵]

الف ـ تحصن تجار به زاویه مقدسه:

«سه‌شنبه ۱۹/ صفر ۱۳۲۳ (ق) ـ در برخورد و درگیری تجار تهران با مسیو نوز بلژیکی که رئیس گمرك ایران بود برسر وصول گمرکی بیش از تعرفه از مال‌التجاره آنها پیدا کردند و کارشان به مشاجره کشید و غائله‌ای در شرف تکوین بود بخصوص که عین‌الدوله هم در رسیدگی باین امر به مسامحه و مماطله می‌گذرانید و وقعی به خواسته تجار نمی‌نهاد و لذا آنها از همهٔ جا مأیوس در تاریخ فوق‌الذکر به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهیدند.

سعدالدوله وزیر تجارت برای اسکات و آوردن تجار به‌شهر

۲۵ـ در ضمن رویدادها و تحولات شگرف سیاسی اجتماعی که در زمان مظفرالدین‌شاه منجر به بیداری ایرانیان و مآلا به نهضت مشروطیت انجامید بست‌نشینی و تحصن جای خاص و نقش شایانی داشته است که ما بذکر پاره‌ای از موارد مهم آنها می‌پردازیم و به سایر جهات و رخ‌دادها اشاره‌ای نداریم. ضمناً در بیان این مطالب و موارد عمدتاً از کتاب تاریخ بیداری ایرانیان در دو جلد نوشته ناظم‌الاسلام به اهتمام آقای علی‌اکبر سعیدی سیرجانی استفاده و اقتباس شده است با تلخیص فراوان.

چند دفعه خودش و چندین مرتبه واسطه‌اش نزد تجار رفت که بلکه آنها را عودت دهد که این خبر به سایر شهرهای ایران منتشر نشود و باعث هیجان عامه نگردد. تا بالاخره محمدعلی‌میرزا ولایت عهد وساطت کرد و قول داد تا چند ماه دیگر عزل نوز را از شاه استدعا نماید و به تظلمات آنها رسیدگی کند.

بالاخره تجار محض ضمانت ولایت‌عهد و خواهش وزیر تجارت (سعدالدوله) از زاویه مقدسه عبدالعظیم به شهر مراجعت کردند.»

ب ـ مهاجرت علماء به‌حضرت عبدالعظیم (مهاجرت صغری)

چهارشنبه ۱۶/شوال‌المکرم ۱۳۲۳ (ق) مطابق ۱۳/دسامبر ۱۹۰۵ (م) ـ در پی کشمکش و اختلافی که بین امام‌جمعه و سایر علماء چون آقایان سید عبدالله بهبهانی و طباطبائی برسر مسائل سیاسی روز و حکومت بود ـ بالاخره علماء اعلام تهران بزاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم مهاجرت نمودند ـ آقای طباطبائی به ملاحظه نقاهت سید جمال‌الدین افجه‌ای واعظ که منبرهای انقلابی و شدیدالحن او علیه حکومت و دربار غوغا میکرد و در بیداری ایرانیان جاهد و ساعی بود و لذا امام‌جمعه حکم به کفر او داده بود ـ عین‌الدوله هم در خیال گرفتن سید بود و تکلیف آقایان هم‌معلوم نبود ـ لذا سید را سپردند به ناظم‌الاسلام‌کرمانی (نگارنده تاریخ بیداری) که او هم سید را شبانه به خانه یکی از دوستان و سپس به خانه خود برد و دو روز قبل از مراجعت مهاجرین پناهنده به زاویه مقدسه، او هم به مهاجرین در زاویه مقدسه پیوست.

این هجرت را که هجرت صغری گویند به سرکردگی افرادی چون آقای سیدعبدالله بهبهانی با فامیل خود ـ آقای طباطبائی با فامیل خود ـ آقای شیخ مرتضی ـ آقای صدرالعلماء ـ آقای سیدجمال‌الدین افجه‌ای ـ آقامیرزامصطفی ـ آقا شیخ‌محمدصادق کاشانی ـ آقا شیخ محمدرضا قمی انجام پذیرفت.

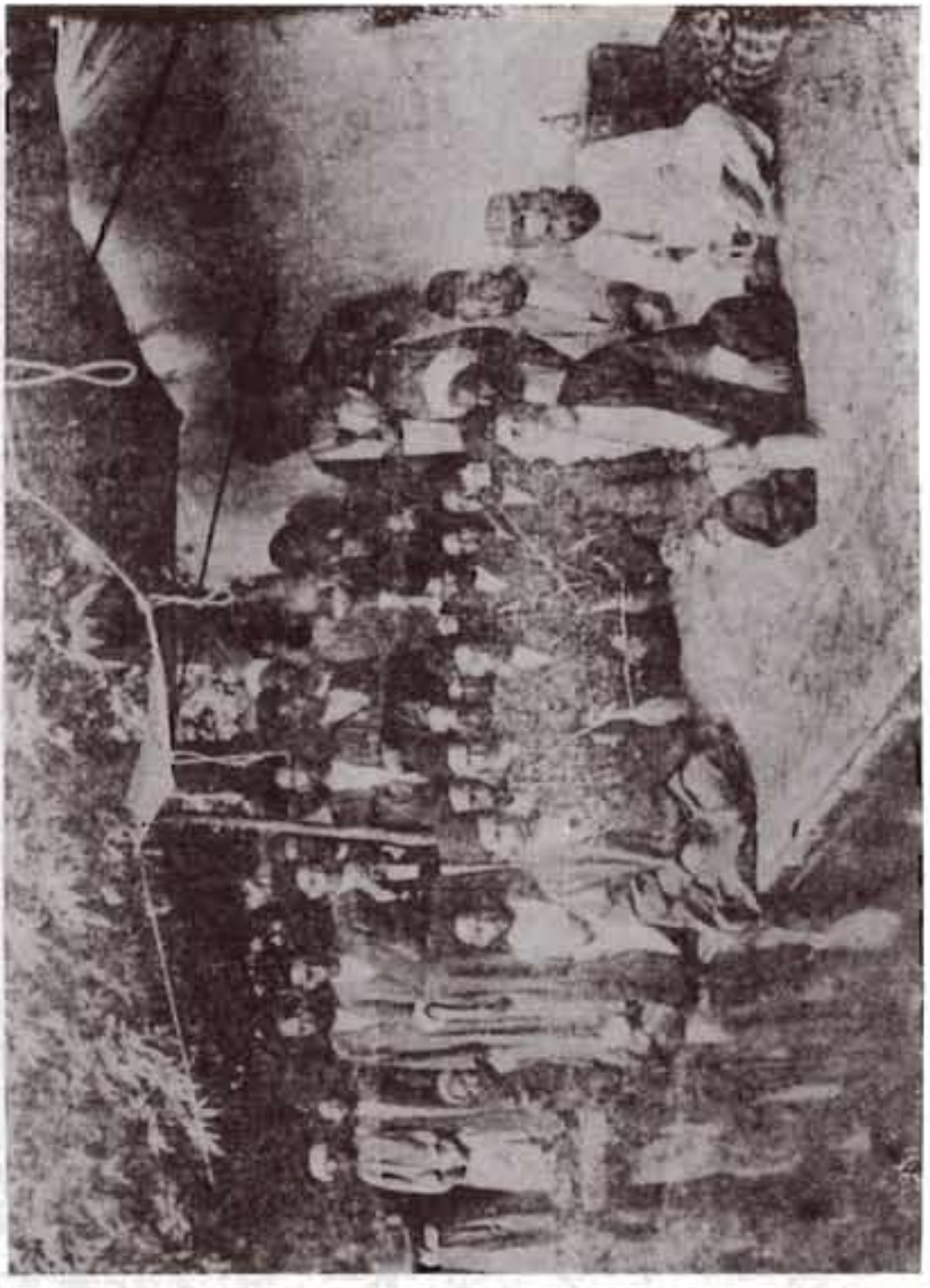

این پیکره نشان میدهد چادر حاجی محمدتقی بنکدار را دربست نشینی (آنکه بدست راست پشت به صندوق نشسته حاجی محمد تقیست)

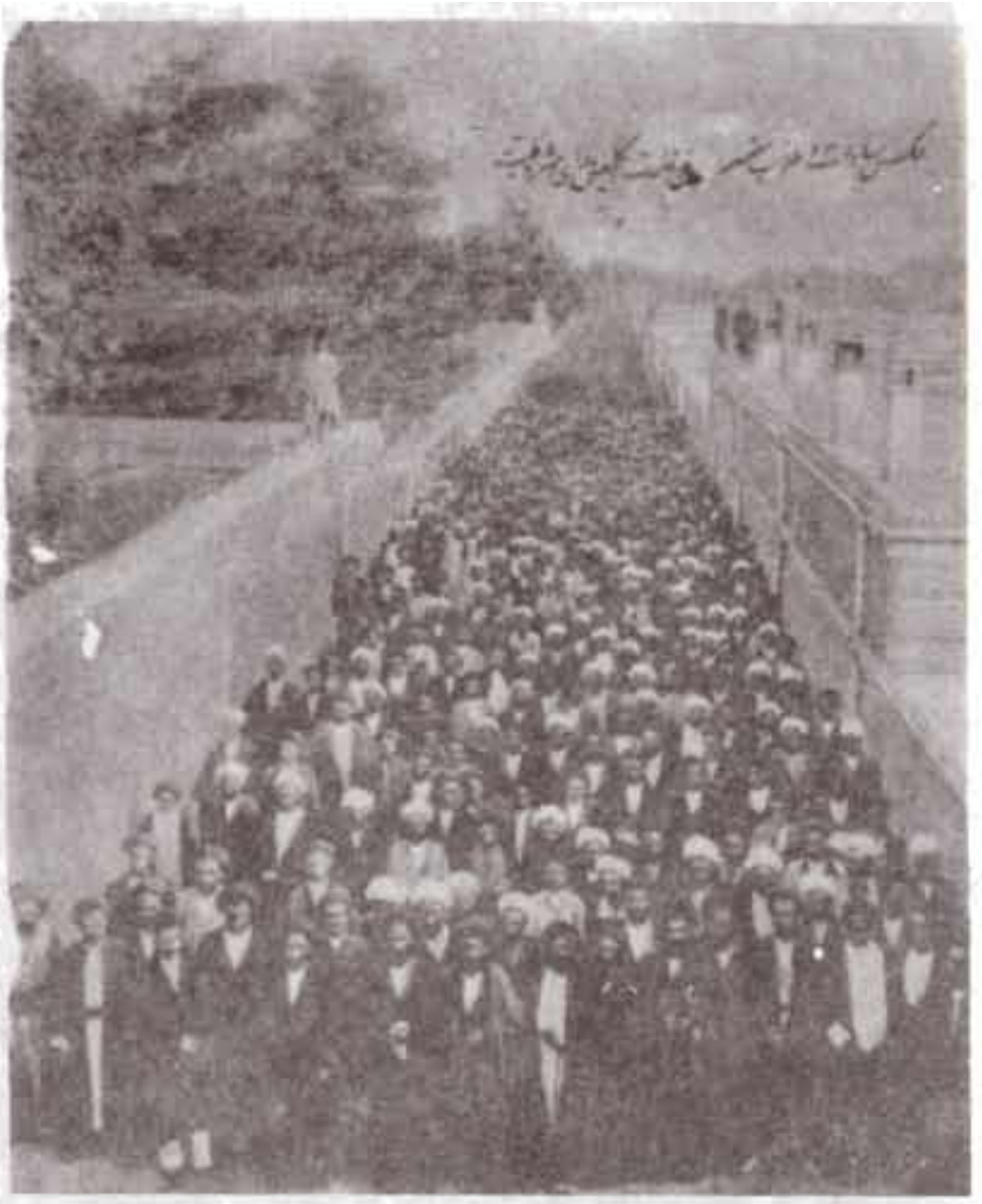

بزرگترین بست‌نشینی در سفارت بریتانیا در تهران
۱۵ ژوئیه ـ ۵ اوت ۱۹۰۶. بالای عکس نوشته شده است: عکس
سادات متحصنین در سفارت انگلیس برای مشروطیت".

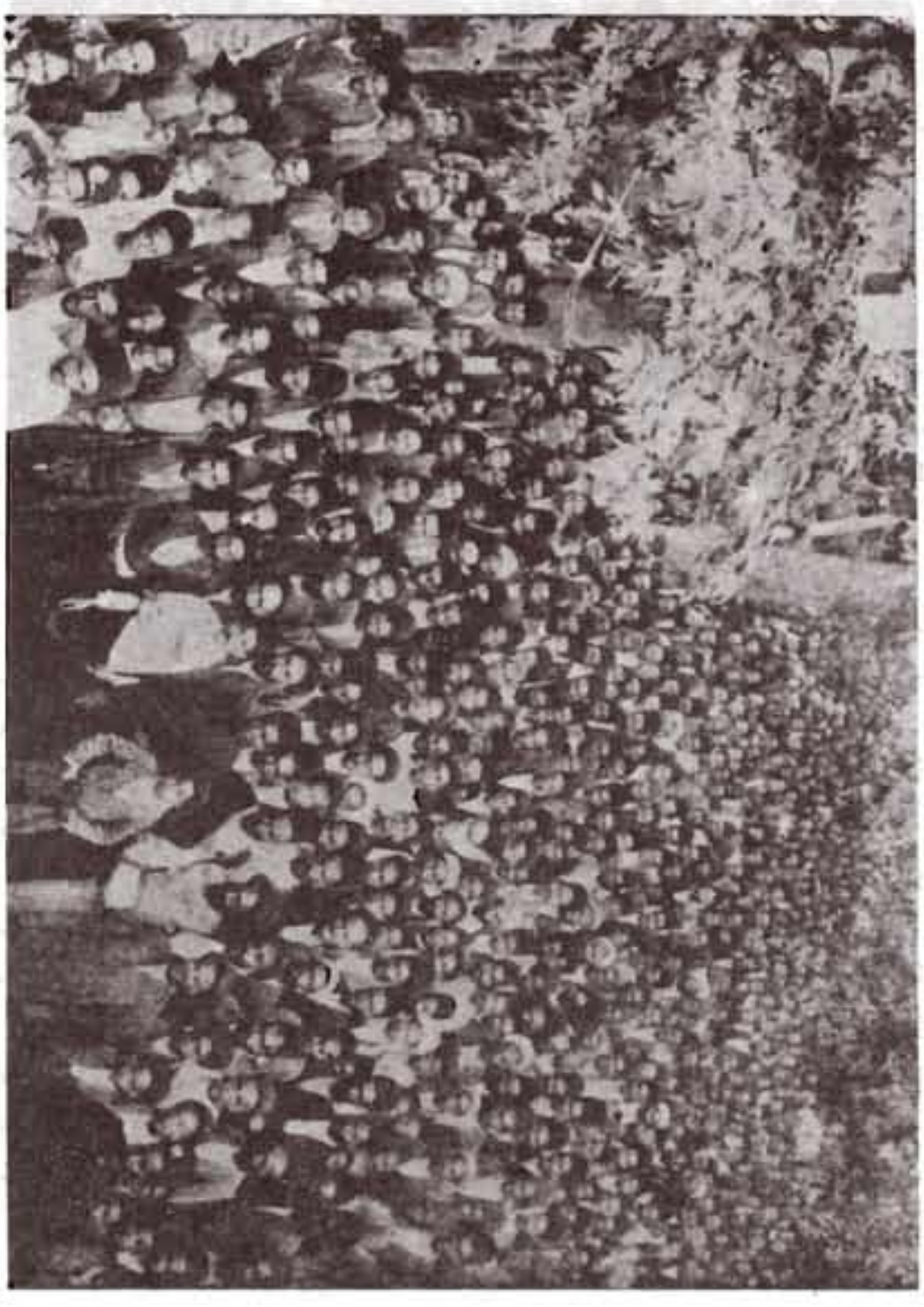

این پیکره نشان میدهد گروه بستیان را .

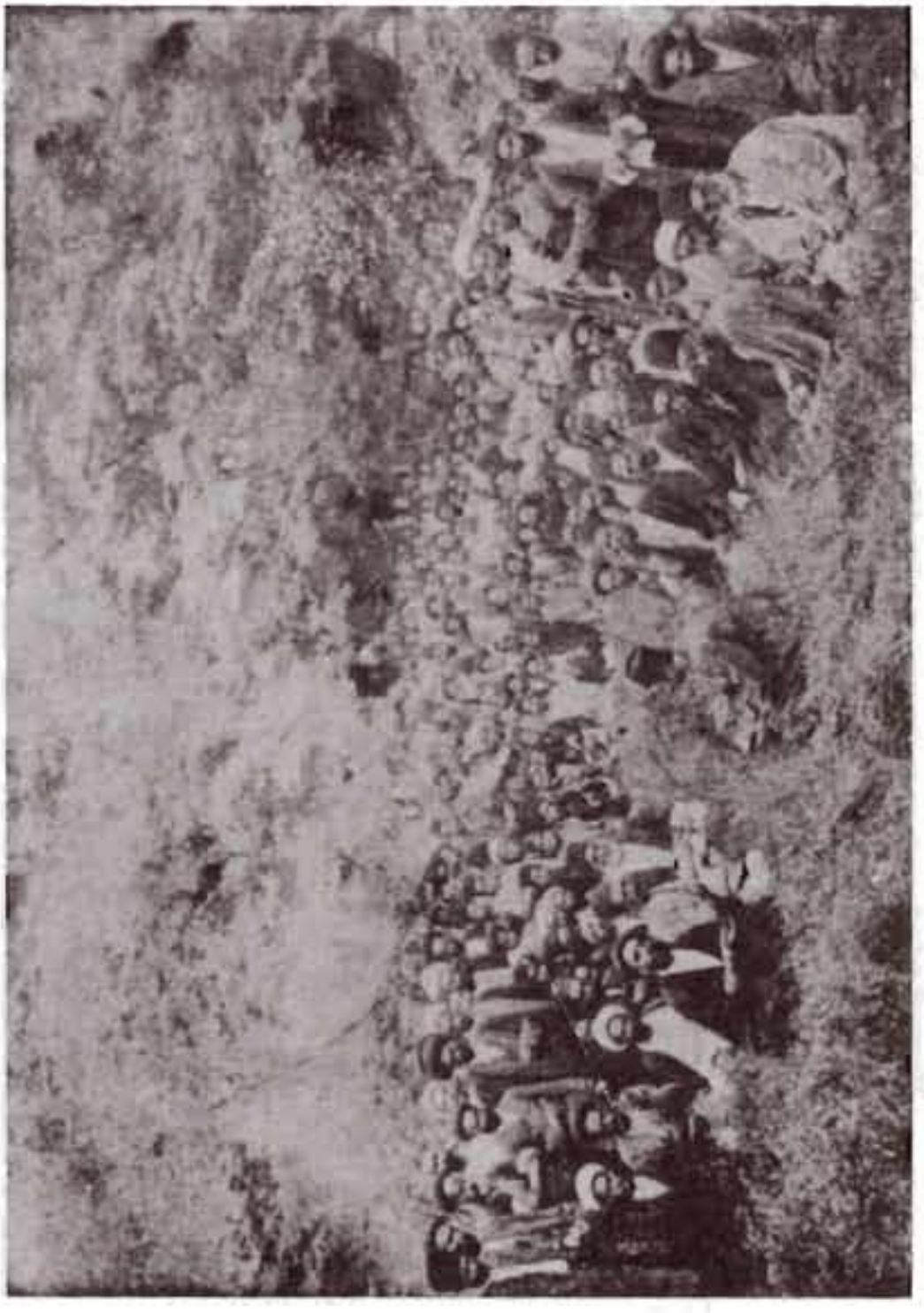

این پیکره نشان میدهد سران بست نشینان راکه بحساب نشسته‌اند

کسان عین‌الدوله بنا به حکم او از کسبه و بازاریان التزام گرفتند که بازارها را نبندند و دم دروازه از عزیمت مردم و علماء به زاویه مقدسه توسط سربازان و فراشان حکومتی جلوگیری می‌کردند ولی بعد در اثر فشار مردم و بیم برپاشدن آشوب، عین‌الدوله حکم خود را نقض کرد و ممانعت برداشته شد.

در حضرت عبدالعظیم عده زیادی از طلاب مدرسه صدر و مدرسه دارالشفاء به متحصنین پیوستند و از هرگونه معاونت مضایقه ننمودند ــ سایر مدارس و طلاب هم درسها را تعطیل کرده و بآنان پیوستند و همچنین از اهل منبر هم عدهٔ زیادی ملحق شدند و متجاوز از ۲ هزار نفر بدین ترتیب مجتمع شدند.

روزها را جناب حاج شیخ محمد واعظ و جناب حاج‌شیخ مهدی واعظ منبر می‌رفتند و نطق و موعظه میکردند. هزینه این حوزه بوسیله مردم تأمین می‌شد و روزبروز بر عده مهاجرین افزوده می‌گشت و بفاصله ۲۰ روز عموم ائمه مساجد و علماء و سادات و طلاب و بعضی از تجار به آقایان ملحق شدند و نیز آقامیرزا مهدی پسر حاج شیخ فضل‌الله با پنجاه نفر از طلاب مهاجرت نمود و به پناهندگان پیوست که این امر باعث قوت بیشتر پناهندگان و ضعف مخالفین آنها گردید.

عین‌الدوله با دادن وعده و وعید و پول کلان نتوانست متحصنین را وادار به مراجعت کند امیر بهادر جنگ‌را با دویست نفر سوار و چند کالسکه و گاری روانه زاویه مقدسه کرد و در صحن مطهر همه را جمع کرده وگفت اعلیحضرت شاهنشاه فرموده است من شما را حرکت داده با خود ببرم به حضور شاه که خود شاه شفاهاً با شما گفتگو فرماید و مقاصدتان را برآورد. اما آقایان از قبول این وعده امتناع کردند و بالاخره کار به خشونت کشید. مردم از مراجعت آقایان بهبهانی و طباطبائی به شهر ممانعت کردند و آنها را بداخل حرم بردند. اخبار بوسیله تلفن به شهر رسید و شاه برای جلوگیری از بلوای بزرگی که ممکن بود حادث شود دستور داد متعرض آقایان نشود و مراجعت نماید. و بالاخره قرار شد نماینده‌ای از طرف بست‌نشینان بحضور شاه

برود و خواسته‌های آقایان را عنوان کند که آن شخص سید احمد طباطبائی بود. و این ماجرا ادامه داشت و آمد و شدها و گفتگوها فی‌مابین بسیار زیاد است که از حوصله این کتاب بیرون است ولی این نکته گفتنی است که مستدعیات حضرات از شاه در هشت بند عنوان شده بود که در عداد آن بنای عدالت خانه‌ای در ایران بود بدینقرار: «در هر بلدی از بلاد ایران یك عدالت‌خانه برپا شود که به عرائض و تظلمات رعیت رسیدگی شود و بطور عدل و و مساوات رفتار کند.».

این لفظ (یعنی عدالت‌خانه) تا آن زمان هنوز رسماً و علناً بر زبانها جاری نشده بود و این در حقیقت اهم خواست‌های متحصنین بود و نشان‌گر عطش و نیاز وافر جامعهٔ آن‌روزی به تأسیس ملجاء و پناهی برای رسیدگی به تظلمات و خواست‌های مردم. و می‌توان گفت اولین سنگ بنای مشروطیت و برچیده‌شدن بساط استبداد فردی بدین ترتیب گذاشته شد. این تحصن که منجر به صدور دستخط مظفرالدین‌شاه مبنی بر موافقت و تأکید بر تأسیس عدالت‌خانه دولتی شد، بمدت یك ماه در زاویه مقدسه عبدالعظیم بطول انجامید و باین ترتیب روز جمعه ۱۶/ذی‌القعده ۱۳۲۳ (ق) برابر با ۱۳/ژانویه ۱۹۰۶ پایان یافت و بست‌نشینان به تهران بازگشتند.»

پ ـ مهاجرت کبری:

«دوشنبه ۲۳/جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ (ق) ـ بدنبال پی‌گیری علماء و مردم به جهت تأسیس عدالت‌خانه ومخالفت‌های عین‌الدوله و سایر مقدمات و جریانات دوباره آقایان بهبهانی ـ طباطبائی ـ صدرالعلماء ـ سیدجمال‌الدین افجه‌ای ـ حاج‌شیخ مرتضی ـ آقا سید مصطفی قنات‌آبادی و پسران آنها از تهران نقل‌مکان کردند و به‌ابن‌بابویه در نزدیکی حضرت عبدالعظیم تحصن جستند ـ بعد از آن عده‌ای دیگر از جمله حاج‌شیخ‌فضل‌الله و حدود ۵۰۰ نفر دیگر با وسائل مختلف مثل درشکه و اسب و قاطر

و الاغ و یا با پای پیاده به جمع دویست نفری اولیه پیوستند.

قریب به ظهر آقاسیدعلی یزدی از برای معاودت آقایان وارد ابن‌بابویه شد ولی آقایان راضی نشدند و گفتند: در مملکتی که عدالتخانه نباشد نمی‌مانیم.

آقای بهبهانی محرمانه مکتوبی برای شارژدافر انگلیس (مستر کرندف) فرستاد و در آن همراهی سفارتخانه را با خود در رفع ظلم و تعدی تقاضا کرده بود. و او هم جواب داد نسبت ببازماندگان در تهران و آنان که التجا آورند همراهی خواهد شد ــ این بود که آقای بهبهانی در ابن‌بابویه به بعضی از تجار گفت که اجزاء سفارت بمن وعده همراهی داده‌اند ــ هرگاه پس از من متعرض شما شدند به آنها متوسل شوید و بآن مکان متحصن و ملتجی گردید.

یك حالت خوف و ترس مردم را فرا گرفته بود ــ اکثر علماء مهاجرت نموده‌اند ــ سابقاً اگر ظلمی به مردم می‌شد و یا در معرض خطر قرار می‌گرفتند به خانه‌های علماء پناه می‌بردند ولی اکنون دیگر جائی را ندارند که بآن‌جا پناهنده شوند ــ در منزل آقا شیخ فضل‌الله نوری زیاد مراوده و آمد و شد می‌کنند ــ سیف‌الدین‌میرزا مدیر توپخانه در کهریزك خدمت آقایان رسیده گفتگوئی محرمانه کرد و مسموع شد که بآنان گفته است مستدعیات شما را شاه قبول می‌کند جز عزل عین‌الدوله و افتتاح عدالت‌خانه که اجابت این دو از محالات است.

آقایان عزم قم دارند ــ شیخ فضل‌الله در تهیه حرکت است و بالاخره روز ۲۶/جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ به عزم پیوستن به آقایان از تهران خارج شد.

نارضایتی و هیجان مردم از مهاجرت روحانیون از یکطرف و خشونت و بدرفتاری عمال عین‌الدوله از طرف دیگر زمینه را برای تحصن ملت در سفارت انگلیس فراهم آورد.»

ت ــ واقعهٔ بست‌نشینی و تحصن ملت در سفارت‌خانه انگلیس

«مقدمه: در ایران معمول و مرسوم است که هنگامی که یك

جماعتی یا فردی در فشار حاکم یا پادشاه واقع شود پناه به خانه یکی از بزرگان می‌برد و بآن مکان مقدس پناهیده میشود. خواه متحصن ظالم باشد خواه مظلوم ــ اما محل تحصن را جائی قرار میدهند که محل ملاحظه شاه و حاکم باشد ــ مثلا امامزاده معتبری اگر باشد بآن‌جا پناه می‌برند و می‌گویند فلان در بست رفته است و اگر امامزاده نباشد به خانه یکی از علماء بزرگ شهر پناه می‌برند و او را واسطه قرار میدهند. مثلا در مشهد مقدس از چوب‌بست، محل امن و مقدس است ــ در شیراز اطراف امامزاده شاهچراغ محل بست است ــ در کرمان خانه علماء و اطراف خانه هر عالمی محترم محل بست است ــ در تهران مقصرین یا غارمین از حکومت به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهنده می‌شوند ــ بعضی از اوقات در زیر توپ مروارید می‌نشینند که در نزدیکی درب ارگ که در زیر نقاره‌خانه است، پناهندگان باین مکان زودتر امر آنها اصلاح میشود زیرا شاه و صدراعظم زودتر از حال عارض مطلع میشوند.

در این اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه و زمان مظفرالدین‌شاه امر بست‌نشستن تعمیم پیدا کرده است به این معنی، سرطویله شاهی و طویله‌های شاهزادگان هم محل امنی شده است چه هرکس به سرطویله‌ها پناه ببرد مهترها و جلودارها و امیر آخورها از او همراهی می‌کنند و اتفاقاً کار عارض هم اصلاح میشود.

در واقع ناصرالدین‌شاه هم ملتفت شده بود که گفته بود باید وسایط را تعمیم داد که مظلومین از خدا منصرف شوند. چه در امکنه مقدسه شاید یك نفر متوجه خدا گردد آنوقت خانواده ظالم تباه و هلاك میشوند باین جهت امکنه غیر مقدسه را نیز ضمیمه امکنه مقدسه نمودند تا بکلی مردم را نظر بواسطه باشد و ظالم راحت و آسوده بخوابد. این شد که هرکس عارض یا ورشکسته و یا مظلوم واقع میشد و یا مستحق سیاستی میگردید پناه می‌برد به توپ مروارید و یا سرطویله شاهی و یا منزل یکی از خانم‌های درباری یا خواجه‌های سلطانی و خرده خرده و کم‌کم امکنه بست بسیار فراوان می‌شد و گاهگاهی هم به ملاحظه شأن عارض و یا

بزرگی مطلب، پناهنده بیکی از سفارتخانه‌ها می‌شدند. مثلا در سال ۱۸۴۸ میلادی اعیان و بزرگان‌کشورایران از ظلم حاجی‌میرزا آقاسی وزیر محمدشاه و صدراعظم ایران به جان آمده به سفارت روس و انگلیس ملتجی شدند و در آن‌جا بست نشسته، عزل او را از شاه خواستار بودند ـ و در ۱۸ و بیست سال قبل ناظم‌العلماء ملایری که از علماء و بزرگان و شرفاء ملایر بود با چند نفر از اهالی ملایر به سفارت‌خانه روس ملتجی شدند، از ظلم و ستم سیف‌الدوله برادر عین‌الدوله که در آن وقت حاکم ملایر بود.

حاج شیخ‌الرئیس که از علماء و بزرگان است به اتهام حریت‌طلبی طرف سوءظن دولت واقع شد و به سفارت عثمانی پناه برد تا آنکه توسط سفارت تأمین‌نامه از دولت عین‌الدوله برای او گرفته در دفتر سفارت ضبط نمودند.

این بود مقدمه‌ای به قلم مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان درباره بست‌نشینی و تحلیل او از این پدیده و اما تحصن ملت در سفارت انگلیس از زبان خود او:

ـ از مکاتبات آقای بهبهانی به سفارت انگلیس و اینکه به بعضی تجار صریح فرموده بود: اگر عین‌الدوله به‌شما سخت‌گرفت ملتجی بسفارت انگلیس شوید ـ تجار باین خیال بودند تا آنکه در شب ۲۳ جمادی‌الاولی که روزش آقایان از شهر خارج شدند چند نفر فراش و غلام کشیکخانه می‌روند درب خانه حاج‌حسن برادر حاجی محمدتقی که در مهاجرت صغری وکیل خرج آقایان بودند و خدمات بزرگ کرده بودند و می‌گویند:

پیغامی از حاجی داریم که باید به خانه بگوئیم ـ زن حاجی حسن آمد پشت درب خانه، فوراً او را گرفته با درشکه به منزل عین‌الدوله می‌برند و باو میگویند مأموریم شوهرت را بگیریم ولی با تو محترمانه سلوك خواهد شد. چه شاهزاده عین‌الدوله تعریف و توصیف حسن تو را شنیده و تعلق خاطری به تو به هم رسانیده زن بیچاره خواهی نخواهی ساکت شد.

چند روز بعد حاج حسن آن زن را طلاق داده و صداقش را به تمامه داده و خلاصه این شایعه مردم را بی‌اندازه خائف نمود.

روز دوشنبه ۲۳/ج ۱ ـ در خانه آقا محمد دلال بانك روس مجلس جشن عقدی برقرار بود و جمعی از تجار و صراف‌ها مهمان بودند ـ در این اثنا حاج محمد تقی و حاج‌حسن برادرش وارد شدند و خیالات عین‌الدوله را دربارهٔ خودشان و دیگران معروض داشتند. حضرات تجار فوراً کسی را فرستادند ابن‌بابویه نزد آقایان که تکلیف ما چیست؟ پس از چند ساعتی فرستاده مراجعت نمود و از طرف آقای بهبهانی پیغام آورد که‌من استخاره کرده‌ام که پناه ببرید به سفارت انگلیس خوب آمده است. البته بروید به سفارت انگلیس و در آن‌جا متحصن باشید تا امنیت برایتان بگیرند.

تجار بدنبال راه و آشنائی برای رفتن به سفارت‌خانه به سید علاءالدین سید نصرالدینی که با اجزاء سفارت مراوده‌ای داشت تماس حاصل می‌کنند و او میگوید کار بست بسی صعب و دشوار است ولی من یك اندازه کار را بجائی میرسانم ـ تجار میگویند ما سیصد تومان به شما میدهیم که ما را ببرید در سفارتخانه انگلیس و همراهی کنید که از ما پذیرائی کنند. پس از مذاکرات بسیار، شصت تومان نقد و بقیه را قبض دادند ـ سید علاءالدین کاغذی نوشت بیکی‌از اجزاء سفارت‌خانه و پسرش را حامل آن قرار داد.

میرزا حاجی‌آقا تاجر با آقازاده رفتند به قلهك که محل ییلاق سفارت‌خانه است ـ اجزاء سفارت در اول امتناع و بالاخره جواب دادند که پذیرائی از تجار می‌شود ـ لیکن به شرائطی که از آن جمله است: عدم جنحه و جنایت و مفلس بودن و ورشکستگی که بخواهد مال مردم را بخورد ـ میرزاحاجی‌آقاگفت هیچ‌تقصیری ندارند جز آنکه از آقایان همراهی کرده‌اند و بر حسب اشاره آقای بهبهانی از ترس جان پناه می‌آورند به سفارت‌خانه.

اجزاء می‌گویند بیائید به قلهك که محل ییلاقی است. میرزا حاجی‌آقا گفت جرأت ندارند از شهر خارج شوند و در سفارتخانه شهر متحصن می‌شوند ـ خلاصه قول از آنها گرفته می‌آیند شهر و مژده قبول را به تجار دادند. فلذا شب سه‌شنبه

۲۴/جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ نه نفر از تجار معتبر به‌سفارت انگلیس پناهنده می‌شوند و از طرف شارژدافر انگلیس دو نفر سوار هندی و چند نفر قزاق آمدند به شهر برای محافظت متحصنین سفارتخانه.

دو نفر از اجزاء سفارت یکی حسینقلی‌خان نواب و دیگری میرزا یحیی‌خان منشی سفارت‌خانه آمدند سفارت‌خانه و به تجار گفتند بهتر است برای اهمیت‌دادن به موضوع معاودت آقایان را عنوان کنید و هم چندی از اهل علم و سادات را نیز با خود همراه سازید ـ این شد که تجار جمعی از طلاب‌مدرسه صدر و دارالشفاء را با خود همراه و به سفارتخانه آوردند.

طایفه بزازها و صراف‌ها امروز دکان خود را بستند و به سفارتخانه رفتند ـ این شایعه در تمام شهر بیشتر شد ـ مردم دسته دسته داخل میشوند ـ طلاب مدرسه ناصریه نیز به‌سفارتخانه رفتند ـ در صحن سفارتخانه چادرهای متعددی برپا شد. آشپزخانه عمومی منعقدگردید مخارج را از هرجهت‌حاج‌محمدتقی و برادرش حاج حسن برعهده گرفتند ـ نماز جماعت را ذوالریاستین کرمانی و نطق و خطابه را او و فخرالاسلام انجام می‌دادند.

اعلانی با ژلاتین طبع‌شد و از چادر مخصوص‌که جز معدودی در آن نبودند بیرون آمد یکی از آنها را در پاکت گذاشته و برای شاه فرستاده شد که خلاصه آن‌چنین است که استدعای ما این است که مجلس معدلتی که حاوی بر اجرای احکام قانون محمدی(ص) و مشتمل بر حفظ نفوس و اموال و اعراض و ناموس و دماء مسلمین و امنیت دوستان محمد و آل محمد(ص) است اقامه شود و اجراء احکام محمدی و شرع اسلام اعمال گردد.

خلاصه سفارتخانه در حکم یك مدرسه شده است ـ مردان سیاسی به تعلیم مردم پرداخته‌اند ـ روزنامه حبل‌المتین برای مردم خوانده میشود ـ شارژ دافر انگلیس با ملت همراه است مشهور شده است که او رفته است که حضور اعلیحضرت برسد و تظلم تجار و مردم را به عرض برساند اما عین‌الدوله مانع شد ـ

روزنامه ایران که روزنامه رسمی است قانون عدلیه را درج کرده و چند نسخه از آن بدست بعضی از مردم رسیده است که مضمون آن در تاریخ‌ها مندرج است.

روز پنجشنبه چهارم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ـ عین‌الدوله جمعی از تجار معتبر را از قبیل حاج حسین‌آقای امین‌الضرب را برای فریب متحصنین به‌سفارتخانه فرستاد و پس‌ازمذاکرات، متحصنین گفتند ما خواستار سه مطلب هستیم ـ اول مراجعت آقایان و رؤساء روحانی ـ دویم افتتاح عدالت‌خانه که شاه و گدا در آن مساوی باشند ـ سوم قبوض و براتهای مواجب‌ها را که از مردم به اعتبار دولت خریدیم پول ما را بدهند.

عده اشخاص به رقمی حدود ۵ هزار نفر در سفارتخانه‌رسیده است و حدود ۱۰۰ چادر در سفارتخانه برپا شده است ـ خوراکی و قند و چای و تنباکو فراوان و رایگان بین مردم پخش میشود ـ دکاکین و بازارها بسته شده است ـ کسبه حضرت عبدالعظیم نیز به جمع متحصنین پیوستند ـ اهالی شمیرانات و دهات نیز به صدا در آمدند ـ شاه از قضایا بی‌خبر است ـ اجزاء دولت هم از عین‌الدوله ملاحظه می‌نمایند و نمی‌گذارند خبر صحیح به شاه برسد.

بعضی از ایالات از قبیل آذربایجان و غیره شروع به‌تعطیل نمودند ـ تلگرافاتی بین شاه و ولیعهد دائر بر کوشش در فیصله امر و معاودت آقایان از تحصن رد و بدل میگردد. از کرمانشاه و اصفهان از طرف علماء و اهالی نمایندگانی آمدند به قم و آمادگی و همراهی خودشان را خدمت آقایان اظهار داشتند.

از تبریز تلگرافی خبر رسید که بعضی به سفارت انگلیس پناه برده و در قنسول‌خانه متحصن شده‌اند. از خمسه و زنجان و دشت نیز خبر رسید که بلوا کرده‌اند.

روز سه‌شنبه ۹/جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ـ بالاخره عین‌الدوله تحت فشار استعفا کرد و مشیرالدوله که وزیر خارجه بود بجای او منصوب شد.

عزل عین‌الدوله متحصنین سفارت‌خانه و مهاجرین به قم را

قانع نکرد و دست از تحصن و بست‌نشینی خود برنداشتند.

دستخط تلگرافی شاه به عنوان مهاجرین قم صادر شد که در آن از آنها خواسته شده بود که بیش از این به این مهاجرت و تحصن ادامه ندهند و معاودت به تهران نمایند و در آن عرایض و تقاضاهای آقایان را مسموع و مقبول قلمداد نموده بود. و در عریضه تلگرافی در پاسخ قبولی خود را اعلام نمودند و متعاقباً عضدالملك از جانب شاه عازم قم گردید تا آقایان را برگرداند. اما ورود عضدالملك به قم با بی‌اعتنائی آقایان مواجه گردید و طی مکتوبی به متحصنین سفارتخانه اعلام داشتند که مراجعت ما موقوف و منوط به افتتاح عدالت‌خانه و حرکت شما از سفارتخانه است و شهرت مراجعت ما بی‌مآخذ و بی‌اصل است.

در ۱۴ جمادی‌الاخری دستخط شاه مشعر به موافقت به تشکیل مجلسی متشکل از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف و منتخبات طبقات مرقومه در دارالخلافه طهران صادر شد که به مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه و مشاوره در امور بپردازد که مضمون آن منتشر گردید و باطلاع متحصنین و مهاجرین نیز رسید.

سه‌شنبه ۱۶/جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ سید محمدصادق پسر آقای طباطبائی و سید علاءالدین داماد آقای بهبهانی از طرف آقایان و علماء مهاجرین قم به تهران آمده بدیدن متحصنین سفارتخانه رفتند و قرار شد بحضور شاه برسند و همان روز به قصد صاحبقرانیه رفته پس از ملاقات با شاه عصر به سفارت‌خانه آمده و مژده انجام مقاصد آقایان را به متحصنین بشرح زیر دادند:

۱ـ تأسیس مجلس بطریق صحیح.

۲ـ امنیت عمومی به تمام متحصنین سفارتخانه و سایر اهل تهران.

۳ـ نیامدن عین‌الدوله به تهران مطلقاً.

۴ـ عودت دادن نفی‌شدگان و تبعیدشدگان از تهران.

۵ـ راضی نمودن ورثه مقتولین به دادن دیه ـ صلح و الا قصاص طبق قانون مقدسه اسلام.

۶ـ گرفتن قبوض مواجب و دادن پول آنها بوسیله دولت.

آقا سید محمدصادق مراتب را تلگرافی به مهاجرین قم اطلاع داد. متحصنین سفارتخانه هم ضمانت و تأیید سفارت انگلیس را بر این امر خواستار بودند.

بالاخره پنجشنبه ۱۸/ج۲/۱۳۲۴ با تلگرافی که بین قم و سفارتخانه مخابره شد و متحصنین را به پایان دادن به تحصن خواندند و اظهار داشتند حال که مقاصد ما حاصل شده است تحصن بیش از این جایز نیست و اگر مقاصد شما بقیه دارد ما در زاویه حضرت عبدالعظیم می‌مانیم تا آن بقیه هم انجام بگیرد. و بالاخره روز جمعهٔ بعد تحصن پایان گرفت و شهر را چراغان کردند و دستخط شاه را مشعر به تأسیس مجلس شورای ملی بدر و دیوار زدند.

مدت تحصن در سفارت‌خانه و هجرت آقایان از تهران به قم و معاودت آنها درست یکماه طول کشید.»

ث ـ تحصن مجدد تجار در سفارت‌خانه انگلیس و سایر رویدادها تا جلوس احمدشاه به‌تخت:

«نظامنامه انتخابات مجلس بوسیله مردم تهیه شد و روز دوشنبه ۱۳/رجب ۱۳۲۴ مصادف با عید مولود حضرت امیر(ع) در ارگ در مدرسه نظامیه مجلس منعقد گردید و قرائت شد همگی پسندیدند و بنا شد به امضاء دولت برسانند ـ اما تا ۱۶/رجب هنوز به امضاء نرسیده بود که مردم در خانه آقای طباطبائی ازدحام و اجتماع کردند و قرار گذاشتند که روز شنبه دکانها را باز نکنند ـ مضافاً آنکه عین‌الدوله هم به شهر آمده بود و مردم قصد کشتن او را داشتند ولی بنا به توصیه آقای طباطبائی قرار شد تا روز شنبه صبر کنند و بالاخره در اوائل شب بخاطر تأخیر در امضاء نظامنامه تجار رفتند به سفارت‌خانه انگلیس و در آنجا متحصن شدند و صبح جمعه ۱۷/رجب نیز عده زیادی از تجار به سفارت‌خانه رفتند ـ بالاخره نظامنامه بامضاء

رسید و دستور نقل مکان عین‌الدوله به خراسان صادر شد و به بقیه خواسته‌ها هم موافقت گردید.

روز یکشنبه ۱۹/رجب ۱۳۲۴ دکاکین باز شد ولی متحصنین میگویند تا مجلس صحیحاً تشکیل نیابد و مطمئن نشویم خارج نخواهیم شد.»

بالاخره‌کار تنظیم نظامنامه انتخابات و وصول به خواسته‌ها با اتحاد و اتفاق ملت و استفاده از شیوه تحصن و بست‌نشینی بسامان رسید و این نقطه عطف‌بزرگ در تاریخ‌کشور ما و انتقال حکومت از شیوه معمول و مرسوم تاریخی استبدادی به رسم مشروطیت و دخالت و مشارکت مستقیم مردم در امر حکومت چنانچه دیدیم با استفاده از این سنت و آئین کارساز به منصهه ظهور و وقوع رسید و دوران سیاه استبداد مطلقه که در آن نه مردم و نه حرف و نظر آنها ابداً ببازی گرفته نمی‌شد به‌کرسی نشست و ذریه استبداد و شاهی که جز به خود و شیوه خودمحوری و خودکامگی نظیر اسلاف خویش نمی‌توانست لحظه‌ای بیاندیشد با این دستاویز مجبور به تسلیم و گردن‌نهادن بخواست مشروع مردم گردید و طرحی نو در کار حکومت پدید آمد.

«جمعه نهم محرم‌الحرام ۱۳۲۵ شیخ زین‌العابدین زنجانی و سید اکبر شاه روضه‌خوان و آقاسیدمحمد تفرشی به حضرت عبدالعظیم رفتند و ببست‌نشستند وجمعی از اوباش‌بآنها پیوستند و هدف آنهامخالفت با مشروطه بود ـ ولی حجج‌الاسلام و مؤسسین مشروطیت‌اعتنائی بآنها نکردند. اما ازطرف حکومت‌تهران‌پولی برای آنها فرستاده شد ـ جمع آنها به حدود سیصد نفر رسید و از ناحیه استبدادطلبان بآنها کمك میشد و بالاخره روز چهارشنبه ۲۱ محرم عریضه‌ای از طرف آنها به مجلس تسلیم شد که در آن اظهار ندامت و پشیمانی کرده بودند.

بین محمدعلی‌شاه و مشروطه‌خواهان چنانچه در تاریخ مشروطیت مشروحاً آمده است درگیری و زدوخورد شدید پیش آمد ـ از همهٔ بلاد عزل محمدعلی شاه را می‌خواستند.

مردم تهران نیز با او از در ستیز و جنگ درآمدند او هم با

مردم و مشروطه‌طلبان بنای جنگ و ستیز را گذاشت آنها را کشت و نفی بلد کرد ـ تهدید نمود ـ سیدعبدالله بهبهانی را به عتبات روانه کرد ـ سید محمد طباطبائی را به ونك نقل‌مکان داد و بعد به اوین فرستاد. بقیه مقصرین و مشروطه‌طلبان را که در انجمن‌ها عضویت داشتند گرفتار نمود ـ مردم نیز نسبت به‌مشروطیت بدبین شده بنای بدگوئی را گذاردند و در این امر درباریان و استبدادطلبان نقش عمده دارند.

عده‌ای در سفارت انگلیس متحصن شدند و تا روز شنبه ۵ جمادی‌الاخری ۱۳۲۶ برعده آنها مرتباً افزوده میشد ـ جمعی از وکلا با ممتازالدوله رئیس مجلس روز یکشنبه ۶/ج۲/۱۳۲۶ در سفارت فرانسه متحصن گردیده‌اند ـ تقی‌زاده با چند نفر دیگر در سفارتخانه انگلیس در قلهك و عده معدودی هم در سفارت‌خانه ایطالیا متحصن گردیده‌اند.

روز چهارشنبه ۱۶/ج۲/۱۳۲۶ عده‌ای که درسفارت انگلیس متحصن بودند امان‌نامه گرفته خارج شدند ولی عده‌ای‌دیگر کماکان در آنجا بست نشسته‌اند.

روز سه‌شنبه ۲۷/رجب/۱۳۲۶ آقاسیدحسن شریف‌زاده از ترقی‌خواهان و مشروطه‌طلبان خطه آذربایجان درحالی که با حاجی‌میرزا مهدی‌کوزه‌کنانی اراده‌قونسول‌خانه‌فرانسه را داشتند توسط گلوله عباسعلی نامی که در جنب قونسول‌خانه بود مورد هدف قرار گرفت و دو ساعت بعد درقونسول‌خانه جان به‌جان‌آفرین داد.

بالاخره کار مخالفت با مشروطیت با دستیاری عده‌ای از سردمداران بجائی میرسد که شاه هم مشروطیت را مغایر با اسلام و حقائق قواعد اسلامیه می‌داند و رسماً مشروطیت را منحل و امر بر حرمت آن صادر می‌نماید.

روز دوشنبه ۲۶/ذی‌القعده ۱۳۲۶ ـ جناب صدرالعلماء و جمعی دیگر از علماء رفته‌اند در سفارت‌خانه عثمانی و پناهنده شده‌اند و مشروطیت را می‌خواهند ـ عده آنها به سیصد نفر می‌رسد ـ گروهی هم با آقاسیدعلی‌آقا و سیدجمال افجه‌ای به

حضرت عبدالعظیم به همین منظور رفته‌اند ـ طرف عصر مردم را برای رفتن بسفارت عثمانی جلوگیری میکردند ولی روز بعد باز هم بر عده متحصنین سفارت افزوده شد و همینطور بر عده پناهندگان به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم بطوریکه جمعه بعد تعداد آنها به دویست نفر می‌رسید ـ آقامیرزا محمود اصفهانی و آقاسید عبدالرحیم و پسرحاجی‌سیدصراف رئیس‌خرج می‌باشند.

۲۷/صفر/۱۳۲۷ ـ آقا سید ریحان‌الله باتفاق سیصد نفر به حضرت عبدالعظیم مهاجرت نموده‌اند وحاجی‌ملاآقابزرگ پیشنماز مسجد جامع هم مهاجرت کرده است ولی خدام حضرت عبدالعظیم بسیار صدمه و اذیت به احرار و آزادی‌خواهان وارد می‌آورند.

در شب چهارشنبه دوم ربیع‌الاول ۱۳۲۷ در مسجد شاهزاده عبدالعظیم آقا میرزامصطفی مجتهد آشتیانی و چهار نفر دیگر بضرب گلوله چند نفر کشته شدند و دو روز بعد هم دو نفر از طلبه‌ها در راه حضرت عبدالعظیم کشته شدند.

در ساعت ۷ از شب متجاوز از شصت نفر با سلاح میریزند به خانه آقامیرزامصطفی ـ آقا شیخ غلامحسین مشغول خواندن نماز شب بود و با ضرب گلوله کشته میشود ـ آقا میرزامصطفی ـ دبیر همایون و میرزا اسمعیل هم کشته میشوند.

مقارن این احوال صنیع‌الدوله با طایفه خود برای حفظ جان خویش به سفارتخانه انگلیس پناهنده میشود ـ در این ایام هرج و مرج شدید در کشور و کشمکش‌های فراوان بین مشروطه‌خواهان با شاه و استبدادطلبان در هر گوشه و کنار مملکت فراوان دیده میشود ـ اوضاع و احوال از مسیر عادی و معمولی خود خارج شده است ـ هر روز فتنه‌ای و آشوبی در گوشه‌ای دیده و شنیده می‌شود ـ متحصنین و پناهندگان بسفارت‌خانه و زاویه مقدسه هم کاری از پیش نبرده‌اند.

شب پنجشنبه ۲۴/ربیع‌الاول ۱۳۲۷ باز هم اطراف حرم مطهر حضرت عبدالعظیم را عده‌ای محاصره کرده سعی نمودند دربها را باز کنند و متحصنین را بزنند و ببرند تا سایرین هم بترسند ولی نتوانستند دربها را باز کنند.

بالاخره بعد از زدوخورد و کشمکش‌های بسیار که در این گفتار جای شرح و بسط آنها نیست اما هماره بست‌نشستن و تحصن نقش عمده و اساسی خویش را داشته است محمدعلی‌شاه علی‌رغم میل و خواست قبلی خویش در تاریخ ۱۴/ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ بناچار در مقابل مشروطه‌طلبان تسلیم شد و دستخطی مبنی بر استقرار مجدد اصول مشروطیت صادر نمود و دستور تشکیل مجلس را داد.

متعاقب این دستور در روز پنجشنبه ۲۲/ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ برحسب قول شارژدافر سفارت عثمانی که گفته بود شاه مشروطه را داده است متحصنین سفارت عثمانی از تحصن بیرون آمدند بجز بیست نفر و بدنبال آن رفته رفته زمینه پایان استبداد صغیر و اعاده مشروطیت تعطیل شده فراهم گردید.

اما باز هم استبداد و استبدادطلبان دست‌بردار نبودند ـ شاه و اطرافیانش علی‌رغم دستخط و قول و قراری که می‌دادند آنقدر برویه خود ادامه دادند که تمام ولایات را به هرج و مرج و شورش کشانید. مجاهدین شجاع و بختیاری‌ها رشادت‌ها بخرج دادند بگونه‌ای که آثار غلبه ملت بر دولت ظاهر گردید. صاحب‌منصبان قزاق‌خانه از خدمت خود استعفا دادند ـ وزرا به سفارت عثمانی پناهنده شدند ـ بعضی از صاحب‌منصبان به سفارت آلمان پناهنده شدند و اطراف شاه را خالی می‌کنند ـ.

جمعه ۲۷/ج۲/۱۳۲۷ ـ شاه نیز با جمعی از اجزاء خود ازقبیل حسین‌پاشاخان امیرجنگ ـ مجلل‌السلطان ـ و ارشدالدوله با دویست سیصد نفر سوار و عده‌ای از سیلاخوری و مامقانی و چهار عراده توپ از سلطنت‌آباد فرار کرده به سفارت‌خانه روس پناهنده شد و آنجا را مأمن خود قرار داده و خود را از تاج و تخت کیانی بی‌بهره و نصیب نمود.

در این روز چهار ساعت به غروب مانده در عمارت بهارستان مجلس عالی از وجوه مملکت درخصوص عزل محمدعلی‌شاه و نصب سلطان احمدمیرزای ولیعهد به سلطنت ایران و تعیین نایب‌السلطنه و وزراء مسئول تشکیل شد ـ تعداد

افراد این مجلس اعلی متجاوز از سیصدتن بود که احمدمیرزا را بجای پدر به سلطنت منصوب نمود.

محمدعلی‌شاه دو سال و هفت ماه سلطنت کرد و در عرض این مدت به اندازه‌ای خلف قسم و نقض دستخط‌های خود و خلاف قول و خلاف با دوست و دشمن کرد که یقین داشت احدی با او به درستی راه نخواهد آمد ـ تمام بستگانش و اطرافیانش از او مأیوس و رانده شده بودند باین جهت رفت و در پناه دولت اجنبی روس پناهنده شد و از سفارت انگلیس هم معاونت خواست که نماینده فرستادند ـ سعدالملك هم در سفارتخانه انگلیس متحصن شده است ـ امام‌جمعه و ظهیرالاسلام هم در زرگنده متحصن می‌باشند.

روز چهارشنبه سوم‌رجب ۱۳۲۷ ـ احمدمیرزا بنام احمدشاه رسماً تاجگذاری کرد ـ دولت‌های انگلیس ـ روس ـ آلمان نیز او را به رسمیت شناختند.»[۲۶]

ج ـ فرازهائی دیگر از بست‌نشینی در نهضت مشروطیت:[۲۷]

«در تاریخ مشروطه یکی از کارهای ناستوده پناهیدن به

۲۶ـ در پایان برخود فرض می‌دانم که از زحمات مرحوم میرزامحمدکرمانی مشهور به ناظم‌الاسلام نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان (به‌اهتمام آقای علی‌اکبر سعیدی سیرجانی) که در بخش اخیر در مورد رویدادهای مربوط به نهضت مشروطیت از آن استفاده بسیار نمودم سپاسگذاری نمایم و برای او طلب آمرزش و مغفرت کنم ـ برای او و برای همه مردان صدیق و پاك و با ایمانی که در طول تاریخ بهر وسیله ممکن در راه اعتلای دین و وطن کوشیده‌اند و خواهند کوشید.

ضمناً برحسب وصیت آن مرحوم در کتابش وظیفه دارم سلام او را عیناً به همان نهج و الفاظ که توصیه نموده است بحضور حضرت بقیةالله برسانم و از زبان او و خودم عرض کنم: «السلام‌علیك یا حجةالله ـ السلام‌علیك یا بقیةالله ـ السلام‌علیك یا صاحب‌الزمان ـ السلام‌علیك یا اهل‌بیت النبوه و یا معدن‌الرساله ـ السلام علیکم و رحمةالله و برکاته» و امیدوارم که حضرتش این سلام خالصانه را پذیرا گردد و این حقیر نیز از همهٔ مطالعه‌کنندگان این کتاب التماس دعای خیر و طلب مغفرت و آمرزش دارم. (مؤلف).

۲۷ـ به نقل و تلخیص از کتاب: تاریخ مشروطه ایران ـ نوشته: احمد کسروی ـ چاپ ششم.

سفارت‌خانه‌های بیگانگان بود ـ این را در آغاز جنبش سنت در تهران کردند و سپس در تبریز پیروی نمودند و در این پیش‌آمد نیز دسته‌هائی بآن برخاستند ـ این کار را در آن زمان زشت نمی‌شمردند ـ با این‌حال مردان‌گردن‌فرازی ازآن‌باز می‌ایستادند و ما دیدیم که میرزا جهانگیرخان و همراهانش از رفتن بسفارت انگلیس خودداری نمودند ـ چنانکه دیدیم کارکنان دولت روس در بر انداختن مشروطه به محمدعلی‌میرزا یاوریها میکردند و این نتیجه آن را داد که کارکنان انگلیسی نیز بهواداری از آزادی‌خواهان برخاستند و این سفارت‌خانه را برای پناهندگی بازگزارند. بلکه دیدیم که درشکه با غلام سفارت برای آوردن تقی‌زاده فرستادند.

لیاخوف قزاق و سرباز برای جلوگیری گماشت با این‌حال کسانی راه یافته و خود را بدرون سفارت میرسانیدند ـ گذشته از تقی‌زاده و همراهان او ـ از کسان بهاءالواعظین و معاضدالسلطنه و صدیق‌الحرم و میرزامرتضی‌قلی (نماینده اسپهان) بآنجا پناهیدند.

از آن سوی بسیاری از مشروطه‌خواهان در قلهك که نشیمن تابستانی سفارت است چادرزده نشیمن گرفتند و کم‌کم به شماره آنها بسیار افزوده شد. راستش آنکه کسانی آن را مایهٔ نازش می‌پنداشتند و با یکدیگر هم‌چشمی می‌نمودند ـ وچون دویست‌تن یا بیشتر در آنجا فراهم شده بودند به نمایشهائی می‌پرداختند ـ بی‌ارجگان در روز جنگ نامردی نموده رو پنهان گردانیده‌و مایه شکست مشروطه شده بودند و اکنون بی‌خردانه بخودنمائی‌های بیهوده‌ای آن نیز زیر درفش بیگانه می‌پرداختند.

بهرحال محمدعلی‌میرزا و لیاخوف از این رفتار سفارت رنجیدند و لیاخوف قزاقانی فرستاد که گرداگرد سفارت را گرفتند و سخت‌گیری بسیار نمودند و این رفتار او به سفارت گران آمد سفیر را واداشت که رنجیدگی نماید و از دولت خود داد خواهد.

از این سوی محمدعلی‌میرزا نیز تلگرافی بشاه انگلیس

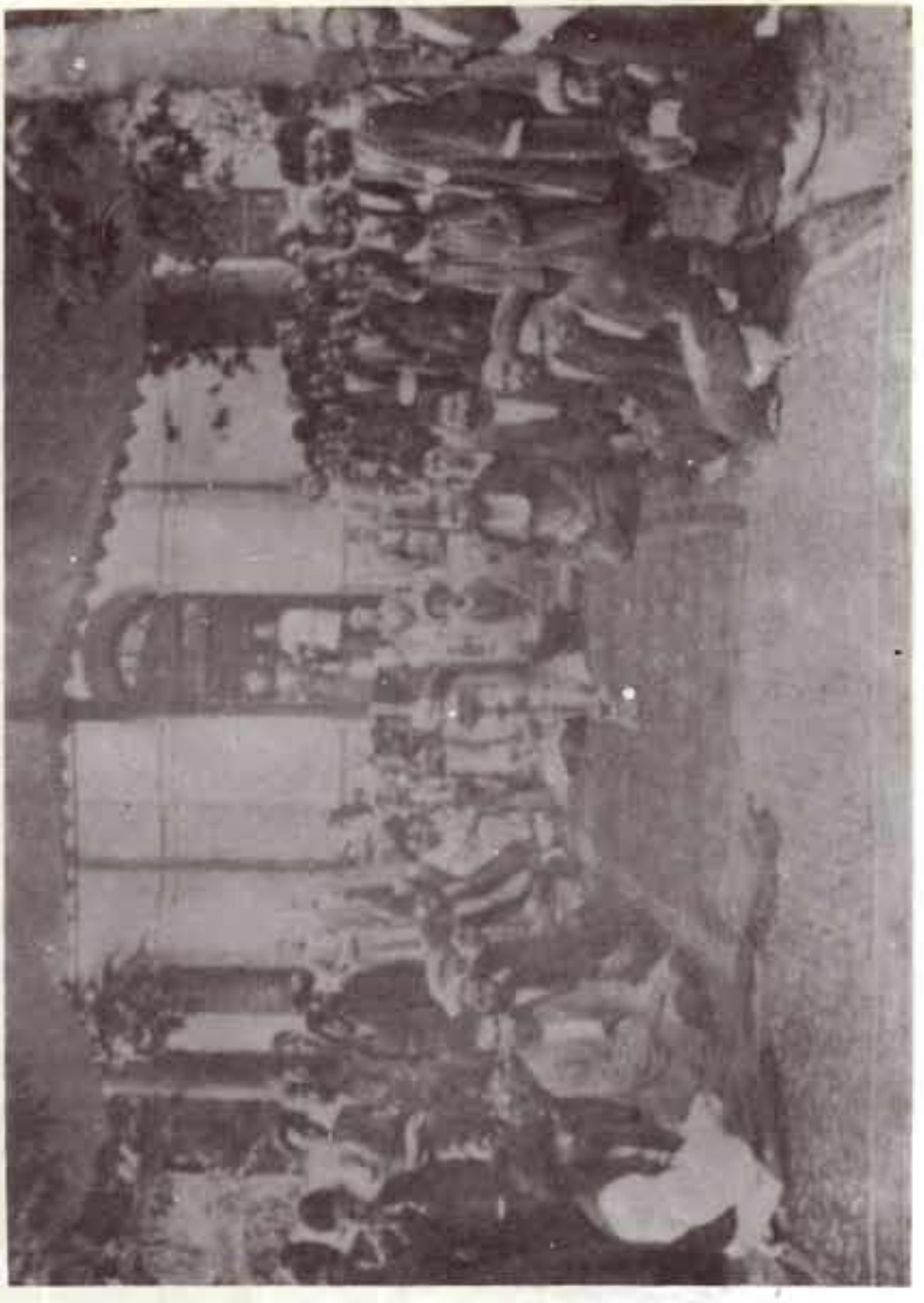

این پیکره نشان میدهد انبوه پست‌نشینان را .

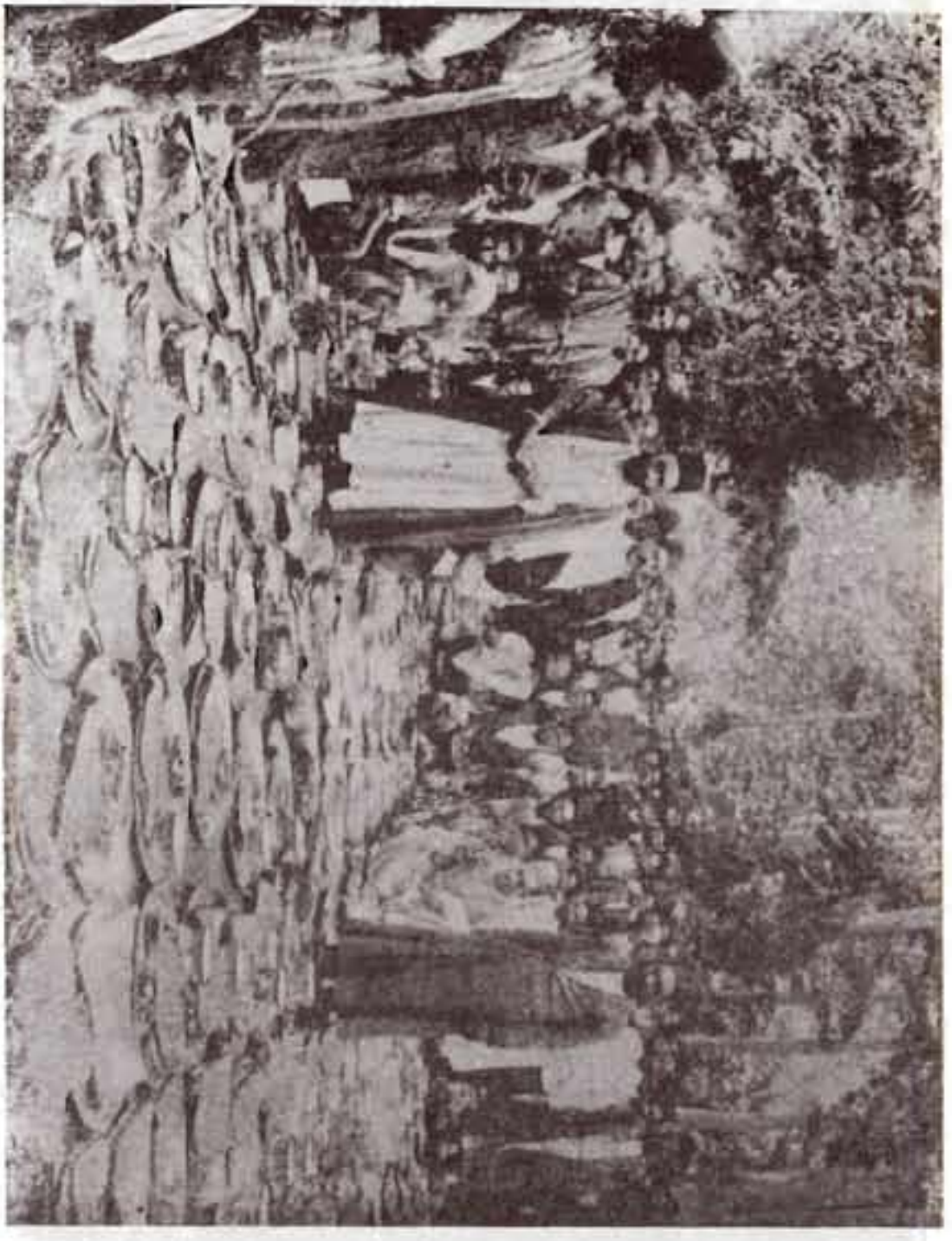

سینی‌های باهار بستیان

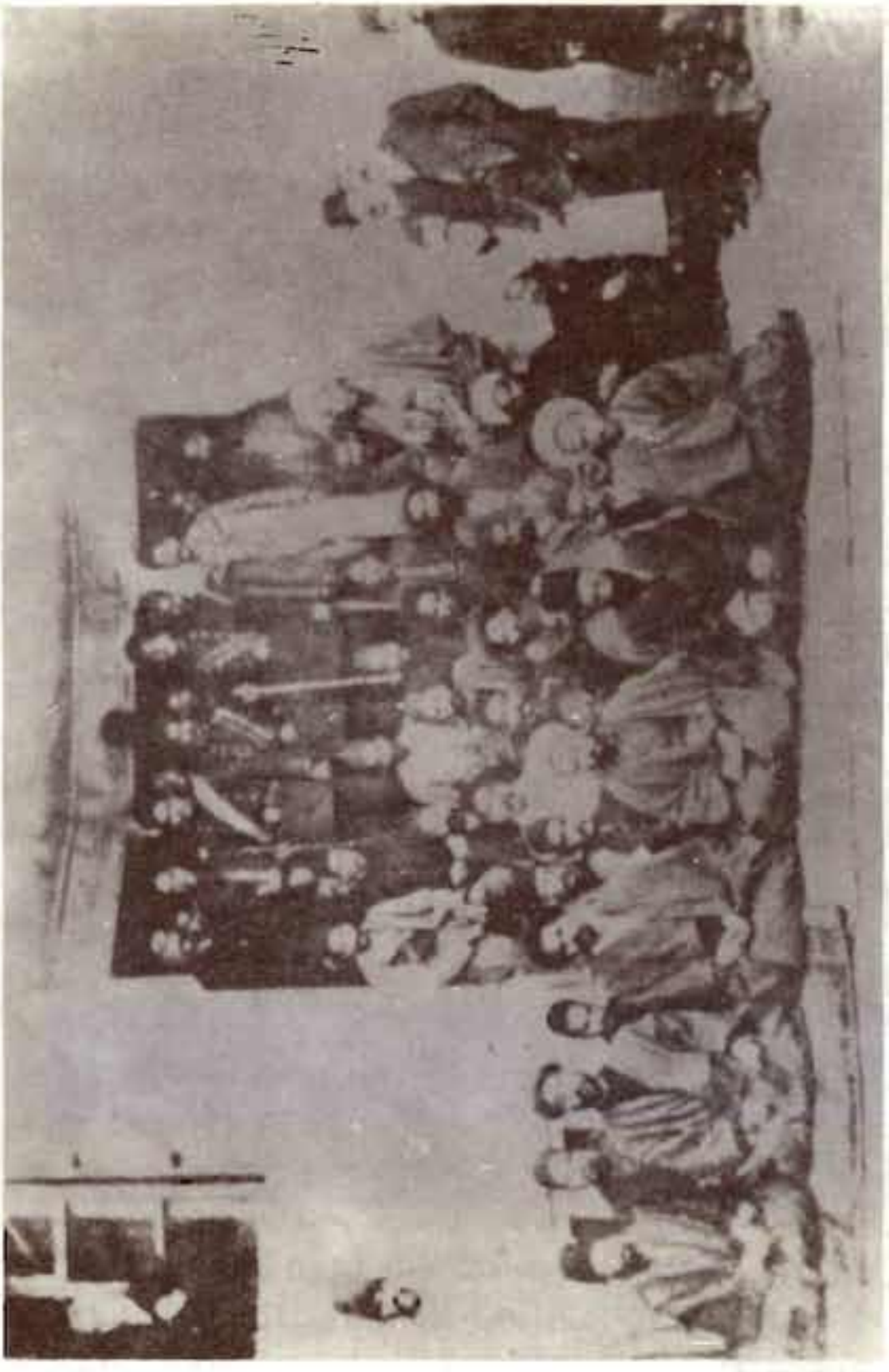

بست‌نشینان در تلگرافخانه تبریز

ستارخان و باقرخان

فرستاد که در آن‌جا چنین میگوید:

«دسته‌ای‌از آشوب‌گران‌را ظل‌السلطان برانگیخته می‌خواستند مرا از تاج و تخت بی‌بهره گردانند و چون من به سرکوفت آنها پرداختم سفارت انگلیس غلامان خود را فرستاده آشوبگران را به پناهیدن بسفارت میخواند و این خود دست‌یازیدن بکارهای ایران می‌باشد.»

در پاسخ پادشاه انگلیس میگوید:

«بست‌نشینی همیشه در ایران بوده است و آنان که درسفارت تهران میباشند اگر زینهار بآنها داده شود از آنجا بیرون خواهند رفت. ولی اینکه سپاهیان شما گرد سفارتخانه را گرفته‌اند و هرکس از آنجا بیرون میآید میگیرند این خود ناپاسداریست که نمی‌توان برتافت و هرگاه بزودی رفتار دیگری در پیش بگیرید دولت من ناچار خواهد بود بکارهائی برخاسته ارج بیرق خود باز گرداند.»

این کشاکش دنباله درازی پیداکرد ــ انگلیسیان به‌کشته‌شدن ملك و میرزا جهانگیرخان بی‌هیچ بازپرسی و داوری ایراد گرفتند با این حال مردم را سزاست که بجان خود ایمن نباشند و بسفارت پناهند.

بالاخره بعضی از پناهندگان خود بدربار میانجی برانگیختند و بیرون رفتند و نامبردگان همگی در کالسکه‌های دولتی از راه گیلان روانه قفقاز شدند و چون بباکو رسیدند هر یکی بسوئی رفتند.»

پیش از آنکه بدنبال این ماجرا بپردازیم کمی به عقب برمیگردیم و در گوشه و کنار کشور وقایع مهم دیگری را که در رابطه با مشروطیت و موضوع مورد بحث پیش آمد نموده از زبان نویسنده کتاب تاریخ مشروطه ایران بیان می‌سازیم:

«قوام‌الملك که حکمرانی شیراز از سالها در خاندان ایشان بوده و در فارس پیروان و زیردستان بسیاری داشت، با مشروطه دشمنی می‌نمود و میان او و پسرانش با «انجمن اسلامی» و آزادی‌خواهان کشاکش سختی برخاسته بود ــ آزادی‌خواهان در

تلگرافخانه گرد آمده و قوام‌الملك و کسانش مسجد نو را جایگاه گرفته بودند... از این سوی «انجمن اتحادیه فارس» که شیرازیان در تهران برپا کرده بودند به پشتیبانی همشهریان خود برخاسته در بهارستان چادر زده و از مجلس دادخواهی میکردند... شیرازیان در آنجا بست می‌نشستند و دسته‌هائی از انجمن‌های دیگر را هم بیاری خود خواندند و ستمدیدگان قم و عراق (اراك) هم بآنها پیوستند.

در این هنگام یکدسته از اهل شاهسون نیز از دست حکمران خود در بهارستان بست نشسته و رویهمرفته چندهزار دادخواه گرد آمده بجوش و خروش پرداختند و سخنرانیها کردند و خواستار دفع قوام‌الملك و حاجی‌محسن و متولی‌باشی و پالکونیك را از شیراز و عراق و قم و ساوه نمودند و با آنکه اتابك دفع شر همهٔ آنها را قبول کرد و قول داد ولی فریبی بیش نبود.

بالاخره در شیراز کار آشوب بجائی رسید که بدخواهان قوام که از مخالفین مشروطه بود در شاه‌چراغ بست نشسته و سید عبدالحسین لاری را که یکی از ملایان بود بیاری خواسته و او با هفتاد تن تفنگ‌چی آمده و بام‌های شاه‌چراغ را سنگر کرده با شهر بجنگ می‌پرداخت سه ماه بیشتر این کشاکش در میان بود ــ بدنبال آن چند روز بعد قوام در حالی که در باغ دیوانخانه با دسته انبوهی پیرامون خود نشسته بود توسط نعمت‌الله بروجردی با شلیك چند تیر کشته شد.

و اما واقعه دیگر بست‌نشینی حاج‌شیخ‌فضل‌الله نوری وچند نفر از طرفدارانش در زاویهٔ مقدسه حضرت عبدالعظیم بود و حوادث و صحنه‌های مهمی که در این ماجرا بوجود آمد بنحوی که عاقبت نمایندگان در مجلس خواستند که یا دولت دفع آنها را بنماید و یا به ملت واگذارد.. میانجی‌گری حضرات طباطبائی و بهبهانی که بخانه حاج‌شیخ‌فضل‌الله درحضرت عبدالعظیم رفتند و از او خواستند که ازبست‌نشینی بیرون آید و به تهران باز گردد نتیجه‌ای بدست نیامد ــ بالاخره مجلس دخالت کرد تلگرافی

مفصل به همهٔ شهرها مخابره کرد و مخالفت مجلس را به کار شیخ بیان نمود و او که بنام شریعت‌خواهی با مشروطه مخالفت میکرد موفق شده بود جمعی را با خویش همداستان کند.

این بست‌نشینان نخست تلگراف‌هائی به شهرها فرستادند. ـ شیخ هرشب در صحن نماز جماعت می‌خواند و سپس به منبر رفته از مجلس و مشروطه بدگوئی میکرد ـ آنها خواستند نوشته‌های خود را بچاپ برسانند ولی چاپخانه‌های تهران امتناع کردند و لذا نوشته‌های خود را با خط خوش نوشته و پیکره از آنها برداشته در میان مردم پراکنده میگردانیدند. ولی بالاخره ناگزیر شدند خود چاپخانه‌ای برپا کنند و با چاپ سنگی شروع به نشر اعلامیه‌ها و لایحه‌های خود میکردند و در هر موضوعی لایحه جداگانه نوشته چاپ و تکثیر می‌کردند و مواضع‌خویش را در زمینه مشروعه نه مشروطه بیان میکردند ـ در گرماگرم برپائی اولین روز جشن مشروطیت در تهران و سایر شهرها لایحه در مخالفت با مشروطیت در اذهان مردم بی‌تأثیر نبود.

در مجلس از وزیر علوم خواستند که چاپخانه آنها را برچیند ولی ایستادگی بست‌نشینان مانع این کار شد و کوشش آنها آن بود که سرآمد همه آخوند خراسانی را با خود همراه گردانند و او را از پشتیبانی و تأیید مجلس منصرف سازند.

باری، بدنبال قتل اتابك صدراعظم وکناره‌گیری صنیع‌الدوله رئیس مجلس بدنبال آن و قطع هزینه بست‌نشینان که گویا اتابك می‌پرداخته است و بالاخره بدنبال استفتائی که صدرالعلماء داماد آقای بهبهانی در معنی مشروطه و آزادی مطرح نمود و در آن سئوال کرده بود که آیا مجلس به احکام شرع دست خواهد زد یا تنها بکارهای عرفی بسنده خواهد نمود و پاسخ قانع‌کننده مجلس بدلخواه بست‌نشینان و مهر دو سید (آقایان بهبهانی و طباطبائی) وسیله ارضاء بست‌نشینان برای خروج از بست فراهم گردید و روز ۲۵/شهریور (مقارن شعبان سال ۱۳۲۵) به شهر بازگشتند و بدین‌سان‌داستان بست‌نشینی آنان‌بپایان رسید.»

«واقعه دیگر واقعهٔ شورش شیخ محمود ورامینی بودکه‌یکی از

دشمنان پافشار مشروطه بود. او پس از شکست و هزیمت از دولت ناگزیر پا بفرار گذاشت و در تهران بخانه آقای طباطبائی ببستی نشست اما طباطبائی باو پناه نداد و او ناگزیر گردید خود را به بهارستان انداخت و بدانجا پناهید. عاقبت او را با زور از آنجا بیرون کرده بدستور عدلیه به زندانش سپردند.

دیگر از وقایع از این دست خواست مردم و مجلس از محمدعلی‌میرزا بود که میخواستند دربار از وجود کسانی چون امیربهادر جنگ ـ شاپشال ـ علی‌بیك ـ موقرالسلطنه امین‌الملك ـ مفاخرالملك پاك و آنها طرد و معزول و تبعید شوند.

محمدعلی‌میرزا بظاهر این درخواست را پذیرفت و موجب خشنودی و رضایت آزادی‌خواهان گردید اما بدنبال این نیرنگ نیمه شب امیربهادرجنگ با ۲۰ تن از غلامان تفنگدار بزرگنده رفته در سفارت روس بست نشست و آن چند تن دیگر هر کدام برای خود پناهگاهی جستند و پنهان شدند.

پس از به توپ بستن مجلس و تار و مار کردن آزادیخواهان و دستگیری جمعی از آنها توسط محمدعلی‌شاه و بدستیاری و رهبری لیاخوف روسی تقی‌زاده و کسانی دیگر نماینده جوان آذربایجان، با اطلاع از جنگ و درگیری از خانه بیرون نیامد و چون شب فرا رسید تقی‌زاده و دهخدا و دو نفر دیگر با درشکه خود را بسفارت انگلیس رسانیده و تقی‌زاده به ماژور استوکس پیام داد که ما میخواهیم بسفارت پناهنده شویم چون سپاهیان در جستجوی ما هستند و هر دقیقه هم بیم‌آن میرود که دستگیر شده و کشته شویم. چندی نگذشت که اجازه داده شد که تقی‌زاده و شش تن دیگر که سه تن ایشان مدیر حبل‌المتین و نایب مدیران روزنامه مساوات و صوراسرافیل بودند از در همیشگی بسفارت‌خانه درآمدند و بایشان راه داده شد.

در این اثنا جنگ و آشوب‌هائی در تبریز بپا شد ـ رحیم‌خان از طرف محمدعلی‌میرزا به شهر وارد شد و زمام امور را بدست گرفت. با کوشش ملاحمزه و دیگران مردم از جنگ باز ایستادند و تسلیم رحیم‌خان شدند ـ اما باقرخان و میرهاشم‌خان با این‌کار

خرسندی نمی‌دادند ولی چون کارها شوریده و ترس در میان مردم افتاده بود سخن ایشان پیش نرفت باقرخان ناچار شد به‌خانه میرهاشم‌خان پناهید. حاج‌میرزاحسن مجتهد و امام‌جمعه نیز از سوی خود رشته امور را به‌رحیم‌خان سپردند و نوشته‌ای منتشر کردند و کفایت و کاردانی او را در دفع اشرار و مفسدین ستودند و مردم را به آرامش دعوت کردند و جاهائی را از خانه علماء و دیگران برگزیدند که بیرق سفیدی بنام اسلام در آنجا زده شود و کسانی که بآنجا پناهنده شوند در زینهار باشند و نیز از اسلامیه بیرق‌های سفید کوچکی باین و آن می‌فرستادند که بالای خانه‌اش گمارد و در امان باشد. و این را رسماً اعلان کردند که هرکس زیر بیرق اسلام سایه داده شده در امان است.

در منزل آقامیرزاصادق نیز که بیرق اسلام و امان زده شده هرکس در سایه آن بیرق رفت و تسلیم شد ابداً کسی را حق تعرض و مزاحمت او نیست.

در این میانه دلیر مردی که لکه سیاهی را که زبونی و ندانم‌کاری نمایندگان پارلمان و شکست آزادی‌خواهان تهران در بر دامن تاریخ ایران نشانده بود با جان‌بازیها و جوانمردی‌های خود پاك گردانید یعنی ستارخان دست از مبارزه برنداشت و تسلیم نگردید. کشمکش‌ها و جنگ‌های او تاب و توان تازه‌ای را بر آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان داد که شرح و بسط مفصل آن درخور این گفتار نیست و فقط باین فراز از لحاظ ارتباط با موضوع به نقل از همان منبع اکتفا می‌کنیم:

باری پاختیانوف عزم پادرمیانی کرد او کنسول روس در تبریز بود ـ درخواست دیدار از ستارخان نمود ـ سخنانی بین آنان رد و بدل شد: «کنسول به ستارخان پیشنهاد کرد که بیرقی از کنسول‌خانه فرستاده شود و او بدر خانه خود زده در زینهار دولت روس باشد و نوید میداد که سرقره سورانی از آذربایجان از دولت ایران برای او بگیرد» ستارخان چنین گفت: «جنرال کنسول، من میخواهم هفت دولت بزیر بیرق ایران بیاید ـ من زیر بیرق بیگانه نروم.» کنسول که این پاسخ را انتظار نداشت

خیره ماند و چون برخاست برود ستارخان ۷ تن از سواران قره‌داغ را که در جنگها دستگیر کرده بودند باو سپرد که همراه نوکران خود به‌دوچی رساند. کنسول از این رفتار بسیار شادمان گردید.

از شاهکاری این مرد خوابانیدن بیرق‌های روس و بیرق‌های سفید و شوراندن مجدد مردم در تبریز بود و با آنکه شماره مجاهدان ۲۰ تن بیشتر نبود ولی کار بزرگی را آغاز کردند.

و بالاخره این واقعه گفتنی است که سیدعلی‌آقا یزدی که یکی از مخالفان مشروطیت بود و از بنیان‌گذاران آشوب میدان توپخانه می‌بود، بعنوان ختم برای حاجی تهرانی در خانه خود چادری برافراشت و در خانه را برای آمد و شد مردم بگشاد و در آن میان بهواخواهی آشکارا از مشروطه پرداخت و از دو سید (طباطبائی و بهبهانی) و دیگران به‌ستایش پرداخت و در زیر پرده به محمدعلی‌میرزا نکوهشها کرد. این کار او مایه شگفت هرکس بود و محمدعلی‌میرزا چون آن را شنید فراشانی را فرستاد تا چادر او را بخوابانیدند ـ سپس این سیدعلی‌آقا به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم رفته و در آنجا بستی‌نشست و بیرق مشروطه‌خواهی را افراشته مردم را بگرد خود فراهم آورد. همچنین صدرالعلماء و دسته‌های دیگری به شیوه دیرینه خود به سفارت عثمانی پناهیدند و در آنجا انبوه شده ببازگشتن مشروطه کوشیدند.»

کوتاه سخن آنکه آن‌همه‌جنگ و ستیزها، آشوب‌ها و ناآرامی‌ها کشت و کشتارها که بین شاه و مردم، طرفداران استبداد و مشروطه‌طلبان در زمان محمدعلی‌شاه در سرتاسر کشور بخصوص در تهران و آذربایجان جریان یافت و در کنار آن استفاده از بست‌نشینی ـ اعتصاب و تحصن و پناهندگی به دفعات رخداد که بسهم خود تأثیرپذیر بود و با پایمردی روحانیون و سردارانی چون ستارخان و باقرخان و همراهان آنها علی‌رغم پافشاری محمدعلی‌شاه بر رأی خود نسبت به اعاده رژیم استبدادی و حمایت و پشتیبانی بی دریغ روس‌ها از او و میدان‌داری عمال

آنها در عمل در مبارزه و کشتار آزادی‌خواهان و به توپ‌بستن مجلس؛ بالاخره محمدعلی‌میرزا درمقابل مشروطه‌طلبان سر تسلیم فرود آورد و گردن به مشروطه نهاد و در نیمه‌های اردیبهشت بار دیگر دستخط مشروطه را بیرون داد و کاری را که بدلخواه و بپاس سود کشور و توده نکرده بود از راه ناچاری و پس از گذشتن هنگامش کرد. و همانگونه که گفته شد عاقبت به سفارت روس پناهنده شد و پسرش در سوم رجب ۱۳۲۷ بنام احمدشاه رسماً تاجگذاری نموده جای پدر نشست.

در پایان این بخش که اختصاص به نهضت مشروطیت و موارد تحصن و بست‌نشینی در متن آن داشت نظر مورخ مذکور (احمد کسروی) را مناسب می‌بینم که درباره دو نفر از سران نهضت یعنی آقایان بهبهانی و طباطبائی در رابطه با موضوع پناهنده شدن و بست‌نشستن مردم در سفارت انگلیس عیناً بیان کنیم که چنین میگوید:

«پیداست که خواست بهبهانی از یاوری و همراهی که از سفیر انگلیس در میخواسته جز این نبوده که سفیر میانه ایشان با شاه میانجی باشد و پیامهای آنان را بخود شاه برساند چنانچه در زمان بودن در عبدالعظیم این درخواست را از سفیر عثمانی کرده بودند...

خواست بهبهانی این بود که سفیر انگلیس در میان‌ایشان با شاه میانجی باشد و باو دل داده و از ترس بیرون بیاورد. این گمان هرگز نمی‌رود که بهبهانی یا طباطبائی به پناهیدن مردم بسفارت‌خانه خرسندی داده‌اند ــ یا چنین گفتگوئی در میان ایشان میرفته. چه ما خود دیدیم که آنان با چه سختی‌ها و بیم‌ها روبرو بودند و با اینهمه از مسجد بیرون نیامدند و سرانجام که ناگزیر شدند روانه قم گردیدند.

آن رفتار دلیرانه و جان‌بازانه آنان کجا و خرسندی به پناهیدن مردم بسفارتخانه یك دولت بیگانه کجا...؟!».

۱۷ـ پایان سخن

آئین یا سنت بست‌نشینی بدانگونه که دیدیم بهمین شکل و یا بیشتر باشکال و تحت عناوین مترادف دیگر همچون اعتصاب ـ تحصن ـ پناهندگی و غیره امروزه نیز کماکان در کشور ما و در سایر نقاط گیتی رونق و رواج دارد.

بدنبال ذکر تاریخچه این سنت و تأثیر آن در ظهور و سقوط حکومت‌ها، پایداری یا سرنگونی آنها، در متن و در حاشیه رویدادهای سیاسی ـ اجتماعی ـ اقتصادی در تاریخ معاصر نیز نقش آن را همچنان پابرجا و سرنوشت‌ساز می‌بینیم.

درزمره عواملی‌که‌منجر به‌انقراض‌سلسله قاجاریه و روی‌کار آمدن سلسله پهلوی شد ـ و در دوران حکومت ۵۷ ساله این‌سلسله تحلیل‌گرانی که بدنبال جای پای این سنت و تأثیرات آن در روند امور باشند بخوبی درمی‌یابند که چه بسیار تحصن‌ها ـ بست‌نشینی‌ها ـ اعتصابات توسط رجال سیاسی ـ نمایندگان پارلمانها و روزنامه‌نگاران و مردان مبارز و مخالف با حکومت‌ها و زمامداران در عرض این مدت در کشور خودمان رویداده است و تأثیر بسزای خویش را بجای گذاشته و تا بامروز هم ادامه دارد.

در جریان انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی ـ در دفاع از مشروطیت نوپای و مجلس و قانون‌مندی و آزادی ـ در نهضت ملی شدن نفت ـ در کودتای ۲۸ مرداد و در بسیاری موارد دیگر شواهد زیادی از این پدیده را سراغ داریم تا برسد به دوران

حاضر و ظهور و پیروزی انقلاب اسلامی در کشورمان و انقراض سلطنت پهلوی‌که در این‌زمینه هم‌نقش عمده و تأثیر سرنوشت‌ساز اعتصابات ـ تحصن‌های پی در پی و گسترده را بخوبی دیده و بخاطر داریم و بدون اغراق استفاده از همین شیوه‌های مبارزاتی مبارزان بود که عمدتاً کمر حکومت را شکست و قدرت پویائی را ازآن سلب نمود و او را فلج‌کرد و بورطه سقوط کشانید.

اعتصاب ارگانهای اجرائی ـ تولیدی و تحصن‌های مکرر قشرهای مختلف در نقاط مختلف کشور در دانشگاه‌ها ـ بازارها ـ ادارات ـ بانك‌ها ـ بخش‌های تولیدی و اجرائی خصوصی و دولتی همه و همه ازاین‌مقوله‌اند ـ تحصن سرنوشت‌ساز روحانیون در تاریخ ۵۷/۱۱/۸ در مسجد دانشگاه تهران در زمان حکومت شاپور بختیار بمنظور مجبور ساختن دولت به باز نمودن فرودگاه‌ها برای ورود امام خمینی از پاریس به‌کشور و شواهد بسیاری دیگر از این دست را در تاریخ معاصر خویش شاهد بوده‌ایم.

بنابراین بدلیل اهمیت و وسعت موضوع و فراوانی شواهد، نگارنده ترجیح داد که این‌بخش را بخواست خداوند در مجلد دیگری (جلد دوم) تنظیم و بنظر خوانندگان عزیز برساند.

و پس از آن اگر توفیقی بود به بررسی آئین بست‌نشینی در سایر کشورهای جهان در جلد سوم خواهیم پرداخت که این خود برای علاقمندان می‌تواند مبحثی جالب و خواندنی باشد.

در خاتمه یکبار دیگر از همه دوستانی که این جانب را در تدوین این کتاب بهر قسم یاری فرموده‌اند تشکر و قدردانی می‌نمایم و تقاضا دارم خوانندگان عزیز نگارنده را با ارسال نظرات و انتقادات و منابع و مآخذ دیگر و شواهد و رویدادهای تاریخی در این زمینه‌ها که می‌تواند در تجدید چاپ جلد اول و تنظیم وتدوین جلدهای دوم وسوم بنحوی‌که اشاره شد مفید باشد راهنمائی و بهره‌مند سازند و از این جهت نیز قبلا از همهٔ این‌گونه سروران تشکر و سپاسگزاری می‌نماید.

«پایان»

فهرست منابع مورد استفاده:

۱ـ قرآن کریم
۲ـ لغت‌نامه علامه دهخدا
۳ـ لغت‌نامه دکتر معین
۴ـ تاریخ تمدن تألیف ویل‌دورانت
۵ـ تاریخ تمدن اسلام ـ نوشته جرجی‌زیدان ترجمه علی جواهرکلام
۶ـ تفسیر المیزان ـ علامهٔ طباطبائی
۷ـ رساله‌های عملیه مراجع تقلید
۸ـ دائرةالمعارف زرین (آذینفر)
۹ـ ایران و قضیه ایران ـ تألیف جرج‌ـن‌ـکرزون‌ـترجمه ـ وحید مازندرانی
۱۰ـ محمد پیغمبری که از نو باید شناخت ـ نوشته کونستان ـ و ـ گیورگیو ـ ترجمه ذبیح‌اله منصوری چاپ پنجم
۱۱ـ حقوق بشر ـ تألیف دکتر اسدالله مبشری
۱۲ـ شفاعت ـ شهید آیت‌الله دستغیب
۱۳ـ استعاذه ـ شهید آیت‌الله دستغیب
۱۴ـ آیت‌الکرسی ـ هیئت نشر معارف اسلامی
۱۵ـ خواندنیهای تاریخی ـ (گردآوری محمد مهرداد)
۱۶ـ نیایش ـ دکتر علی شریعتی
۱۷ـ هبوط ـ دکتر علی شریعتی
۱۸ـ دعا ـ مهندس مهدی بازرگان

۱۹ـ اعلامیه حقوق‌بشر
۲۰ـ منشور حمورابی
۲۱ـ شاه منصور ـ دکتر باستانی پاریزی
۲۲ـ نوادر تاریخی ـ علی‌نقی بهروزی
۲۳ـ نقش انگلیس در ایران ـ نوشته: دنیس رایت سفیر سابق انگلیس در ایران ـ ترجمه فرامرز فرامرزی
۲۴ـ سه سال در ایران ـ نوشته کنت دوگوبینو ـ ترجمه ذبیح‌الله منصوری
۲۵ـ خواجه تاجدار ـ نوشته ژان‌گور ـ ترجمه ذبیح‌الله منصوری
۲۶ـ حقوق‌بگیران انگلیس ـ نوشته اسمعیل رائین.
۲۷ـ خاطرات لیدی شیل ـ ترجمه حسین ابوترابیان
۲۸ـ امیرکبیر و ایران ـ تالیف فریدون آدمیت
۲۹ـ امیرکبیر ـ نوشته حجة‌الاسلام هاشمی رفسنجانی
۳۰ـ تاریخ بیداری ایرانیان ـ نوشته ناظم‌الاسلام باهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی
۳۱ـ تاریخ مشروطیت ـ تالیف احمد کسروی
۳۲ـ سفرنامه بنجامین (نخستین سفیر ایالات متحده امریکا در ایران) ترجمه مهندس محمدحسن کردبچه
۳۳ـ خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ وزیرمختار بریتانیا در ایران ـ ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی
۳۴ـ وقایع اتفاقیه ـ گزارش خفیه‌نویسان انگلیس در ایران ـ به کوشش سعیدی سیرجانی
۳۵ـ دارالخلافه تهران ـ نوشته ناصر نجمی
۳۶ـ مطلع‌الشمس (تاریخ ارض اقدس مشهد مقدس) تالیف محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله
۳۷ـ مقالات تاریخی ـ تالیف فریدون آدمیت
۳۸ـ فرهنگ سیاسی ـ تالیف داریوش آشوری
۳۹ـ ترمینولوژی حقوق ـ تالیف دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی